شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین

قند پارسی

که به بنگاله میرود

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

یادآوری چند نکته

- مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.

- مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.

- فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.

- حق التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.

- فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.

- مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.

قندپارسی

مدیر مسئول

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجلّه

دکتر شریف حسین قاسمی

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

شمارهٔ ۲ و ۳، بهار ۱۳۷۰ (۱۹۹۱)

مشاوران:

پرفسور نذیر احمد

پرفسور سیّد امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی

قند پارسی

ناشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸ – تلك مارگ ، دهلی نو – ۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۴ _ ۳۸۳۲۳۲

فهرست مطالب

* * * * * * * * *

پیشگفتار

بسمه تعالی

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین

نشر اوّلین شماره؛ فصل نامه؛ قند پارسی که با همّت و تلاش دوستان ایرانی و هندوستانی ممکن شد فرصت مغتنمی را بیش از پیش فراهم کرده تا از همکاری و نظرات مفید استادان و اندیشمندان این سرزمین بهره مند شویم. گرچه خود به نقایص فراوان آن معترفیم، شاید لطف بیش از اندازه؛ عزیزان موجب شد که کمتر نقایص کار گوشزد شود و تقریباً بلا استثنا ازین اقدام استقبال کرده و با چشم پوشی از معایب آن صرفاً به ذکر محاسن کار پرداختند. بهرحال همانگونه که در مقدمه؛ فصل نامه؛ اوّل بیان شد، تداوم کار جز با همیاری و تعاون و راهنمایی های مفیدشما ممکن نخواهد شد. امید که دست یاری تان به غنای این مجموعه بیافزاید .

ذکر نکته؛ دیگری را که ضروری میدانیم پوزش از تاخیر در نشر این شماره است که عمدتاً بدلیل تغییر تجربه؛ کتابت و استفاده از روشهای پیشرفته تر برای چاپ مجلّه بود. باشد که تغییر حاصله و یاری دوستان رضایت بیشتر خواننده های مارا فراهم آورد:

من سر منزل عنقا نه بخود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

(مدیر)

بیا که فصل بهارست

بیا که فصل بهارست و محتسب معزول
معاشران بفراغت بکار خود مشغول

بیا بیا که صفا در پی صفاست همه
حریف ساده و می بی عشق و قدح مصقول

شراب لعل ز جام بلور کس که بهم
دو جوهرند یکی منعقد دگر محلول

علم بعالم اطلاق زن ز بادهٔ لعل
مشو چو فلسفیان قید علّت و معلول

چو از فضائل مردان راه محرومی
چه سود بحث که این فاضلست و آن مفضول

بجرم توبه ز مستان خجل، مشو جامی
که پیش اهل کرم هست عذرها مقبول

-: جامی :-

گزارش مختصری درباره‌ٔ

هجو نویسی فردوسی

پرفسور نذیر احمد

فردوسی شاعری بوده از ناحیه‌ٔ طوس. کنیه‌ٔ او ابوالقاسم بوده و مابین ۳۲۵ و ۳۲۹ ولادت یافت. در اوان سی و پنج یا چهل سالگی در صدد نظم کردن شاهنامه بر آمده و نزدیک بیست و پنج و یا سی و پنج سال از عمر خودرا درین کار صرف نموده و یك بار در سال ۳۸٤ نسخه ای ترتیب داده و بار دیگر در سال ٤٠٠ هـ نسخه‌ٔ دیگری به پایان رسانیده و بعد ازان یك نسخه با مقدمه و خاتمه ای و مدائح بنام محمود سبکتگین ترتیب داده و باو تقدیم نموده ولی از محمود صله‌ٔ مطابق ارزش کتاب دریافت نکرده. عاقبت در حدود ٤١١ یا ٤١٦ وفات یافته است. بقول استاد مجتبی مینوی همین قدر متیقن است و بعلاوه‌ٔ آن به هیچیك از مطالب دیگر اطمینان کامل نمی شود.

اشاراتی بزندگانی فردوسی در خود شاهنامه هست، اما استنباط مطالب از آنها آسان نیست زیرا که اولاً آنچه در

تحریر اوّل و دوم شاهنامه بوده است بهم مخلوط شده و اضافاتی که شاعر در اواخر عمر خود به آن کتاب در نقاط مختلف نموده نیز بآنها آمیخته است و هیچ معلوم نیست کدامین را در سال ۳۸۴، کدا مین را در ۴۰۰ و کدامین را بعد از آن سروده . ثانیاً هیچ نسخه، شاهنامه نداریم که فقط از روی یك تحریر باشد و مندرجات تحریرهای بعدی دران داخل نشده باشد. ثالثاً هیچ نسخه ای از شاهنامه نیست که به مرور ایام تغییر و تبدیل و تحریف و تصحیف دران راه نیافته باشد. نه تنها چاپهای متعددی که از یکصد و شصت و یك سال (۱) پیش تاکنون بیرون آمده ، هیچ یك رضایت بخش نیست حتی نسخ خطی قدیم و معتبری نداریم که آنرا بتوانیم اساس یك چاپ معتبر شاهنامه قرار دهیم. خلاصه اینکه متن شاهنامه خواه چاپی باشد یا خطی از الحاق و تحریف و تبدیل مصؤن نیست.

چنان که مشهور است فردوسی بنابر محرومی از صله، این کار بزرگ ، سلطان محمود غزنوی را هجا گفته است، اما درباره، این امر اختلاف شدیدی درمیان محققان و دانشمدان بعمل آمده است.

قدیمترین کتابی که در آن ذکری از شاهنامه شده تاریخ سیستان از نویسنده، مجهول است که در نزدیکی ۴۴۵ تالیف شده، مولف ذیل حدیث کورنگ می آرد: (۲)

باز هم رستم به ترکستان شد و کین سیاوخش باز آورد، تا باز که با کیخسرو برفت و حربها کرد تا یك راه که

افراسیاب را بدست آورد و بکشت و باز از پس وی فرامرز بود و اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد است و اخبار نریمان و سام و دستان، خود شاهنامه بگوید که بتکرار حاجت نیاید و حدیث رستم بر آن جمله است که ابوالقاسم فردوسی بشعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند، محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست، بوالقاسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. ملك محمود وزیر را گفت: این مردك مرا به تعریض دروغ زن خواند، وزیرش گفت: ببابد کشت. هر چند طلب کردند نیافتند. چون بگفت و رنج خویش ضائع کرد و برفت هیچ عطا نایافته تا بغربت فرمان یافت.

گویا درین قول ذکر محرومی است اما از هجو او اشارتی نیست.

روایت دیگری از ناصر خسرو است. ژول موهل بحواله، سفرنامه نوشته که در سال ۴۳۸ ناصر خسرو از طوس می گذشت. او در آنجا کاروانسرائی دیده که تازه ساخته شده بود. مردمان او را گفتند که این ساختمان از پولی که سلطان محمود بطور صله به فردوسی فرستاده بود، ساخته شده بود، اما آن پول پس از در گذشت فردوسی رسیده.

درین روایت نیز ذکری از هجو نیست.

اما قدیمترین روایت دربارهٔ هجو نویسی فردوسی در چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی است که خلاصهٔ آن بدینقرار است:

فردوسی بعد از بیست و پنج سالی که بساختن آن کتاب مشغول بود، آن را تمام کرد و نسّاخ او علی دیلم بود و راوی او ابو دُلف، و شاهنامه را علی دیلم در هفت مجلد نوشت و فردوسی با ابو دُلف روی بغزنین نهاد و توسط احمد حسن میمندی وزیر، سلطان را عرضه کرد، ولی سلطان بعلّت بدگوئی و بد نفسی این و آن بیش از پنجاه هزار درهم صله از برای او حواله نکرد و ازان مبلغ فقط بیست هزار درهم به فردوسی رسید و فردوسی بسیار دلگیر گردید و همین که بحمّام رفت آن پول را میان حمّامی و فقّاعی (آب جو فروش) تقسیم کرد و چون می دانست که سلطان محمود ازینکه فردوسی صلهٔ او را حقیر شمرده است خشمگین خواهد شد و او را سیاست خواهد کرد، از غزنین گریخت و به طبرستان رفت و صد بیتی در هجای سلطان محمود گفته ضمیمهٔ شاهنامه کرد، ولی سپهبد شهریار که پادشاه طبرستان بود صد هزار درهم به او داد و آن صد بیت هجا را گرفته شست و آن ابیات بکلّی فراموش گردید و فقط شش بیت آنها ماند، بعدها بمناسبتی ذکر فردوسی در حضور سلطان محمود تازه شد، او امر کرد که مقداری نیل که به قیمت معادل شصت هزار دینار بود به فردوسی برسانند،

و آن نیل را بر شتران سلطانی بار کرده به شهر طبران طوس بردند، اما از دروازه ای بار اشتر در می شد و جنازهٔ فردوسی بدروازهٔ دیگر همی بردند، در طبران مذکری بود. او اجازه نداد که فردوسی را در قبرستان مسلمانان دفن کنند، هر چند مردمان گفتند اما او رضایت نداد، بالآخره در باغ که از ملك فردوسی بود دفن کردند، صاحب چهار مقاله در سال ۵۱۰ آن خاك را زیارت کرد، گویند چون این واقعه بسلطان رسید آن مذکر را از طبران اخراج نمود و از آن مال که سلطان فرستاده بود ساختمان رباط چاهه که بر سر راه نشاپور و مرو است در حد طوس، ساختند.

بظن قوی این همان ساختمان است که ناصر خسرو در سال ۴۳۸ آنرا دیده بود.

و آن شش بیت هجو که بقول صاحب چهار مقاله باقی مانده بود، بقرار زیر است:

مرا غمز کردند کان پر سخن بمهر نبی و علـی شـد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیایــد بکار وگر چند باشـد پدر شهریار
ازین در سخن چند رانم همی چو دریا کـرانه نـدانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه وگرنه مـرا بر نشاندی بگاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود ندانست نام بـزرگان شنود

دکتر مجتبی مینوی از نظامی عروضی انتقاد سخت می نماید، بدینطور:

چنانکه عرض کردم قصه مؤثر و حُزن آوری است ولی

قصّه ای بیش نیست؛ و ساخته‌ٔ قوّهٔ متخیّله و خلاقهٔ نظامی عروضی و نسلهای ماقبل اوست. نسلهای بعد بیکار نه نشسته اند و شاخ و برگ بران بسته و آن را طول و تفصیل داده اند و در کتب فارسی و عربی درج کرده اند. چنانکه در آثار شیخ عطّار و زکریای قزوینی و ابن اسفندیار و مقدمهٔ شاهنامهٔ بایسنقری و مجالس المومنین و کتب دیگر می توان دید، و غالب کسانی که تا چهل سال پیش در باب فردوسی چیزی نوشته اند سر گذشت او را بهمین نحو می دانسته اند و بس.

نظر آقای دکتر مینوی دربارهٔ هجو بدینطور است:

می گویند ابیاتی در هجو سلطان ساخت، یکی می گوید دو بیت از آن ماند (ابن اسفندیار از قول نظامی عروضی)، دیگری می گوید شش بیت ماند (متن چهار مقالهٔ نظامی عروضی) و در بعضی کتب و نسخ شاهنامه هم، هجو نامهٔ مفصّلی حاوی صد بیت یا کمتر و بیشتر درج است. بسیاری از ابیات آن اصیل است ولی یا از ابیات شکایت و گله است و یا از بیتهای داخل شاهنامه است و از طعن و طنزهائی است که اشخاص داستان در حق یك دیگر گفته اند. مقداری از آن ابیات هم اصلاً از فردوسی نیست.

باید عرض کرد که اگرچه بسیاری از ابیات هجو از خود فردوسی است اما در شاهنامه در ضمن هجو نیامده بلکه برای مواقع دیگر سروده شده. بعبارت اُخری اصالت آنها همین قدر است که این ابیات از فردوسی است نه از

گویندگان دیگر، اما چون این ابیات را از هجو هیچ رابطه ای نیست، در ضمن هجو آنها را آوردن کار بعدی است که بوسیله ٔ متقلبان بعمل آمده. بنابرین نزد بنده این ابیات را ضمن هجو اصیل نباید آورد زیرا واضحاً اینها بر تقلب نویسندگان و مرتبان بعدی دلالت می کند.

در این ضمن بنده خلاصه ٔ قول حافظ محمود شیرانی که معتبرترین و مشهور ترین فردوسی شناس مشرق زمین است، ذیلاً درج می کنم:

اس تنقید سے جو گذشتہ صفحات میں کی گئی ہے ناظرین کرام پر ہجو کی مصنوعی ہستی کا راز فاش ہوگیا ہوگا. اس کی مصنوعیت و مجہولیت کا پردہ کامل طور پر چاک کردیا گیا ہے. اس ٹکسال کے اکثر سکے قلب ہیں اور وہ ابیات جن پر فردوسی کا داغ ہے شاہنامہ سے سرقہ کیے گئے ہیں، ایک خفیف جزو دیگر اساتذہ کے یہاں سے لیا گیا ہے، ہجو کا ایک حصہ اس قسم کا بھی ہے جن کو شاہنامہ نہ اپنے خیابان کا پھول تسلیم کرتا ہے اور نہ تنقید کی روشنی ان پر سے تاریکی کے پردوں کو اٹھا سکتی ہے . ممکن ہے کہ مستقبل ان کی اصلیت پر روشنی ڈالے. فردوسی نے اگر نفس الامر میں کوئی ہجو لکھی تھی تو وہ فوراً برباد کردی گئی ہے . اور ضائع شدہ ہجو کا ایک شعر بھی ہمارے پاس نہیں ... ایسا معلوم ہوتا ہے کہ ... ہجو کے ابیات میں بھی بالیدگی، توالد اور تناسل کی قوت حلول کر آئی تھی کیونکہ نظامی (عروضی) کے عہد میں چھ بیت

سے چودھویں صدی میں ۱۵۰ اشعار سے زیادہ اس کی تعداد پہنچ گئی ۔ اس قسم کی ترقی ہم تبرکات میں مشاہدہ کرتے ہیں اور فردوسی کی ہجو کیا تبرک سے کم تھی ... اس کی ہجو روز افزون ترقی کرتی گئی ۔ یہ کرشمہ ، اس میں شک نہیں نہایت حیرت انگیز ہے لیکن مظاہر افعال انسانی کی بہت مثالیں پیش کر رہے ہیں ... ہجو کی تعمیر کے لیے سب سے زیادہ ذخیرہ شاہنامے سے لیا گیا ہے، ظاہر ہے ربط کلام کی غرض سے بعض اشعار میں اصلاح یا تبدیلی کی گئی ہوگی ... آخر میں یہ کہنا بیجا نہ ہوگا کہ دیباچہ نگار بایسنقر خانی نے ہجو کی تنظیم و تشکیل میں بڑا حصہ لیا ہے ۔

در ذیل بعضی از اشعاری که از خود شاهنامه گرفته شده و بعضی از گویندگان دیگر است، آورده می شود:

هجو	ماخذ اصلی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است گواهی دهم کین سخن راز اوست تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست چو[۲] باشد ترا عقل و تدبیر و رای بنزد نبی و علی گیر جای گرت زین بد آید گناه منست	همین اشعار بدون تفاوت زیاد در قرأت ابیات از شاهنامه محمد رمضانی (ج ۱، ص ۵ ـ ۶) ذیل گفتار اندر نعت رسول و یاران، گرفته شد ۰

چنین است و این رسم و راه منست (٤)
نباشد جز (٥) از بی پدر دشمنش
که یزدان بآتش بسوزد تنش

(شاهنامه، محمد رمضانی، ج ٥ قسمت چهارم ، هجو سلطان محمود ، ص ۱۸۱ ـ ۱۸۲) .

مرتبان هجو حسب ضرورت بعضی اشعار را از درمیان حذف نمودند . مثلاً میان بیت اول و بیت دوم در عنوان نعت رسول و یاران چهار بیت حذف شده ، ملاحظه بفرمائید:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نهی
که خورشید بعد از رسولان مه
نتابید بر کس ز بوبکر به
عمر کرد اسلام را آشکار
بیاراست گیتی چو باغ و بهار
پس از هر دو آن بود عثمان گزین
خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول
که او را بخوبی ستاید رسول
که من شهر علمم علیم دراست
درست این سخن گفت پیغمبر است (ص ٥

هجو (ص ۲۸۱)
منم بنده اهل بیت نبی
ستاینده خاک پای وصی

این در شاهنامه ذیل عنوان شکایت پیری خود، جلد اول چاپ بمبئی ۱۲۶۲، ص ۲۵٦ بدینقرار آمده است:

منم بندهٔ اهل بیت نبی — سر افکنده بر خاک پای وصی

هجو

بشش بیت این نامه و شش هزار — بگفتم نکرد ایچ در من نظار
چنین شهریاری و بخشندهٔ — بگیتی ز شاهان درخشندهٔ
نکرد اندرین داستانم نگاه — بگفتار بدگوی گم کرده راه
حسد برد بدگوی در کار من — تبه شد بر شاه بازار من

در شاهنامه در داستان شیرین خسرو، ج ٤، ص ۱۰۵۱ و رمضانی، ج ٥، ص ۲۲۵.

بود(٦)بیت شش بار بیور هزار — سخنهای شایستهٔ غم گسار
چنین شهریاری و بخشندهٔ — بگیتی زشاهان درخشندهٔ
نکرد اندرین داستانها نگاه — ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
حسد برد بدگوی در کار من — تبه شد بر شاه بازار من

اگر این اشعار در خود شاهنامه شاملست، چگونه ممکن است که در هجو که پس از اتمام شاهنامه گفته شد، جای یابد.

به سی(۷) سال و پنج از سرای سپنج
چنین (۸) رنج بردم به امید گنج
چو برباد دادند رنج مرا
نبد حاصلی سی و پنج مرا
چو عمرم به نزدیک هشتاد شد
امیدم به یکبار برباد شد

همین ابیات ذیل انجام شاهنامه آمده است و واضح است که از همانجا گرفته شده.

هجو **شاهنامه**، ج ٤، ص ۱۰۷۳

چوجاماسپ کاندرشمارسپهر چوجاماسب کاندرشمارسپهر
فروزنده تر بُد ز تابنده مهر فروزنده تربُد ز ناهید و مهر

ج ٤، ص ۱۰۷۳

مراین نامه‌ٔ شهریاران بخوان یکی نامه‌ٔ شهریاران بخوان
سرازچرخ گردون همی بگذران نگرتاکه باشد چو نوشیروان

ج ٤، ص ۹٤۰

چنین نامداران وگردن کشان
همه پهلوانان وگردن کشان
که دادم یکایك ازایشان نشان
که دادم درین قصه زین شان نشان
همه مرده از روزگار دراز
همه مرده از روزگار دراز
شد از گفت من نام شان زنده باز
شد از گفت من نام شان زنده باز
چو عیسی من این مردگان را تمام
منم عیسی آن مردگان را کنون
سراسر همه زنده کردم بنام
روانشان به مینو شده رهنمون

ج ۲، هفتخوان اسفندیار، ص ۵۹۹

مرا در جهان بی نیازی دهد مرا زین جهان بی نیازی دهد

میان یلان سرفرازی دهد | میان یلان سرفرازی دهد
یکی بندگی کردم ای شهریار | یکی بندگی کردم ای شهریار
که ماند ز تو در جهان یادگار | که ماند ز من در جهان یادگار
بناهای آباد گردد خراب | بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از گردش آفتاب | ز باران و از تابش آفتاب
پی افگندم از نظم کاخ بلند | پی افگندم از نظم کاخ بلند
که از باد و باران نیابد گزند | که از باد و باران نیابد گزند
برین نامه بر عمرها بگذرد | برین نامه بر عمرها بگذرد
بخواند هر آن کس که دارد خرد | همی خواند آنکس که دارد خرد

ج ۲ ، خاتمهٔ جنگ پران در ستایش محمود ، ص ۴۷۹

چو این نامور نامه آمد به بن
پشیمان شد از گفتهای کهن
هر آنکس که دارد هش و رای و دین
پس از مرگ بر من کند آفرین
نیمرم ازین پس که من زنده ام
که تخم سخن را پراکنده ام

این سه بیت، از انجام شاهنامه است، مصراع دوم بیت اوّل به تفاوت آمده: ز من روی گیتی/ کشور شود پر سخن
شاهنامه ، چاپ بمبئی ، ص ۲۰۱۱ ، رمضانی ، ج ۵ ، ص ۳۳۵

پرستار زاده نیاید بکار اگرچه بود زادهٔ شهریار

این بیت در ذیل پاسخ نامهٔ خاقان از نوشیروان و فرستادن مهران ستاد را ، ج ۴ ، ص ۸۹۶ ، رمضانی ، ج ۴ ، ص ۴۵۹

این بیت اصلاً در داستانی است که نوشیروان مهران ستاد

را برای دیدن و آوردن دختر خاقان فرستاده بود بدین نصیحت که در درگاه خاقان دختران زیاد هستند و باید فقط آنرا انتخاب نمود که از حیث نسب مرتبه عالی داشته باشد، نه پرستار زاده. بعضی اشعار از آنجا ذیلاً درج می شود تا موقعیت بر خوانندگان روشن گردد:

چنین گفت کسری بمهران ستاد
که شوشاد و پیروز با مهر و داد
زبان و روان باید چرب گوی
خرد رهنمای و دل آزرم جوی
شبستان خاقان نگه کن نکوی
بد و نیک او را سراسر بجوی
بر آرایش چهر و با فر و زیب
نباید که گیرندت اندر فریب
پس پردهٔ او بسی دختر است
که با برز و بالا و با افسر است
پرستار زاده نیاید بکار
اگر چند باشد پدر شهریار
نگر تا کدامست با شرم و داد
بمادر که دارد ز خاقان نژاد
کرا گوهر تن بود با نژاد
جهان زو شود شاد و او نیز شاد

چاپ رمضانی، ج ٤، ص ٤٥٩

واضحست که مرتبان هجو بیت پرستارزاده الخ را ازین جا

برچیده، در هجو گنجانیده و چون معلوم است که هجو پس از اتمام شاهنامه نوشته شده، لذا ممکن نیست که آن شامل ابیات شاهنامه باشد.

پشیزی به از شهریاری چنین که نه کیش دارد نه آئین و دین

این بیت بادنی تفاوت در شاهنامه، چاپ بمبئی، ۱۲۷۵، ج ٤، ص ٤٤٦ وجود دارد، (بجای پشیزی پلنگی)

چو گودرز و هشتاد پور گزین سواران میدان و شیران کین

این بیت در شاهنامه ج ٤ وجود دارد.

چو پروردگارش چنین آفرید نیابی تو بر بند یزدان کلید

همین بیت در شاهنامه ج ٤ موجود است و از همانجا گرفته شده.

مرا در جهان شهریاری نو است

بسی بندگانم چو کیخسرو است

و در شاهنامه، ج ۲، ص ٦١٨:

نه او درجهان شهریاری نو است

بزرگست و با عهد کیخسرو است

من این نامه* شهریاران پیش

بگفتم بدین نغز گفتار خویش

این بیت مستفاد است از بیت زیر شاهنامه (خاتمه ج ۲، ص ٥٦٤)

که این نامه* شهر یاران پیش

به پیوندم از خوب گفتار خویش

باین زاده ام هم بدین بگذرم

چنان دان کـه خـاک پی حیدرم

این بیت از شاهنامه گرفته شده (رک: چاپ رمضانی، ج ۱،

ص ٦)

برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

که پیش تو شاهان فراوان بُدند همه تاجداران گیهان بُدند

(ر. ک: بیت زیر شاهنامه، ج ۲، ص ۳۸۰)

درین دشت بسیار شاهان بدند همه نامداران گیهان بدند

بنالم بدرگاه یزدان پاک فشانند برسر پراکنده خاک

(ر.ک: شاهنامه ج ۲ خاتمهٔ داستان اسکندر در گلهٔ آسمان و مدح سلطان محمود، ص ۷۲۰).

بنالم ز تو پیش یزدان پاک

خروشان بسر بر پراکنده خاک

فزون از تو بودند یکسر بجاه

به گنج و سپاه و به تخت و کلاه

نمرده است وهرگز نمیرد سخن

سخندان زمن این سخن فهم کن

(ر.ک: شاهنامه، ج ۲، ص ٤٤٠)

زفرهاد و گیوت برآرم بجاه

به گنج و سپاه و به تخت و کلاه

بعضی اشعار هجو از شاعران دیگر گرفته شد.

زنا پاک زاده مدارید امید

که زنگی به شستن نگردد سفید

(رک: بوستان سعدی، حکایت مرد درویش در خاک کیش)

بکوشش نروید گل از شاخ بید

نه زنگی به گرما به گردد سفید

که سفله خداوند هستی مباد
جوانمرد را تنگدستی مباد

همین بیت بدون تغییر در بوستان سعدی در حکایت کریم تنگدست با سائل، آمده.

بزرگی سراسر بگفتار نیست
دو صد گفته چون نیم کردار نیست

در گرشاسپ نامه است (ذیل رسیدن رسول گرشاسپ نزد فغفور)

هنرها سراسر بگفتار نیست
دو صد گفته چون نیم کردار نیست
سر ناسزایان بر افراشتن
و ز ایشان امید بهی داشتن
سر رشتهٔ خویش گم کردن است
به جیب اندرون مار پروردن است

در بهمین نامه بدینطور آمده:

ز ناجنس چشم بهی داشتن
بدل تخم یاری ازو کاشتن
بجیب اندرون مار پروردن است
سر رشتهٔ خویش گم کردن است
اگر شاه را شاه بودی پدر
بسر بر نهادی مرا تاج زر

این همان بیت است که بهنگام مراجعت فردوسی بطوس پسری خوانده بود. مطلب شعر خلاف واقعه است. پدر

محمود امیر ناصرالدین سبکتکین در ابتدای حال غلام الپ تکین بود، اما بوقت ولادت محمود او امیری بزرگ بود و پس ازان پادشاه غزنی شد . پس چه طور ممکن بود که فردوسی خلاف واقعهٔ تاریخی شعری بسراید.

وگر مادر شاه بانو بُدی مرا سیم و زر تا بزانو بُدی

این شعر نیز خلاف حقیقت است زیراکه مادر شاه محمود ، بانو بود . بقول مورّخان این خانم دختر رئیس زابل می باشد و بهمین علت است که محمود را زابلی می گویند.

چو اندر تبارش بزرگی نبود
نیارست نام بزرگان شنود

خانوادهٔ محمود خانوادهٔ بزرگ بود، بنابرین نمی توان گفت که اندر تبارش بزرگی نبود . این بیت شامل آن شش بیت است که در چهار مقاله بعنوان ابیات هجو درج است . چون مطلب شعر از حقیقت دور می باشد، انتسابش بفردوسی مشکوك می شود و این شك بدین علت قوت می گیرد که از جملهٔ شش بیت منقول در چهار مقاله بیت زیر نیز می باشد :

پرستار زاده نیاید بکار اگرچه بود زادهٔ شهریار

چنانکه قبلاً دیدیم این بیت در هجو الحاقی است . در اصل این بیت از متن شاهنامه گرفته و در هجو گنجانیده شد . بهرحال وجود این گونه شعر در اشعار هجو، آنهارا از اعتبار ساقط می گرداند، بالفاظ دیگر قول نظامی عروضیؒ دربارهٔ هجو فردوسی مورد اعتبار بنظر نمی آید . خلاصهٔ

آنکه اصالت اشعار هجو نامه‌ٔ فردوسی مشکوک است، اما آقای دکتر صفا نظر دیگری دارند، چنانکه می نویسند:

"فردوسی پس از تقدیم شاهنامه به محمود نیز همواره مشغول تجدید نظر دران بود و از آنجمله در سنین نزدیک به موت خود یکبار دران تجدید نظر کلی کرد و بعضی ابیات بر آن افزود و یا برخی ابیات را تصحیح کرد و تغییر داد و این آخرین تجدید نظر شاعر است که در شاهنامه نموده و اکنون نسخ معمول و مشهور شاهنامه همان آخرین نسخه ایست که نزد فردوسی بود و در همین نسخه بود که هجو نامه‌ٔ محمود وجود داشت و بعد از مرگ فردوسی منتشر گشت و بنابرین نباید قول نظامی را که گفته است هجو نامه‌ٔ فردوسی مندرس شده و ازان جز شش بیت نمانده کاملاً قبول کرد بلکه باید در این باب به حدس نلد که بیشتر اعتماد نمود که معتقد است که فردوسی هجو نامه‌ٔ محمود را تا پایان حیات خود منتشر نساخت و من چنین عقیده دارم که بر فرض وجود ابیات الحاقی و مجهول در هجو نامه شماره‌ٔ آنها از چند بیت معدود تجاوز نمی کند و بقیه همه اصلی و آثار اصالت از آنها آشکار است".

چنانکه در بالا دیدیم که بیشتری از اشعار که هجو نامه را تشکیل می دهند از شاهنامه می باشد. شکی نیست که آن اشعار از فردوسی نیست. در اصالت آنها هیچ تردیدی نیست، اما حق اینست که این همه ابیات در هجو نامه الحاقی است ازین حیث که مرتبان هجو آن اشعار را از متن

شاهنامه برچیده در هجو گنجانیده اند، گویا باوجود اصالت آن اشعار، آنها در هجو نامه الحاقی هستند و از روی بعضی اشعار از خود شاهنامه هجو نامه تشکیل شده است. اگر این هجو نامه از فردوسی می بود، اشعارش از شاهنامه برچیده نمی شد.

باید عرض کرد که نظر دکتر صفا اینست که اکنون نسخ معمول و مشهور شاهنامه همان نسخهٔ آخرین است که خود شاعر دران تجدید نظر کلی نموده بود، اگر این نظر درست می بود چرا نسخهٔ شاهنامه نداریم که فقط از یك تحریر باشد و مندرجات تحریرهای بعدی دران داخل نشده باشد و چرا هیچ نسخه ای نیست که بمرور دهور بدست کتّاب بی امانت قرنهای متوالی تغییر و تبدیل و تحریف دران راه نیافته باشد، چرا دو نسخهٔ شاهنامه یکسان وجود ندارد، چرا احتیاج یك نسخهٔ انتقادی معتبری از شاهنامه می باشد.

حواشی:

۱- بظاهر قدیمترین چاپ که در دسترس است همان چاپ میکن (Macan) است که بزحمت و کوشش بسیار در کلکته در سال ۱۸۲۹ میلادی در چهار مجلد تهیه شده، چاپ دیگر مهمی همانست که بتوسط دانشمند فرانسوی بنام مهل (Mohl) در پاریس با مقدمهٔ بسیار عالمانه و ترجمهٔ فرانسوی از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۳ از چاپ در آمده، در ۱۲۶۶/ ۱۸۵۰ در بمبئی بار دیگر از چاپ در آمده و در

همین ایام یك ترجمه‌ٔ اردو در دهلی چاپ شده که خلاصه ای از شاهنامه است.

۲ـ تاریخ سیستان، به تصحیح ملك الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱٤، ص ۷ـ۸.

۳ـ شاهنامه: اگر چشم داری به دیگر سرای.

٤ـ شاهنامه: آئین و راه منست.

۵ـ این بیت در هجو دربن ضمن نقل شده، و نیز صورت این در شاهنامه بقرار زیر: نباشد بجز اهرمن بد کنش، و بیت قبلی:

هرانکس که در دلش بغض علی است
ازو خوار تر درجهـــان زار کیست

٦ـ بیت زیر تحت تاریخ انجام شاهنامه نیز درجست، چهار بیت دیگر در هر دوجا یافته می شود:

کهـن گشت این نامه‌ٔ باستـــان   زگفتار و کـردار آن راستـــان
همی نو کنم نامه ای زین نشان   کجـا یادگار است از سر کشان
نـه بیند کسی نامـــه‌ٔ پارسـی   نوشته به ابیـات صد بار سی
اگـر باز جـویند از و بیت بـد   همانا کـه باشد کم از پنج صد

۷ـ شاهنامه: سیْ و پنج سال از سرای سپنج.

۸ـ شاهنامه: بسی.

شاهنامه و هند

پرفسور سید امیرحسن عابدی
دانشگاه دهلی

روابط فرهنگی ایران و هند از زمان قدیم مستحکم بوده و اقوام آریائی هر دو کشور را زینت و بهاء داده اند. بعلاوه طبق گفتهٔ جواهرلال نهرو "در دنیا هیچ دو کشوری قریب تر از ایران و هند نیستند". اگر پنچاتنترا یا کلیله و دمنه از هند رفته و از راه ایران ادبیات جهان را غنی ساخته، شاهنامهٔ فردسی به صور گوناگون جزو فرهنگ مشترک و داخل دروس دانشگاهی ما می باشد.

در خود شاهنامه چند جا از روابط فرهنگی این دو کشورِ دوست و همجوار ذکر شده است. مثلاً خواندن بهرام لوریان را در هندوستان، فرستادن رای هند شطرنج را نزد نوشیروان، ساختن بوذرجمهر نرد را و فرستادن آنرا با نامه نزد رای هند، پیدا شدن شطرنج، داستان آوردن کلیله و دمنه از هندوستان.

تذکره نویسان هند از حکیم فردوسی توصیف و تجلیل کرده، نقادان و محققان ما در این زمینهٔ دامنه دار مطالعات

عمیق و فرهنگ و دستور و فرهنگ نویسان ما از ابیات وی استشهاد نموده اند. مؤلف لباب الالباب می گوید: " فردوسی که فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود، مقتدای ارباب صنعت و پیشوای اصحاب فطنت ... است ... فردوسی برهان فضل نموده و جمله گذشتگان را در خجلت انداخته و آیندگان را در تک و پوی فکرت افکنده".(۱)

صاحب میخانه در ساقی نامه، خود از فردوسی تضمین نموده است:

درین داستان هفت بیت متین
ز اشعار فردوسی پاک دین
مناسب بحال تو تضمین کنم
و زان گفته، خویش رنگین کنم
کز اوراد آن قطب قدسی کلام
شود نظم من ختم و یابد نظام (۲)

باقر خورده کاش این رباعی را سرائیده و از ابراهیم عادلشاه (۳) جایزه دریافته است :

خوارند دو جا بدهر ارباب سخن
نزد شه غزنین و شهنشاه دکن
بی جا صله بردند ظهوری و حسن
بی جایزه ماند شعر فردوسی و من (٤)

صاحب نتائج الافکار می نویسد: "طوسی که استعداد فطری داشت و لیاقت خلقی، همچو وی در عجم ناظمی عالی دستگاه قدم بعرصه، ظهور ننهاده و نقد سخن را باین خوش

اسلوبی در بازار رواج نداده . زور طبع بلندش از شاهنامه می توان دید، که بر علوّ مرتبتش دلیلی ساطع است و حجّتی قاطع .[۵] . مؤلّف نشتر عشق می گوید: "خواجه در سلاست و فصاحت امام سخنوران است و خداوند بلاغت پروران از زمان ظهور او تا الآن ... کسی را مرتبهٔ او دست نداده و بدرجهٔ خوش کلامی وشیرین مقالی او نرسیده" .[۶] . بعلاوه این مؤلّف از متفرّقات وی ابیات ذیل نقل نموده است :

مردم آزادی مفرما نرگس خونخوار را
کار فرمودن نشاید مردم بیمار را
دل و دیده کردند کارم خراب
زمانی بآتش زمانی بآب
چشمت از حال من خبر دارد
مردم مست اگرچه بی خبر است
ز عکس زلف تو چشمم سیاه شد آری
همیشه خانهٔ مردم سیه شود از دود
بخواب ناز خوشند آن دو نرگس بیمار
که سودمند بود خواب در زمان خمار
فتنهٔ چشم ترا دیدم و حیران ماندم
این چه فتنه ست درین چشم سیه حیرانم
نرگس بیمار با چشمت اگر دعوی کند
آورد باد صبا چشم از سر نرگس برون

او باز می نویسد: "دیوان خواجه در هندوستان نایاب است ... این چند بیت بتلاش بسیار از متفرّقات بهمرسانیده" .[۷]. اما

بظاهر این ابیات از فردوسی نیست، چنانکه از سبک آن ظاهر می شود.

مؤلّفین خزانهٔ عامره، شمع انجمن، تذکرهٔ حسینی و ریاض الشعرا ویرا " اقدم الفصحا و اوّل رسل ثلاثهٔ شعرا، (۸) فحل استادان این فن و صندید ماهران سخن " (۹)، "رضوان نعم سخن" (۱۰)، "از اساطین شعرا وسلاطین بلغا، (۱۱) گفته اند.

صاحب شمع انجمن مزید اضافه می کند و می نویسد: "شك نیست که زبان گبران را خوبتر می‌شناخت و بمدح مجوسیان، چنانکه باید، بپرداخت" (۱۲). و مؤلّف ریاض الشعرا می گوید : " انتخاب ابیات شاهنامه گرانتر از لآلی آبدار است " (۱۳). گذشته از این می نویسد: "تقی اوحدی نوشته که بعد از فرار از سلطان محمود بهند آمد و مدتی در دهلی بود" (۱٤). پس از آن خودش می گوید: "حرف تقی اوحدی اعتبار را نشاید" (۱۵).

محمد صادق القا که از شاگردان میرزا عبدالقادر بیدل (۱٦) بوده، دربارهٔ فردوسی می گوید: " فردوسی مالك این بیت است، که مثلش نمی توان گفت :

بدنبال چشمش یکی خال بود
که چشم خودش هم بدنبال بود (۱۷)

علاّمه شبلی نعمانی در جلد اوّل شعرالعجم زندگانی و آثار فردوسی را بتفصیل بیان کرده است و می گوید : "فردوسی فطرتاً شاعر و نابغهٔ عصر خویش بود " (۱۸) و در

جلد چهارم می نویسد: " اگر بگوئیم ایران خود موجد مثنوی نبوده، بلکه تقلید از رجز کرده است، این تقلید را از اجتهاد بالاتر باید دانست "(۱۹). نیز می گوید: "فردوسی تا این حد آشنا بوظایف و حقوق تاریخ نویسی است که در بیان وقایع ذکر سند را قبل از هر چیز ضروری می داند ... شاهنامه را یك دائرةالمعارف مبسوط و جامع ایران باید نام نهاد. مذهب، فلسفه، اخلاق، طرز حکومت و تشکیلات، قواعد و نظامات مالی و لشکری، رسوم و عادات و بالآخره تمام نظامات سیاسی و اجتماعی، تفصیل هر یك را می توان از این کتاب بدست آورد" (۲۰).

پرفسور محمود شیرانی "فردوسی پر چار مقالے" (چهار مقاله دربارهٔ فردوسی) (۲۱) نوشته که شامل "اسباب نظم شاهنامه و زمانهٔ آن، هجو سلطان محمود غزنوی، مذهب فردوسی، یوسف زلیخای فردوسی " می باشد. بعلاوه وی "تنقید شعرالعجم" نوشته، اشتباهات تاریخی آن کتاب را نشان داده است و می گوید : "پس از مطالعه شعرالعجم، بنظر من علامّه شبلی از فرائض تاریخی و تحقیقی غافل بوده اند" (۲۲).

جویل واعظ لال در تاریخ ادبیات فارسی می نویسد (۲۳) : " در نیروی تخلیق، ظرافت هنری، شدّت احساسات، قوهٔ فکری، او کاملاً همانند هومر و دانتی می باشد. علاوه بر این در ایجاد صور و اجرای آنها، در ابراز نرم ترین احساسات، شدید ترین علاقه، تاثیر درامی، شکوه رنگ آمیزی، صحنهٔ

تخیّل و لطافت عواطف، او بهیچ وجه کمتر از خود شکسپیر بزرگ نیست". (ترجمه از انگلیسی بفارسی)

سر ولیم جونس از فردوسی اینطور تقدیر میکند (۲٤) :

"اثر مجلل و با شکوه نابغه‌ٔ شرقی دارای رقابت شایستگی با خود هومر می باشد". (ترجمه از انگلیسی بفارسی).

دکتر هادی حسن کتابی مفصّل بانگلیسی بنام مطالعات ادبیات فارسی تالیف نموده و در آنجا درباره‌ٔ شاهنامه نوشته است (۲۵) :

"در مقابل شعرای غزنوی، فردوسی دارای درجه‌ٔ مخصوصی است، زیرا آنها از نظر فکر از وی جدا هستند. آنها ایرانی و شاعر هستند، ولی شاعر ایرانی نیستند، زیرا برای ایران نمی نویسند". (ترجمه از انگلیسی بفارسی).

واچه فردوسی را هومر مشرق می نامد و میگوید (۲٦) :

"این امر حایز اهمیت است که در دنیای ادبیات هیچ شاهکاری مثل شاهنامه انگیزنده‌ٔ تقلید نبوده است. جهان فردوسی یك دنیای عشق و قهرمانیست، دنیای جادوئی هومر، مهابارت، راماین و حتّی الف لیله نیست. در وی مثل دیگر سرایندگان افکار بشریت، نیروی شعر و هنر با توازن کامل جمع و مخلوط گردیده است.

درباره‌ٔ قصّه سیاوش، واچه در پانویس می نویسد (۲۷) :

"داستان سیاوش موازی کامل و برجسته ای با حکایت بکتی پوران در اساطیر هندوان می باشد. (ترجمه از انگلیسی بفارسی).

در سال ۱۰۶۳ هجری قمری/ ۱۶۵۳ میلادی مطابق بیست و شش جلوس شاهجهان پادشاه (۲۸)، توکّل بیک مخاطب بشمشیر خان، حاکم غزنین، خلاصه ای از شاهنامه تهیّه کرده بود که بنام "شاهنامهٔ شمشیر خانی" شهرت دارد. یك نسخهٔ خطّی این شاهنامه درکتابخانهٔ انستیتوتِ تحقیقاتِ عربی و فارسی مولانا ابوالکلام آزاد راجستان، تونك، مضبوط است که در سال ۱۲۵۲ هجری قمری/۱۸۳۶ میلادی استنساخ گردیده است (۲۹). ایتکنسن همین خلاصه را در زبان انگلیسی ترجمه کرده که در سال ۱۸۳۲ میلادی انتشار یافته است.

هند افتخار دارد که همه متون اساسی و مهم کلاسیك فارسی بالخصوص شاهنامهٔ فردوسی را اولین بار بچاپ رسانیده است. کپتان ترنر میکن (CAPTAIN TURNER MACAN) مترجم رئیس ستاد ارتش هند، بنسخ متعدّد و قدیم و معتبر مقابله و تصحیح نموده با فرهنگ " الفاظ نادر و اصطلاحات غریب " در سال ۱۸۲۹ میلادی در چند جلد انتشار داده است. (۳۰)

بعلاوه بفرمایش آقا محمد باقر تاجر شیرازی بسعی و اهتمام رتنجی کاؤس صرّاف، بتوسّط سیّد رضا ابن احمد الحسینی شیرازی در بمبئی در سال ۱۲۶۶ هجری قمری/۱۸۴۹ میلادی بچاپ رسیده است. گذشته از این در همان شهر بمبئی در سالهای ۱۲۷۲ هجری قمری/ ۵۶-۱۸۵۵ میلادی و ۱۲۷۴ هجری قمری/۱۸۵۷-۵۸ میلادی از چاپخانه بیرون

آمده است . علاوه بر این در مطبع نولکشور کانپور در سالهای ۱۲۹۱ هجری قمری/ ۱۸۷٤ میلادی، ۱۳۱٤ هجری قمری/ ۱۸۹۷ میلادی، ۱۳۲۶هجری قمری/۱۹۰۸میلادی، ۱۳۲۷ هجری قمری/۱۹۰۹میلادی بچاپ رسیده و انتشار یافته است . علاوه بر این چاپخانه های دیگر مثل مطبع انوار احمدی (اله آباد ، یو.پی.) هم طبع گردیده است .

نسخه های بی شمار خطّی مصوّر و غیرمصوّر شاهنامه در کتابخانه ها و موزه های هند مضبوط می باشند . چهار نسخه٘ خطّی [۳۱] در کتابخانه٘ شخصی نوّاب رحمت الله خان، مزمّل منزل، علیگر(یو. پی.)، یك شاهنامه خطی مصوّر [۳۲] در کتابخانه انستیتوت تحقیقاتِ عربی و فارسی مولانا ابوالکلام آزاد راجستان، تونك و یك نسخه٘ خطی مصوّر [۳۳] و سه غیر مصوّر [۳٤] در کتابخانه٘ راجا محمودآباد، لکنؤ، یك نسخه٘ مصوّر [۳۵] و پنج غیر مصوّر [۳۶] در کتابخانه٘ ندوة العلما، لکنؤ، یك نسخه٘ خطّی [۳۷] در دانشگاه لکنؤ، دو نسخه٘ خطی [۳۸] در کتابخانه٘ حمیدیه بوپال (مادیا پرادش)، هشت نسخه٘ خطی [۳۹] در کتابخانه٘ خدا بخش، پتنا (بهار)، یك نسخه٘ خطی [٤۰] در کتابخانه٘ دارالعلوم دیوبند (دیوبند، یوپی.)، یك نسخه٘ مصوّر [٤۱] و پنج غیر مصوّر [٤۲] در کتابخانه٘ موسسه٘ مطالعات شرقی (کتابخانه٘ آصفیه)، حیدرآباد، یك نسخه٘ مصوّر [٤۳] و دو غیرمصوّر [٤٤] در موزه٘ قلعه٘ سرخ، دهلی، پنج نسخه٘ خطّی مصوّر [٤۵] شاهنامه در موزه٘ ملی، دهلی نو، یك نسخه٘ مصوّر در

کتابخانه ٔ شخصی عقیل محمد [٤٦]، دو نسخه ٔ خطّی [٤٧] در کتابخانه ٔ آزاد باوان دهلی نو، نه نسخه ٔ خطّی [٤٨] شاهنامه در مجموعه ٔ تونك، موزه ملی، دهلی نو، دو نسخه ٔ خطّی [٤٩] در کتابخانـــه ٔ تیپوسلطـــان، چهار نسخه ٔ خطّـــی [٥٠] در کتابخانه ٔ صولت (رامپور، یو.پی.) ، یك نسخه ٔ خطّی [٥١] در کتابخانه ٔ گجرات ودیاسنستا (احمدآباد) ، دو نسخه ٔ خطّـی مصوّر [٥٢] و دو غیر مصوّر [٥٣] در موزه ٔ الور (راجستان)، یازده نسخه ٔ خطّی [٥٤] مصوّر و غیر مصوّر در کتابخانه ٔ دولتی رضا (رامپور، یو. پی.)، یك نسخه ٔ خطّی مصوّر [٥٥] و یك غیر مصوّر [٥٦] در کتابخانه ٔ ایشیاتیك سوسائیتی (کلکته)، شش نسخه ٔ مصوّر [٥٧] و یك نسخه ٔ غیر مصوّر [٥٨] و یك نسخه ٔ مصوّر تاریخ دلکشای شمشیر خانی [٥٩]، چهار نسخه ٔ غیر مصوّر [٦٠] و یك نسخه ٔ خطّی مرآة الملوك [٦١] در موزه ٔ سالار جنگ (حیدر آباد)، چهار نسخه ٔ خطّی مصوّر [٦٢] و هیجده غیر مصوّر [٦٣] در کتابخانه ٔ دانشگاه اسلامی علیگر، یك نسخه ٔ خطّی مصوّر [٦٤] و سه نسخـــه ٔ غیـــر مصوّر [٦٥] در کتابخانـــــه ٔ ملاّ فیروز (کاما انستیتوت، بمبئی)، یك نسخه ٔ غیر مصوّر [٦٦] در کتابخانـــه ٔ جامعـــه ٔ ملّیـــه اسلامیـــه (دهلـی نو) مضبوط می باشند.

علاوه بر نسخه های بی شمار خطّی و چاپی، شاهکار نامبرده در زبانهای محلی هند، بالخصوص در زبان اردو ترجمه و چاپ گردیده است . مولچند لکنوی متخلّص به

منشی، شاهنامهٔ شمشیر خانی را در عهد گورنر جنرل سر هنری هاردینگ بدستور کپتان جارج ترنبل مارشل بهادر، بنام " قصّهٔ خسروان عجم " برای مدارس ترجمه نمود، تا محصّلین با اصطلاحات رزمی آشنا و چست و چالاک گردند.

بیت: هر آن کس که شهنامه خوانی کند
اگر زن بود پهلوانی کند (۶۷)

بعلاوه مولوی غلام حیدر، ساکن هوگلی، اضافه می کند که اگر چه این کتاب تاریخی قدیم است، اما اینقدر جاذب و پرکشش است که همواره تازه بنظر می رسد.

بیت: ساقی تو نظر کیجیو تك صحن چمن کو
اس پیر کے جلوے کا بھلا کونی جوان ھے (۶۸)

ترجمهٔ نامبرده با بیت ذیل شروع می شود:

سر نامه حمد خدا بی کریم
که هی کردگار غفور و رحیم

و با این بیت بپایان می رسد:

جو شمشیر خانی میں تسطیر تا
سو وہ بی کم و کاست میں نے لکا

پس از اختتام اصل ترجمه مترجم " در خاتمهٔ کتاب " از خدای متعال سپاس گزاری و از اکبر شاه ثانی (۶۹) تمجید می کند:

سپاس خدای جهان آفرین
بر آزردهٔ آسمان برین
الهی شهنشاه والا گهر
که بہ نامہ جسکی هوا نام پر
ابو نصر اکبر خدیو زمان
جهان میں رهے جب تلك هے زمان

این ترجمهٔ منظوم بسعی و اهتمام غلام حیدر و مولوی احمد علی گوپاموی در سال ۱۲۶۲ هجری/ ۱۸۴۶ میلادی از کلکته بچاپ رسیده است.

xxxxxxxxx

حواشی:

۱ـ محمد عوفی: لباب الالباب (ص ۲۶۹)، بکوشش سعید نفیسی، کتابخانهٔ ابن سینا، کتابخانهٔ حاج علی علمی، چاپ اتحاد، ۱۳۳۵هـ. ش.

۲ـ ملاّ عبدالنّبی فخرالزّمانی قزوینی: تذکرهٔ میخانه (ص۷۸۲)، باهتمام احمد گلچین معانی، شرکت حاج محمد حسین اقبال و شرکا، چاپخانهٔ سپهر، ۱۳۴۰هـ. ش.

۳ـ ابراهیم عادلشاه ثانی: ۹۸۷ ـ ۱۰۳۷ هجری/ ۱۵۷۹ ـ ۱۶۲۷ میلادی.

۴ـ آفتاب رای لکهنوی: ریاض العارفین (ص ۱۰۱)، بتصحیح و مقدمه سید حسام الدّین راشدی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۶ میلادی/ ۱۳۹۶ هجری قمری.

۵ـ محمد قدرت الله گوپاموی: تذکرهٔ نتائج الافکار (ص ۵۲۳)، چاپخانهٔ سلطانی، بمبئی، دیماه ۱۳۳۶ هـ. ش.

۶ـ حسین قلی خان عظیم آبادی: تذکرهٔ نشتر عشق (ص۱۱۴۷)، جلد سوم، با تصحیح و مقدمه اصغر جانفدا، زیر نظر اعلا خان افصح زاده و جابلق داد علیشایف، نشریات دانش، دوشنبه، ۱۹۸۲ میلادی.

۷ـ تذکرهٔ نشتر عشق، ص ۱۱۴۹.

۸ـ میر غلام علی آزاد حسینی واسطی بلگرامی: خزانهٔ عامره (ص ۳۶۵)، مطبع منشی نولکشور، کانپور سپتامبر ۱۸۷۱ میلادی.

۹ـ نواب صدیق حسن خان: شمع انجمن (ص ۳۵۷)، انیس المطابع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۲ هجری قمری.

۱۰ـ حسین دوست سنبهلی : تذکرهٔ حسینی (۲۴۴)، مطبع نولکشور، ۱۸۷۵ میلادی.
۱۱ـ واله داغستانی: ریاض الشعرا (ص ۵۷۴)، نسخهٔ خطی شماره ۳۷، ۵۴، موزهٔ ملی، دهلی نو.
۱۲ـ شمع انجمن، ص ۳۵۷.
۱۳ـ ریاض الشعرا، ص ۷۹ ـ ۵۷۴.
۱۴ـ ایضاً، ص ۵۷۴.
۱۵ـ ایضاً، ص ۵۷۴.
۱۶ـ ۱۰۵۴ ـ ۱۱۳۳هجری/ ۱۶۴۴ ـ ۱۷۲۱ میلادی.
۱۷ـ تذکرهٔ حسینی، ص ۲۴۴.
۱۸ـ شبلی نعمانی: شعرالعجم، جلد اول (ص ۷۷)، ترجمهٔ آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپخانهٔ علمی طهران، ۱۳۱۶ هـ ش.
۱۹ـ شعرالعجم، جلد چهارم (ص ۱۹۱)، چاپ دوم، کتابفروش ابن سینا، تهران.
۲۰ـ شعرالعجم، جلد چهارم، ص ۱۹۱.
۲۱ـ پرفسور محمود شیرانی: فردوسی پر چار مقالے، انجمن ترقی اردو (هند)، دهلی، مفید عام پریس، لاهور، ۱۹۴۲ میلادی.
۲۲ـ مقالات حافظ محمود شیرانی، جلد پنجم (ص ۴، تنقید شعرالعجم مع ضمایم) مرتبه مظهر محمود شیرانی، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۷۰ میلادی، مطبع عالیه لاهور.
۲۳ـ Rev. Joel Waiz Lal: An Introductory History of Persian Literature, (P. 88), Atma Ram and Sons, Lahore, Second Edition.
۲۴ـ P. B. Vacha : Firdausi and Shahnama - A Study of the Great Persian Epic of the Homer of the East, (P. 9), New Book Company, Bombay, 1953.
۲۵ـ Hadi Hasan : Studies in Persian Literature (P. 15), Jamia Millia Islamia Press, Aligarh.
۲۶ـ Firdausi and Shahnama, P. 6, 178, 201, 205.
۲۷ـ Firdausi and Shahnama, P. 178.

۲۸ـ ۱۰۳۷ ـ ۱۰۶۸ هجری قمری/۱۶۲۸ ـ ۱۶۵۸ میلادی.
۲۹ـ نسخهٔ خطی شماره ۳۲۲.
۳۰ـ باپتیست میشن پریس، کلکته، ۱۸۲۹ میلادی.
۳۱ـ (الف) شماره ۷۹۰، کتابت ۱۰۰٤ هجری (۱۵۹۵ـ۹۶ میلادی)، جونپور، نستعلیق، صفحات ۸۱٤، سطور ۲۱، سائز ۳۲/٤X۲۱، مطلا، منقوش شامل سه مهر مسعود حسن، بادشاه خان وغیره.
(ب) شماره ۷۸۹، کتابت ۱۲۵۸ هجری (٤۳ ـ ۱۸٤۲ میلادی)، نستعلیق، صفحات ۱۵۲۲، سطور ۱۹، سائز ۲۸/٤X۱۵.
(ج) شماره ۷۸۸، کتابت ۱۲۵۳ هجری (۳۸ ـ ۱۸۳۷ میلادی)، نستعلیق، صفحات ۱۶۳۰، سطور ۱۹، سائز ۲۷/۲X۱۶.
(د) شماره ۷۸۹، کتابت ۱۲۵۸ هجری (٤۳ ـ ۱۸٤۲ میلادی) نستعلیق، صفحات ۱۵۲۲، سطور ۱۹، سائز ۲۸/٤X۱۵.
۳۲ـ شماره ٤۶۷۶.
۳۳ـ شماره ۸۱/۲۹ . شاهنامهٔ خطّی مصوّر مورّخ ۸۲۹ هجری، بیست میناتور، برای شاهرخ پسر تیمور.
۳٤ـ شماره ۸۰/۲۳ ، (نستعلیق، ۱۰۶۳ هجری)، ۸۲/۵ ، ۸۳/۳۱۷.
۳۵ـ شماره ۱۲۵/۷۷.
۳۶ـ شماره ۱۲٤/۶۱، ۱۲۶/٤۵، ۱۲۷/۶۲ ، ۱۲۸/۵۰، ۱۲۶/۷۸.
۳۷ـ شماره ٤۵۱۱۸/ F ٤۷ S /۸۹۱ـ۵۵۱.
۳۸ـ شماره ۲٤/۲۷۹ (نستعلیق، ۹۶۲ هجری)، ۲۵/۲۸۰.
۳۹ـ شماره ۱۷۹۲، ۱۷۹۳ (۲۳ رمضان ۱۲٤۶ هـ)، ۱۷۹٤، ۷۹۵، ۱۷۶۹، ۱۷۹۷و .....
٤۰ـ شماره ۹۸/۲۵۸.
٤۱ـ شماره ۱۳۳۵ (کتابت: ۱۲۳۶ هجری، بخط هری رام پندت).
٤۲ـ شماره ۲۶۲ (کتابت: ۱۰۰۷ هجری)، شماره ۲۱۲، ۱۵۸۱، ۱۸۷۱، ۲۲۵۱.
٤۳ـ شماره ۱۰ (با مقدمه بایسنقری، ناقص الآخر).
٤٤ـ (الف) شماره ۸٤۰ (کتابت ۱۱۸۰ هجری، باسم عالمگیر بادشاه و آبا و اجداد وی).
(ب) شماره ۱٤۱.

٤٥. (الف) شاهنامه* مصوّر، نود و هفت میناتور، کتابت ۸۵۰ هجری/قرن پانزدهم میلادی در شیراز، شماره ۵۸.۱.

(ب) شماره ۵٤.٦۰، با مقدمه* بایسنقری، کاتب: محمود ابن محمد، برای خواجه نورالدین محمد، کتابت ۸۳۱ هجری/۱٤۲۸ میلادی، نود میناتور مکتب بخارا.

(ج) شماره ۵٤.۲۰، از اول ناقص، کاتب: یعقوب بن شیخ ابراهیم شیرازی، کتابت: ۱۰۵۷ هجری/۱٦٤۷ میلادی، پنجاه و هشت میناتور، مکتب مغولان گورکانی.

(د) شماره ۷.۵۳۲/۸، شامل مقدمه* بایسنقری و پیش از بایسنقر، کاتب: ملك شرف الدین قادری، کتابت: ۱۲٤٦ هجری/۱۸۳۰ میلادی، یك صد و شصت و دو میناتور، مکتب کشمیر، در لاهور، عهد مهاراجه رنجیت‌سینگ.

(ه) شماره ۸۸.۸۷۱، چهل میناتور، قرن نوزدهم.

٤٦. بیست و دو میناتور، حافظه* حاجی خدا بخش، فتح گنج، لکنو، یو. پی.

٤٧. شماره ٦۳ (کتابت: ۸۲۹ هجری)، شماره ۱۳۳.

٤۸. شماره ۷۰۰، شماره ۷۰۱،

شماره ۷۰۲ (کتابت: ۲٤ رجب ۱۰۰۰ هجری).

شماره ۷۰۳ (کتابت: ۲۷ جمادی الاوّل، ۱۲۵۲ هجری).

شماره ۷۰٤ (کتابت: ۱۲۰۳ هجری).

شماره ۷۰۵، شماره ۷۰۸، شماره ۷۰۹، شماره ۷۱۱.

٤۹. Descriptive Catalogue of the Oriental Library of Tippu Sultan of Mysore, Cambridge, 1809, by Charles Stewart, Vol. I & II.

۵۰. شماره ۲۵٦/۲۲، ۲۹۲/۳٦، ۲٤٤/۳٤، ۲٤۳/۵.

۵۱. شماره ۱۲.

۵۲. شماره ۹۱ با شش میناتور، شماره ۹٤ با ۱۸۵ میناتور.

۵۳. شماره ۹۲ (کتابت: ۱۲۳۵ هجری)، شماره ۹۳.

۵٤. شماره ۳۹۰۹، ۳۹۱۰، ۳۹۱۱، ۳۹۱۲، ۳۹۱۳، ۳۹۱٤، ۳۹۱۵، ۳۹۱٦، ۳۹۱۷، ۳۹۱۸، ۳۹۱۹.

۵۵. شماره ۴۲۲ با هشت میناتور.

۵۶. شماره ۴۲۱ (کتابت: ۸۸۲ هجری/۱۴۷۷ میلادی) کاتب: بدن بن قوام الدین بن کمال الدین یوسف معروف به امیر بلغاری).

۵۷. (الف) شماره (۱.۹۹) A/Nm ۵۷۶ با مقدمه‌ی بایسنقری و پانزده میناتور مکتب شیراز، کتابت: ۸۲۹ هجری/۱۴۲۶ میلادی.

(ب) شماره (۱۱.۰) A/Nm ۵۸۱ با سه میناتور مکتب دکن (بیجا پور)، کتابت ۱.۰۹ هجری/۱۶.۱ میلادی.

(ج) شماره (۱۱.۱) A/Nm ۵۷۷ با سی و هفت میناتور، مکتب شیراز، کتابت: ۱.۲۶ هجری/۱۶۱۷ میلادی.

(د) شماره (۱۱.۳) A/Nm ۵۷۹ با سی و هفت میناتور، مکتب مغول، کتابت: ۱.۶۹ ـ ۱.۷۱ هجری/۱۶۵۸ ـ ۱۶۶۰ میلادی.

(ه) شماره (۱۱.٤) A/Nm ۵۵۷ با بیست و دو میناتور، مکتب شیراز.

(و) شماره (۱۱.۵) A/Nm ۵۸. با هفت میناتور، مکتب مغول.

۵۸. شماره (۱۱.۳) A/Nm ۵۷۷ کتابت: ۱.٤۱ هجری/۱۶۳۲ میلادی.

۵۹. شماره (۱۱.۶) ۱.۶ N.N با نوزده میناتور.

۶۰. شماره (۱۱.۷) A.N. ۸.۹، شماره (۱۱.۸) A.N.۱.۷، شماره (۱۱.۹) A.N. /۱.۸، شماره (۱۱۱.) A.N. ۳۹٤.

۶۱. تالیف هربگوان، ۱۱۷۸ هجری/۱۷۶۵ میلادی.

۶۲. شماره ۱۱ـ فارسی ۲، شماره ۱/۵.٤.۳ـ٤.۷، شماره ٤.۱.۷ـ۱.٤ـ فارسی، شماره ۱٤.ـ۱٤۳.

۶۳. (الف) شماره ۱.۳/۸۹۱.۶۵۵۱، ضمیمه‌ی مجموعه‌ی سبحان الله، علیگره.

(ب) شماره ٤.۸/۸ ف، ٤.۶/۲، ٤.۹/۵، ٤۱۱/۷.

(ج) شماره ۹.، ضمیمه‌ی دانشگاه علیگره.

(د) شماره ۱۳، ۱٤.

(ه) شماره ۸۱، ۸۲.

(و) شماره ۲/۱۳۵، ۱۳۸/۵.

(ز) شماره ۸۹۱.۵۵۱٤/۲۱، ذخیره‌ی احسن علیگره.

(ح) شماره ۷۵٤/۳۱، ۷۵۷/۳۲.

(ط) شماره ۱/۲، ذخیره شاه منیرعالم.

(ی) شماره ۱۲، ف ۲.

۶۴ـشماره ۹۰.

۶۵ـشماره ۹۱، شماره ۹۲ ـ ۹۳ (کتابت: ۱۰۲۵ هجری).

شماره ۹۴ (کتابت: ۱۰۲۱ هجری).

۶۶ـشماره ۴۱، کتابت: ۲۴ شعبان ۱۲۵۱ هجری/۱۸۳۵ میلادی.

۶۷ـترجمه* عبارت اردو: مولوی غلام حسین.

۶۸ـترجمه* عبارت اردو: مولوی غلام حسین.

۶۹ـ۱۸۰۶ ـ ۱۸۳۷ میلادی.

چرا به فردوسی لقب حکیم داده اند؟

دکتر رضا مصطفوی
دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

نام فردوسی از دیرباز با حرمت و بزرگداشت زیاد و واژهای ستایش آمیز همراه بوده است . استعمال این واژها برای فردوسی خود برهانی قاطع بر مقبولیت عام و تام و احترام فوق العادهٔ او درمیان مردم قرون و روزگاران پس از او تواند بود. شاعران، نویسندگان، ادبا، ناقدان و حماسه شناسان از روزگار نزدیك به فردوسی تا عصر ما القاب و عناوین و صفات گونه گونی به او داده اند که بی شك از اعتقاد راسخ و ایمان آنان نسبت به او حکایت می کند و مبیّن توجه و اقبال آنان بدوست. بعضی از این واژها و توصیف های ستایش آمیز که خود بهترین شاخص و نمایندهٔ مقام و مرتبهٔ بلند فردوسی و بیانگر شخصیت والای اوست، عبارت است از:

استاد (۱)، پاك مغز و نغز گوی، (۲)، همایون نژاد (نهاد) فرخنده (۳)، دانای طوس (٤)، رضوان فردوس فصاحت،

برهان دعوی بلاغت ، مقتدای ارباب صنعت، پیشوای اصحاب فطنت [۵] ، افصح فصحـــای عجم [۶]، مرد ایزد شناس[۷]، پاکزاد [۸]، نادره‌ٔ عصر و اعجوبه‌ٔ دهر [۹]، ملك الحکماء و الشعراء و الفضلاء [۱۰]، سلطان الشعرا [۱۱]، سحبان العجم، استاد یگانه فارس میدان فرس [۱۲]، مظهراصالت نژاد ایرانی [۱۳]، مقدمة الجیش معرکه‌ٔ بلاغت، سرخیل محکمه‌ٔ فصاحت، شمع انجمن فیلقوسی [۱۴]، هنرمند دانای بسیار دان، جهاندیده‌ٔ کاردان، سخن سنج، استاد طوس، برآرنده‌ٔ نام ایران به ماه گزارنده‌ٔ آسمان سخن، نو آرنده‌ٔ روزگار کهن [۱۵]، استاد [۱۶]، استاد و پیشرو همه‌ٔ سخن سرایان [۱۷]، استاد شخص اولّ [۱۸]، سخنگوی دانای طوس، پر هنر مرد گوینده [۱۹]، مفخر بزرگ ایران، خورشید بلند تابناك [۲۰]، شاعر بزرگ دارای همت بلند و نیروی اراده و اعتقاد راست[۲۱]، حسان العجم [۲۲]، استاد پاکدامن [۲۳]، مردی بغایت اخلاقی با پاکی زبان و عفّت لسان، نظر بلند و قلب رقیق و حسن لطیف و ذوق سلیم و طبع حکیم [۲۴]، بزرگترین حماسه سرای تاریخ ایران و یکی از برجسته ترین شاعران جهان، مظهر وطن پرستی و ایران شناسی، حافظ تاریـخ ایران کهن [۲۵]، شاعر و ساحر زبردست [۲۶]، سلطان الشعراء، از فحـــول شعـــرای ایـــران و اکابـــر سخنوران جهان، ماهر و صاحب یدبیضا و دست توانا، امیـــر المتکلمین، سحبان العجم [۲۷] شاعر بزرگ [۲۸]، شاعر میهن پرست [۲۹]، (تسلّط پیدا کننده) بر افکار و آراء و احساسات ملّی، (نشان دهنده‌ٔ)

دور نمای یک دنیای باشکوه تر و دلیرانه تر (۳۰). استاد طوس، سرور سخن سنجان دوران، فرزانه ، دانای طوس، ربّ النوع گفتار دری (۳۱)، بهشتی (۳۲)، شاعر طوس (۳۳)، بزرگ استاد (۳٤)، استاد و سخنسرای طوس (۳۵)، سحر آفرین، سوار پارسی، خردمند برنا ، سخن سنج وزین، فرزانه، دهقـان طـوس (۳٦)، (دارای) طبع حکمتزای و کلام شکرین و عزم آهنین، شاعر والا نژاد، مبارك اوستاد، پاك رای (۳۷)، یکی از سه تن پیامبران شعر پارسی (۳۸)، شاعر بزرگوار ایران (۳۹)، استاد، خداوند سخن (٤۰)، شهیر عالمگیر، بزرگترین استاد محفل سلطان محمود، استاد، سخـن سـرای بزرگ طوس، پیشـرو و استاد داستان رمانتیك ، استاد بزرگ طوسی (٤۱)، شاعر جهان، شاعر همه کس و همه جا، معلّم اخلاق، متفکّر صاحب اندیشه و اندرزگوی خردمند ، داستانسرای فرح انگیز اندوه زدای یار توانگـران و دمساز تهی دستان، ندیم نیك بختـان و همـزانوی تیره بختان (٤۲)، بلند آفتاب، روح قدسی سرشت (٤۳)، استـاد بزرگ وطـن پرست (دارای افزونتریـن و برترین) پاکی اخلاق و عفت نفس (٤٤)، بزرگترین شاعر ایران (٤۵)، استاد، شاعر بزرگ حماسه سرای ایران (٤٦)، استاد بی همتای شعر فارسی، بزرگترین حماسه سرای ایران، رهبـر استادان سخنـوری و پیشاهنگ شاعـران با فضیلت و برجسته (٤۷)، بزرگ و سترگ (٤۸)، (در ردیف) بزرگترین شاعـران جهـان (٤۹)، استاد طـوس، استـاد استادان فن (سخن) (۵۰)، بهترین

نمونهٔ یك فرد حزب ایرانی، (دارای) تمام اوصاف و خصائل یك مرد بزرگ، شرافت نفس، مناعت طبع، علّو همت، رحم و شفقت، عزّت نفس ، عواطف عالــی [۵۱]، مهین سخنــور گیتی [۵۲]، خوش طبع و با ذوق، موحّد و مسلمان معتقد ، شیعهٔ مؤمن، متعهّد و مقید، دارای نیروی اندیشه و ابداع و سخن سازی و هنروری [۵۳]، مرد بزرگوار بی نظیر ستایشگر ایران به ستایشگر خاندان علی، آزاده و روشن بین، سخنور بسیار ممتاز [۵۴]، بزرگمرد، مرد بزرگ [۵۵]، آفریدگار رستم [۵۶]، سرآمد همهٔ داستانسرایان [۵۷]، روشنترین ستارهٔ آسمان حکمت و ادب [۵۸]، دانای شرق، بزرگمرد سخندان، شاعروالا [۵۹]، استاد طوس، دلیر،راد، سخن پرور، گشاده زبان [۶۰]، بزرگترین یا از بزرگترین شاعران جهان، بزرگترین شاعر ایران [۶۱]، بی همتا در سخن، نابغهٔ شعر، خدای سخن (زایندهٔ) آزادی، (دهندهٔ) درس میهن پرستی، بزرگ وبلند کنندهٔ نام ایران، زایندهٔ غرور ملّی [۶۲]، خداوند سخن، نام آورترین حماسه سرای جهان، آزاده ،عظیم ترین و شکوهمندترین شاعــران ایران [۶۳]، شاعری جهانی، آفرینندهٔ قهرمانان جاوید، روان شناس روان بخش، استاد طوس [۶۴]، نکته سنج و بلاغت شعار، نابغهٔ واقعه نگاری و داستانسرائی [۶۵]، استاد هنر تراژدی [۶۶]، بزرگترین شاعر فارسی زبان و یکی از نامی، ترین ایرانیان و از بزرگان جهــان [۶۷]. اما درمیان القــاب و عناوین و صفات فردوسی که به بعضی از آنها اشارت

رفت لقب حکیم، برجستگی خاصی دارد . از قدیمترین مآخذ موجود تا عصر حاضر همواره او را بدین صفت خوانده اند . شواهد زیر نمایاندهٔ توالی و تداوم لقب حکیم برای اوست :

و هر چند محالست نظم حکیم فردوسی و اسدی و دیگران و نثر ابوالمؤید بلخی نقل کردن ... (مجمل التواریخ، ص ۲)

واندرین حکیم فردوسی گفته است ... (مجمل التواریخ، ص ۳۱)

و بعضی حکیم فردوسی منظوم کرده است. (مجمل التواریخ، ص ۵۸).

ملك الحكماء و الشعراء و الفضلاء حکیم ابوالقاسم فردوسی الطوسی ناظم شاهنامه. احمد خوافی (مجمل فصیحی)

حکیم ابوالقاسم محمد بن منصور فردوسی آثار افعال ملوك عجم را از آن نامه بدست آورد . هدایت (مجمع الفصحا به نقل شعرالعجم، ص: ۹٤)

با همه، سعی و کوشش این حکیم بزرگ بازهم چقدر الفاظ عربی باقی مانده است. فخرداعی گیلانی (ترجمهٔ شعرالعجم، ص ۱۱۰)

حکیم ابوالقاسم فردوسی ... در مراتب سخنوری رکن رکین ارکان اربعه است .لطف علی بیگ آذر بیگدلی (آتشکدهٔ آذر، ص ۸۹)

الامیر الحکیم ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی طوسی ... (الشاهنامهٔ البنداری، ص ۳)

حکیم ابوالقاسم فردوسی که استعداد فطری داشت و لیاقت خلقی. قدرت الله گوپاموی (تذکرهٔ نتایج الافکار)

هنرمند دانای بسیار دان   حکیم جهاندیدهٔ کاردان

میرزا محمّد داوری (فردوسی نامهٔ مهر)

شاهنامهٔ حکیم در عجم، نامه ای عظیم است . رضا قلی خان هدایت (مجمع الفصحاء)

کلیهٔ فردوسی مردی است به غایت اخلاقی با نظر بلند و قلب رقیق و حسن لطیف و ذوق سلیم و طبع حکیم.

محمد علی فروغی (هزارهٔ فردوسی، مقالهٔ مقام فردوسی)

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بزرگترین حماسه سرای تاریخ ایران و یکی از برجسته ترین شاعران جهان شمرده می شود. استاد علی اکبر دهخدا (لغت نامه)

حکیم ابوالقاسم حسن بن محمّد از فحول شعرای نامی ایران بلکه از اکابر سخنوران جهان - و به حکیم و سلطان الشعرا و امیرالمتکلمین موصوفش داشتند. محمد علی مدرّس (ریحانة الادب)

مهین سخنور گیتی حکیم فردوسی

که هست نطق فصیح از ثنای اوالکن

محمد علی ناصح (یاد نامهٔ فردوسی)

بعضی از دانشمندان شاهنامه را از حیث اهمیت به ایلیاد و حکیم فردوسی را به هومر شرق توصیف کرده اند ولی به عقیدهٔ من این توصیف و تشبیه با مقام حکیم فردوسی و دیوان او مطابقت نمی کند .

عبدالوهاب عزام مصری (هزارهٔ فردوسی، شاهنامه در ادبیات عالم)

روشن ترین ستاره٭ آسمان حکمت و ادب در قرن چهارم و پنجم هجری، نابغه٭ شهیر، حکیم ابوالقاسم فردوسی ناظم شاهنامه می باشد. جلال الدین همائی (فردوسی نامه٭ مهر، نمیرم ازین پس که من زنده ام)

بزرگوار حکیم سترک فردوسی
که مام ایران چون او دگر نزاد پسر

دکتر خانلرای (فردوسی نامه٭ مهر)

شاهنامه٭ استاد حکیم ابوالقاسم فردوسی آهنگ مردانه و نوای روح بخشی است که از زبان یکی آزاد مردان عالم شنیده می شود. شاهنامه٭ حکیم فردوسی بزرگترین هدیه ای است که یکی از بزرگ مردان آزاده٭ شرافتمند ایرانی به عالم بشریت تقدیم کرده است.
استادجلال الدین همائی (سخنرانی جشنواره٭ طوس، ص ۲۵)

بس برون آمد ز " پاژ " طوس برنا شاعری
هم خردمندی حکیم و هم سخن سنجی وزین

ملك الشعرا، بهار (دیوان اشعار، ص ۵۸۸)

حکیم فردوسی جهت معرفت قدر سخن خود ، آن را داخل شهنامه کرده است. حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده، ص ۷۳۰)

حکیمی کاین حکایت شرح کرد ست (۶۸)
حدیث عشق ازایشان طرح کرد ست

نظامی (خسرو شیرین، ص ۳۲)

زانها که شاهنامهٔ فردوسی حکیم
فردوس حکمت است، از ایشان نشان تونی

سوزنی (دیوان: ج ۲، ص ۲۲۷)

حکیم ابوالقاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه ...

هدایت (مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۳۸۲)

اکنون ببینیم معانی گوناگون حکیم بر اساس شواهدی که در متون فارسی دارد، چیست؟ این معانی عبارتست از:

۱ ـ خدا:

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

حافظ (دیوان: ج خانلری، غزل ۱۳۶)

۲ ـ دانندهٔ علم حکمت:

عقل خواندش حکیم، بازش گفت
حکمت صرف خوانمش نه حکیم

انوری (دیوان، ص ۲۲۸)

۳ ـ دانا، خردمند و فرزانهٔ خرد پژوه، راست و درست گفتار و کردار و کنندهٔ کارهای سزاوار:

چند جونی آنچه ندهندت همی؟
چیز ناموجود کی جوید حکیم؟

ناصر خسرو (دیوان: ج مینوی محقق، ص ۱۹۵)

٤ ـ پزشک:

فکر بهبود خود ای دل ز دری دیگر کن
درد عاشق نشود به به مداوای حکیم

حافظ (دیوان، غزل ۲٦۰)

۵ ـ شاعر:

حکیم آنست که از شاه نیندیشد، نه آن نادان
که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید

ناصر خسرو (دیوان، ص ۶۰)

حال ببینیم واژه‌ٔ حکیم در زبان خود فارسی چه مفاهیمی دارد. تا آنجا که از شواهد موجود شاهنامه (۶۹) بر می آید، حکیم در یك مورد به معنی خدا بکار رفته (۷۰):

حکیم این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج ازو تند باد
ج ۶/۱

در سه مورد به معنی داننده‌ٔ علم حکمت و مقصود ارسطالیس (ارسطو) است:

حکیمی بزرگ ارسطالیس نام خردمند و بیدا و گسترده کام
ج ۱۵۶۷/۳

چو نامه ببردند نزد حکیم دل ارسطالیس شد پرزبیم
ج ۱۸۲۴/۴

حکیم ارسطالیس پیش اندرون جهانی برو دیدگان پرز خون
ج ۱۶۸۰/۴

در بقیه‌ٔ موارد که البته استعمال بیشتری دارد به تعبیر خود فردوسی برابر است با " دانا " ، دانش پذیر، با هُش و یاد گیر، بیدار دل، ز هر دانشی راه جسته، رای زن‌ٔ به گفتار و دانش توانا، بیدار دل، بخرد، داننده و هوشمند، به دانندگی در خورشاه، داننده‌ٔ سخن :

حکیمان برفتند با او بهم بدان تا نباشد سپهبد دژم
ج ۱۵۹۶/۴

ز نزدیک دانا چو برگشت شاه حکیمان برفتند با او به راه
ج ۱۶۰۲/۴

سر افراز بوزرجمهر جوان بشد با حکیمان روشن روان
حکیمان داننده و هوشمند رسیدند نزدیک تخت بلند
ج ۲۰۶۲/۵

از آن خوب گفتار بوزرجمهر حکیمان همه تازه کردند چهر
ج ۲۰۵۷/۵

حکیمان رومی شدند انجمن یکی گفت کای پیل رویینه تن
ج ۱۶۸۰/۴

کجا آن حکیمان و دانندگان همان رنج بردار خوانندگان
ج ۵۴۶/۲

از سوئی دیگر در یك مورد فردوسی حکیم را در خطاب به خود به کار می برد. او ضمن این که از خرد و خرد گرائی سخن می گوید و ارزشها و مقام آن را به نحوی شایسته باز می نماید و خرد را "زیور نامداران"، افسر شهریاران زندهء جاودانی، مایه* زنگانی، رهنمای، دلگشای، دستگیر هر دو سرای، "چشم جان"، نخست آفرینش و نگهبان جان می شناسد و شادمانی و بردمی و فزونی و کمی را ازو می داند، ناگاه به خود خطاب می کند که :

حکیما چوکس نیست گفتن چه سود
ازین پس بگو کافرینش چه بود

وپس می گوید :

همیشه خرد را تو دستور دار بدو جانت از ناسزا دور دار
ج ۲/۱

با توجه بشواهد و دلایل یاد شده چنین استنباط می گردد که حکیم چه از نظر کاربرد آن در خود شاهنامـــه برای دیگـران و چه از جهت استعمال فردوسی برای خودش معنای واحدی دارد و به همان معانی یاد شده برای دو مورد اخیر (=معنی شماره، ۲) است و حکیم با این معنای پر مغز و محتوا به بعضی دیگر از شاعران (۷۱) هم (به حق یا نا حق) داده شده، در حالی که آنان نیز اثر ستقلی در علم حکمت نداشته اند. حکیم به این معنی در دیگر متون فارسی هم در دوره های مختلف شواهد بسیار دارد:

حکمت آموز و هنر جوی، نه تعطیل، که مرد
نه به نامیست تهی بلکه به معنیست حکیم

ناصرخسرو (دیوان ،چ دانشگاه تهران، ص۲۵۶)

سیرتش سخت گزیده است به نزدیک خدای
سخنش سخت ستوده است به نزدیک حکیم

فرخی (دیوان، ص۲۴۷)

چاره ندانستند، حکیمی در آن کشتی بود . ملك را گفت اگر فرمان دهی من اورا به طریقی خامش گردانم.

سعدی (کلیات: گلستان، ۱۷)

باید که وزیر لشکر کش و حکیم باشد .

آداب الحرب، ص۱۳۱

نور به طبع خیر و حکیم و ظلمت به طبع شریر و سفیه ...

یواقیت العلوم، ص۱۰

از هر استاد نکته ای یاد گرفته و ازهرحکیم لطیفه ای شنوده و از هر ادیب طرفه ای اقتباس کرده و ...

دستورالکاتب، ج ۱، ص۱۰۱

حکیمی زیرکی مرد آزمایی   کریمی نیکخوئی نیک رایی

ویس و رامین، ص ۱۵

شهنشاه از آن کار خیره بماند
حکیمان خود را همه پیش خواند

زرادشت نامه، ص۶۰

و پادشاه آن عصر خود نیز حکیم دانشمند و در اکثری از آراء پسندیده با حکما شریک بود ...

تحفة العالم، ص ۲۷۶

پند حکیم عین صوابست و محض خیر
فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید

حافظ (دیوان: ج خانلری، غزل ۲۳۸)

اگر چه حکیم بود چون قدم بود حکمت وی به حکمت نماند و سخن وی رونقی ندارد. (قابوسنامه، ج دکتر یوسفی، ص ۴۰) هیچ حکیمی چندان نکت پر معنی در پرسیدن حال ولایتی ایراد تواند کردن؟ (فارسنامه، ص۲)

با توجه به آنچه گذشت بعید بنظر می رسد که به صرف وجود ابیات معدودی که در شاهنامه، بزرگ فردوسی به مناسبت مقال و به مقتضای حال مفاهیم مربوط به علم حکمت را در بردارد و بوی مسائل حکمی از آنها به مشام می

رسد، او را در ردیف حکیمانی همچون ملاّصدرا و ابن سینا و خواجه نصیر و فارابی و دیگران محسوب داریم و بدین گونه بخواهیم بر مقام و مرتبه‌ء او بیفزائیم. مقام و پایگاه بلند فردوسی در پدید آوردن کاخ عظیم شاهنامه چنان رفیع است که نیـازی به این پیرایه هـا ندارد. بی شک تا جهان هست نام بلند آوازه‌ء استاد طوس همــراه با همـان القاب و عناوین پر مغز و محتوائـی کـه در طـول روزگاران به او داده اند و ما پـاره ای را در آغاز بر شمـردیم، بر تـارک حماسه های جهان خواهد درخشید و چه بسا اگر گرفتار کشمکش ها و یجوز و لا یجوزهای اهـل حکمت مـی گردیـد و به نقص و ردّ یا تایید و قبول باورهای حکما می پرداخت از پرداختن به آفرینش چنین شاهکاری اعجاب انگیز باز می ماند و حماسه ای چنین جاوید و ماندنی ازو باز نمی ماند.

چو ایـن نامـورنامـه آمد بـه بن
ز مـن روی کشور بشد پر سخـن
نمیرم ازیـن پس کـه مـن زنده ام
کـه تخـم سخـن را پراکنـده ام
هر آنکس که دارد هش ورای و دین
پس از مرگ بر من کنـد آفریـن

ج ۵، ۲۶۰۰

حواشی:

(۱) چهار مقاله، چ قزوینی، ۴۷.

(۲) گرشاسپنامه، اسدی طوسی، ۲۰ ـ ۱۴.

(۳) شعرالعجم، ۱۰۷.

(۴) نظامی، شرفنامه، چ وحید، ۵۰.

(۵) لباب الالباب، نیمه دوم، ۳۲ و ۳۳.

(۶) ابن الاثیر ابوالفتح نصرالله بن محمد، المثل السائر، ترجمه، تقی زاده در مجله کاوه.

(۷) نظامی، شرفنامه، ۸۲.

(۸) بوستان سعدی، چ دکتر یوسفی، ۸۷.

(۹) مجمل فصیحی، فصیح احمد خوافی.

(۱۰) مجمل فصیحی فصیح احمد خوافی.

(۱۱) مجالس النفائس، امیر علی شیر نوائی، ۳۴۳.

(۱۲) مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری.

(۱۳) ایران در ادبیات جهان، ارنست رنان، ج ۱، ترجمه شجاع الدین شفا.

(۱۴) تذکره نتایج الافکار، قدرت الله گوپاموی.

(۱۵) فردوسی نامه مهر، میرزا محمد داوری.

(۱۶) هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی ترجمه دکتر شفق.

(۱۷) شعرالعجم، شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی.

(۱۸) فضلای اروپا به نقل شعرالعجم، ج ۱، ۱۰۸.

(۱۹) فردوسی نامه مهر، حیدر علی کمالی.

(۲۰) یادداشتهای قزوینی، علامه قزوینی.

(۲۱) هزاره فردوسی، مقاله اعتقاد فردوسی در باب کوشش تقدیر، رشید یاسمی.

(۲۲) دولتشاه (تذکره چ تهران، ۷۵).

(۲۳) تذکره میخانه، ۷۸۲.

(۲۴) هزاره فردوسی، مقاله، مقام فردوسی، محمد علی فروغی.

(۲۵) لغت نامه* دهخدا.

(۲۶) بیست مقاله، تمهید کلام بر مقدمه قدیم شاهنامه، علامه محمد قزوینی.

(۲۷) ریحانة الادب، محمد علی مدرس.

(۲۸) برتلس، هزاره* فردوسی، مقاله* منظور اساسی فردوسی.

(۲۹) فردوسی و حماسه ملی ایران، هانری ماسه، ترجمه* مهدی روشن ضمیر

(۳۰) آرتور ایهام پوپ به نقل چهل گفتار دکتر عیسی صدیق.

(۳۱) ملک الشعراء بهار، دیوان ، ج ۱ ، ۵۹۵ ببعد.

(۳۲) اوحدی مراغه ای، دیوان، ۶۴۳.

(۳۳) ناصر بخارائی، ۶۹.

(۳۴) حدیقه، سنائی، ۶۹۷.

(۳۵) شاهنامه، چ دکتر دبیر سیاقی، مقدمه

(۳۶) دهقان: ایرانی پاک، مقابل تازی

(۳۷) ملک الشعراء، دیوان اشعار ، ج ۱ ۵۹۴ تا ۵۸۶ و نیز ج ۲ ، ۳۱۰
با عنوان نقش فردوسی

(۳۸) در شعر سه تن پیمبرانند | هرچند که لا نبیَّ بعدی
ابیات و قصیده و غزل را | فردوسی و انوری و سعدی

(شعرالعجم، ۱۰۷)

(۳۹) هزاره* فردوسی، مقاله* شاهنامه فردوسی و ایلیاس میروس، خطابه* آقای نصرالله فلسفی، ص ۲۱۲.

(۴۰) سخنرانی استاد همائی در جشنواره* طوس ، ص ۲۵ نیز چکامه* ایشان بر سنگ درون آرامگاه فردوسی.

(۴۱) هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه* دکتر شفق به ترتیب صفحه های ۴۰ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۷۰ ، ۹۸ ، ۱۴۲.

(۴۲) فردوسی نامه* مهر، مقاله* فردوسی شاعر جهان، سعید نفیسی

(۴۳) فردوسی نامه، راز الهام، حسین مسرور.

(۴۴) سخن و سخنوران، استاد فروزانفر.

(۴۵) تاریخ ادبیات ایران، دکتر رضا زاده شفق.

(۴۶) تاریخ ادبیات، دکتر صفا ، ج ۱ نیز گنج سخن ، ج ۱

(۴۷) عروة العاشقین، نسخه‌ٔ خطی به نقل فردوسی و ادبیات حماسی ، ص ۵۶.

(۴۸) هادی حسن، دانشمند هندی مآخذ پیشین، ص ۵۷.

(۴۹) جوئل ویزلال به نقل فردوسی و ادبیات حماسی، ص ۵۷.

(۵۰) استاد جلال الدین همائی (سنا) یادنامه‌ٔ فردوسی، آرامگاه فردوسی.

(۵۱) چهل گفتار ، دکتر عیسی صدیق.

(۵۲) یادنامه‌ٔ فردوسی، محمد علی ناصح.

(۵۳) فردوسی در شاهنامه، حبیب یغمائی، ص ۲۰ ، ۴۱ ، ۴۲.

(۵۴) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه ، ص ۱۰ - ۴۲.

(۵۵) یادنامه‌ٔ فردوسی، دکتر احمد علی رجائی ، ص ۲ ، ۳.

(۵۶) با کاروان حلّه ، مقاله‌ٔ دکتر زرین کوب.

(۵۷) فردوسی نامه‌ٔ مهر، مقاله عقیده‌ٔ دینی فردوسی، محیط طباطبائی.

(۵۸) فردوسی نامه‌ٔ مهر، مقاله‌ٔ نمیرم ازین پس که من زنده ام ؛ استاد همائی.

(۵۹) فردوسی نامه‌ٔ مهر، مؤیّد ثابتی.

(۶۰) فردوسی نامه‌ٔ مهر، دکتر خانلری.

(۶۱) حماسه سرائی در ایران، دکتر صفا، چ ۱۳۲٤، ص ۲۶۹.

(۶۲) شهریار، دیوان.

(۶۳) فردوسی طوسی، اقبال یغمائی، ص ۲۱ و ٤۹.

(٦٤) پژوهشی در اندیشه های فردوسی، پرفسور فضل الله رضا، ص ۲۲ و ۲٤.

(۶۵) شعرالعجم ص ۱۱۷، ۱۲۲ ، ۱۲۳.

(۶۶) که از باد و باران ... فردوسی استاد تراژدی، دکتر محمود صناعی.

(۶۷) منتخب شاهنامه، محمد علی فروغی، ص چهار.

(۶۸) مقصود از حکیم فردوسی است.

(۶۹) بر اساس واژه نمای وُلف.

(۷۰) جلد و شماره‌ٔ صفحه بر اساس چاپ دکتر دبیر سیاقی است .

(۷۱) مانند: حکیم اسدی طوسی، حکیم فرّخی، حکیم قطران، حکیم سوزنی، حکیم انوری، حکیم ازرقی، حکیم خاقانی، حکیم نزاری قهستانی، حکیم ایران شاه، حکیم قا آنی، ابو حفص حکیم سعدی سمرقندی و ...

شعرِ العجم

دکتر مهدی نوریان، دانشگاه اصفهان

باغها را گرچه دیوار و در است
از هوا شان راه با یکدیگر است

با رواج یافتن شیوه های نوین تحقیق دربارهٔ شاعران و نویسندگان فارسی زبان و تصحیح و طبع آثار آنان بر اساس نسخ معتبر، همراه با دقت و وسواس علمی، و نیز نقد و تحلیل آثار گذشتگان ، با روشها و معیارهای جدید، دانشمندان و محققان بزرگی در شبه قارهٔ هند ظهور کردند که همگام با استادان ایرانی در این راه قدمهای بزرگ برداشتند و امروز به جرأت میتوان گفت که در اثر کوششهای فراوان این استادان ایرانی و هندی در حال حاضر تا حد زیادی ابتکار عمل در این رشته از تحقیقات از دست مستشرقان بیگانه گرفته شده است. در حقیقت این دانشمندان در سرزمین هند راهی را که نیاکانشان در خدمت به ادب و فرهنگ ما با تالیفات گرانبهایشان در زمینهٔ لغت، تاریخ، تذکرهٔ شعرا و نظایر آن طی کرده بودند، به مقتضای زمان با طرز تازه ای ادامه دادند.

از باب مثال امروز ما با در دست داشتن بخشی از وامق و عذرای عنصری و تحقیق عالمانه دربارهٔ آن را مدیون شادروان پرفسور مولوی محمد شفیع لاهوری هستیم و یا کتاب بسیار با ارزش مکاتیب سنائی را از همت و کوشش جناب پرفسور نذیر احمد در اختیار داریم. شیفتگان مولانا جلال الدین از کتاب پرارج مرآة المثنوی تالیف تلمذ حسین بهره ها می برند و کتاب عرفان مولوی از دکتر خلیفه عبدالحکیم، از مآخذ معتبر برای شناخت مولاناست.

تالیفات و مقالات محققانهٔ شادروان حافظ محمود خان شیرانی بخصوص دربارهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی و اثر گرانقدر او، پایگاه بلندی در تحقیقات ادبی ما دارد و استاد فقید پیر حسام الدین راشدی و روانشاد دکتر وزیرالحسن عابدی از مشعل داران زبان و ادب فارسی در کشور پاکستان بودند که آثار ارزنده از خود بیادگار گذاشتند. از جمله کتاب مفصل "تذکرهٔ شعرای کشمیر" از مرحوم راشدی. همچنین شادروان دکتر سید حیدر شهریار نقوی که در قسمت اخیر عمر خود، همکار ارجمند ما در دانشگاه اصفهان بود و کتاب با ارزش "فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان" و آثار گرانبهای دیگر از او بجای مانده است.

کسانی که قصیدهٔ معروف مسعود سعد سلمان، شاعر بزرگ ایرانی که در لاهور بدنیا آمده است، را با مطلع :

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست
مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

بخوانند در اواخر قصیده به این ابیات برمیخورند:

بدین قصیده که گفتم من اقتدا کردم
به اوستاد لبیبی که سید الشعراست

بر آن طریق بنا کردم این قصیده که گفت
سخن که نظم دهند آن درست باید وراست

مجموعهٔ اشعار لبیبی مانند بسیاری از آثار گرانبهای دیگر در اثر حوادث ایام از میان رفته است و از ابیات انگشت شماری که از او درمیان کتب قدیم مانند تاریخ بیهقی بدست آمده کاملاً روشن است که لقب سیّدالشعرا برازندهٔ او بوده است.

از قصیده ای که مسعود سعد آنرا استقبال کرده و مصراعی از آنرا تضمین کرده است نیز تنها همین یك مصراع در دست بود، تا اینکه استاد گرامی دکتر امیرحسن عابدی تمامی قصیده را در بیاضی که در یکی از کتابخانه های هند نگهداری می شود باز یافتند و همراه مطالب مفید دیگر در مجموعهٔ همائی نامه منتشر کردند. تصحیح و طبع ترجمهٔ رامایِن، حماسه بزرگ هندوان، نیز یادگار ارزنده ای است از استاد محترم دکتر اظهر دهلوی برای مردم ایران.

باز شمردن تحقیقات ادبی دانشمندان هندی حتی فهرست وار نیز نه در حوصلهٔ این فرصت کوتاه است و نه در توان بنده و آنچه معروض افتاد تنها مرواریدهائی بود

از یك دریای پهناور، به عظمت اقیانوس هند. واسطة العقد این گوهرهائی گرانبها کتاب "شعرالعجم" نوشته* علامه شبلی نعمانی است که هر چند در حدود یك قرن از تألیف آن می گذرد، همچنان تلالو و درخشندگی خودرا حفظ کرده است.

شبلی نعمانی در سال ۱۸۵۷ میلادی در اعظم گر به دنیا آمد و پس از ۵۷ سال عمر پر برکت در سال ۱۹۱٤ میلادی مطابق با ۱۳۳۲ هجری قمری به سرای باقی شتافت. تحصیلات و مطالعات او بیشتر در رشته های فلسفه، کلام، تاریخ و ادبیات بود، بویژه در ادبیات فارسی و ادبیات عرب پایگاه بلندی داشت. در اوان جوانی به سفر حج رفت و چندی در مدینه* منوره از کتابخانه* با اهمیت آنجا استفاده برد. پس از بازگشت در دانشگاه علیگر به تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت و در ضمن تدریس به تألیف آثار گرانبهای خود اشتغال داشت. پس از چندی در معیت پرفسور آرنولد مستشرق معروف به سرزمین های آسیای صغیر، مصر، شام و بیروت سفر کرد و این سفر در زندگی علمی او تأثیر بسزا داشت. او در اواخر عمر یك چند در حیدرآباد دکن به اصلاح معارف آن سامان پرداخت و چندی نیز در لکهنو ریاست ندوة العلما را به عهده داشت. شبلی در مدت عمر بالنسبه کوتاه خود آثار و تالیفاتی فراوانی پدید آورد که از آن میان تاریخ علم کلام ، سرگذشت مولانای روم، سیرة النبی و نقد "برکات تمدن اسلامی" تألیف جرجی

زیدان شایسته‌ء ذکر است. وی به زبان فارسی نیز شعر میسرود و دیوانی از او بجای مانده است.

کتاب شعرالعجم در پنج جلد ترتیب یافته است که سه جلد اول آن به شرح حال و نقد و تحلیل اشعار شاعران بزرگ فارسی زبان اختصاص یافته است و در آن ادوار شعر فارسی به سه دوره‌ء قدما که از حنظله آغاز و به نظامی ختم میشود و متوسطین که از کمال اسمعیل آغاز و به جامی خاتمه می یابد و متاخرین که از فغانی تا کلیم را در برمیگیرد ، تقسیم شده است. دو جلد چهارم و پنجم به ماهیت شعر و شاعری و نقد شعر فارسی به طور کلی، تخصیص داده شده که در جای خود به اهمیت آن اشاره خواهیم داشت.

پیش از هر گونه داوری در باب کتاب شعرالعجم باید ببینیم که مؤلف آن چه انگیزه ای بـرای نوشتن این کتـاب و همچنین سایر آثار خود داشته است. درد مسلمانی در کتاب شعرالعجم بخوبی لایح و آشکار است و مؤلف در بخشهای گونا گون کتاب، بارها اظهار تأسف کرده است که مسلمانـان، خود قدر گنجینـه‌ء گرانبهـائی را کـه از ادب و فرهنگ در دست دارند نمیدانند و شرقشناسان بیگانه از مسلمانی به این گونه امور میپردازند. عقیده‌ء او این است که متون قدیم فارسی اعم از نظم و نثر، بخش عظیمی از مجموعه‌ء فرهنگ و معارف اسلامی است. شیوه‌ء تفکر او با بزرگانی همچون علامه اقبال لاهوری همانند است که

خواهان وحدت جوامع اسلامی هستند و بخوبی دریافته است که آثار مولوی، سعدی، حافظ، نظامی، فردوسی و اشباه و نظایرشان می تواند عامل بسیار با اهمیتی برای حصول این پیوند و همبستگی باشد؛ بنابراین هر قدمی را در راه شناخت و نشر و احیای افکار و آثار این بزرگان بر خود فریضه می شمارد.

شبلی به سائقهٔ همین طرز تفکر، روش دانشمندان اروپائی را در کار احیای این گونه آثار بخوبی آموخته و خودرا به سلاح آنان مجهز کرده است چنانکه یکی از خاورشناسان بزرگ آلمانی می نویسد:

"باید معترف شد که از میان نویسندگان هند، علامه شبلی تنها نویسنده ای است که تالیفات او بطور کلی روی مبانی علمی قرار گرفته و به روش عصر حاضر اروپا نگارش یافته است و دار مستز دانشمند معروف فرانسوی در همین باب میگوید: " تنها فرق ما با علامه شبلی این است که او اهل البیت است و ما مستشرق هستیم."

لازم است در همین جا به این نکته نیز اشاره کنیم که در سراسر کتاب شعرالعجم کوچکترین نشانه ای از تعصبات قومی نمی توان یافت. می دانیم که شاعر بزرگ امیر خسرو دهلوی مقام والائی را در ادب و فرهنگ هند داراست و یکی از افتخارات آن سرزمین است. با در نظر گرفتن این موضوع، انصاف و حقیقت طلبی شبلی را از مطلب زیر میتوان شناخت و سرمشق قرار داد. وی می نویسد: " خوش

باوری قدیم این روایت را پدید آورده که وقتی او (امیر خسرو) به وجود آمد، پدرش وی را در خرقه ای پیچیده به نزد مجذوبی برده و او وی را از دور دیده گفت: شخصی می‌آید که از خاقانی چندین قدم جلوتر خواهد رفت. ما صفای نفس مجذوب نامبرده را انکار نمی کنیم لیکن این ذوق و سلیقه‌ٔ شاعرانه‌ٔ او را مشکل است قبول نمود، چه خاقانی را با امیر خسرو چه نسبت است؟"

با اهمیت ترین بهره ای که از کتاب شعرالعجم میتوان برد، به نظر بنده این است که مؤلف آن، آثار شاعران بزرگ ما را از جنبه‌ٔ محتوی بررسی کرده است، کاری که با نهایت تأسف بسیار کم به آن پرداخته شده. ما امروز مآخذ نسبتاً فراوانی در دست داریم که از آنها میتوانیم بفهمیم فی المثل شاعر بزرگ ما چگونه و چند مورد اَبَر را بجای بر، آیا را بجای با و هگرز را به جای هرگز به کار برده است و اینکه بالآخره قول لطفعلی بیگ را در آتشکده باید پذیرفت یا سخن رضا قلی خان را در مجمع الفصحا، که مثلاً آن یک سنه ٤١١ گفته است و این یک ٤١٦، اما این شاعر بزرگ در همه حال حرفی هم برای گفتن داشته و این اشعار از سردردی سروده شده است. آن تحقیقات دقیق و موشکافانه البته در جای خود لازم و مفید است، اما به این مطلب اخیر نیز باید توجهی بشود.

شبلی نعمانی مانند یک روانشناس آگاه خصوصیات خلقی و خصائل انسانی هر شاعر را بررسی و تحلیل کردم

و جهان بینی و شیوهٔ تفکر او را نشان داده است و در این زمینه بر محققان بعدی هم فضل تقدم دارد و هم تقدم فضل. از جمله آنچه را که دربارهٔ خیام و حافظ نوشته است بسیار شایستهٔ اعتناست.

با آنکه دربارهٔ شیخ اجل سعدی شیرازی، پس از کتاب شعرالعجم، کتابها، مقالات و سخنرانیهای فراوان دیده و شنیده ایم اما آنچه شبلی دربارهٔ سعدی نوشته است پس یکصد سال هنوز تازگی دارد و شرح آن نیازمند بحثی جداگانه است. برای نمونه مینویسد: "در خاور زمین و ممالک شرق بنیاد سلطنت بر شاه پرستی قائم و پادشاه حاکم علی الاطلاق شناخته میشود. چنانچه او عدل و انصاف کرد عنایتی است نموده وگرنه کس را یارای سخن و جلوگیری نیست.

خلاف رای سلطان رای جستن
به خون خویش باشد دست شستن

اگر خود روز را گوید شب است این
بباید گفت اینک ماه و پروین

لیکن شیخ در پیرایهٔ حکایات و افسانه های مختلف نشان داده است که هر شخص با نهایت آزادی حق دارد بر پادشاه اعتراض و نکته چینی کند و این خرده گیری و اعتراض را او در پیرایه ای که ذکر میکند واقعاً در تعلیم آزادی و درس شجاعت و شهامت و نیز فداکاری یک ملت تعلیمی بهتر از آن نمی تواند باشد."

شبلی آنگاه به داستانی از بوستان اشاره میکند که در آن پادشاه ظالمی چار پایان مردم را بزور می گرفت و روزی این پادشاه گذارش به دهی می افتد و شخصی را میبیند که حمارش طوری به سختی کتك میزند که دست و پایش از کار بیفتد و از پادشاه بد گوئی میکند. شاه که به قصر خود باز می گردد روستائی را احضار می کند و فرمـــان بـه قتلش می دهد و روستائی در آن حال میگوید:

نه تنها منت گفتم ای شهر یار
که برگشته بختی و بد روزگار
چرا خشم بر مـن گرفتی و بس
منت پیش گفتم همه خـلق پس
چو بیـداد کـردی توقع مـدار
کـه نامت به نیکی رود در دیار
ترا چـاره از ظلم برگشتن است
نه بیچاره بی گنه کشتن است

و از این گونه مباحث در طی کتاب بسیار یافت میشود.

شبلی در نوشتن شرح حال شاعـران به شیوه عالمانه و دقیق، در حد امکان همه مآخذ را از قدیم و جدید از نظر گذرانده، و تحقیقات خاور شناسان را نیز تا آنجا که در دسترش بوده مطالعه کرده و استفاده برده است، اما برخلاف تذکره نویسان تنها به نقل اقوال دیگران اکتفا نکرده و برای بدست آوردن شرح زندگی هر شاعر، آثار خود او را دقیقاً

بررسی کرده است. این دانشمند اگر در روزگار ما که بسیاری از دیوان های شعر با روش انتقادی تصحیح شده و منابع و مآخذ فراوانی از کنج کتابخانه ها بیرون آمده و به چاپ رسیده است ، می زیست، کتاب او از لونی دیگر بود، مثلاً بیشتر شعرهائی که از رودکی می دانسته و به آنها استناد کرده، اکنون مسلّم است که از رودکی نیست. به همین جهت کتاب او به جرح و تعدیل نیاز دارد، اما ارزش کار او بیشتر در اظهار نظرها و نقدهائی است که از سرچشمهٔ فیاض ذوق و استنباط خود او جوشیده است.

به عنوان مثال در نوشتن سرگذشت فردوسی، تمامی شاهنامه را به دقت خوانده و مآخذ فراوانی را بزبانهای مختلف دیده است، اما بسیاری از مطالبش را تحقیقات جدیدتر منسوخ کرده است. در این میان آنچه همیشه ماندنی خواهد بود برداشتهای خود شبلی و تحلیلهایی است که از شعر فردوسی دارد. مثلاً اینکه فردوسی دقیق ترین مباحث فلسفی را با بیان ساده بزبان فارسی خالص در شعر خود آورده است، با ذکر نمونه ها و توضیحات کافی، و یا آنچه دربارهٔ اصول داستانسرائی که در شاهنامه مراعات شده و با جدید ترین نظریه ها در این باب موافقت دارد و نیز مقایسه ای که بین شیوهٔ داستانسرائی فردوسی و نظامی به عمل آورده که در نوع خود بی نظیر است و نظایر آن، همه یادگارهایی ارزنده است و خواندنش برای هرکسیکه به ادب فارسی دل بسته باشد از واجب ترین

کارهاست.

ارزش دیگر این کتاب از لحاظ ادبیات تطبیقی است، بخصوص مقایسه ای که بین ادبیات فارسی و عربی کرده است و یا مقایسهٔ حماسه های بزرگ جهان با شاهنامهٔ فردوسی، و یا مقایسهٔ افکار خیام با عقاید فلاسفه بزرگ دنیا.

مقایسه بین شاعران فارسی زبان نیز به بهترین وجهی صورت گرفته است. مثلاً مقایسهٔ فردوسی و نظامی در سرودن منظومه های رزمی و یا مقایسهٔ سعدی و حافظ در غزل سرائی. او مثل یك قاضی عادل بین شعرا داوری میکند و حتی اگر حقی از یکی از آنان ضایع شده باشد، درپی احقاق آن است. مثلاً در داوری میان فردوسی و دقیقی در یك جا نوشته است: "تمام دیوان حافظ شرح دو بیت زیر (از رودکی) است.

روی به محراب نهادن چه سود

دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما وسوسهٔ عاشقی

از تو پذیرد نپذیرد نماز

علامه شبلی با آنکه کتب کلاسیك بلاغت را دقیقاً مطالعه کرده، اما مانند دیگران مقید به همان مطالب و امثلهٔ معهود نمانده است و شرحی که در جلد چهارم شعرالعجم از مباحث بلاغی دارد، با دیدی بکلی تازه و امثله و شروحی کاملاً ابتکاری است، برخلاف کتب معانی و بیان

و بدیع که از قدیم تا حال گونی همه از روی یکدیگر نوشته شده است. بارها خوانده و شنیده ایم که برای نقد شعر معیارهای دقیق و روشنی وجود دارد که هر شعر را می توان با آنهان سنجید و نیک و بد و سره و نا سره آنرا باز جست، اما در میدان عمل کمتر دیده ایم که از شعری با آن معیارها سنجش پذیرفتنی و درستی صورت گرفته باشد. شبلی از این میدان نیز پیروزمندانه بیرون آمـده و با شیـوه ای نو و روش جدید شعر فارسی را در ادوار مختلف به محک زده است. البته باید در نظـر داشت که او بیشتـر به مضمـون و محتوی توجه دارد نه به لفظ و بطور کلی صنایع بدیعی را، بخصوص اگر با تکلّف بکار رفته باشد، مردود می شمارد.

در پایان سخن، به یکی دیگر از فواید گوناگون این کتاب اشاره می کنیم و آن این است که برخی از مطالب که در شعر فارسی آمده است، با آداب و سنن سرزمین هند ارتباط کامل دارد و تنها دانشمندانی چون شبلی نعمانی میتوانند آنها را برای ما توضیح دهند. مثلاً دربارهٔ مصراع معروف سعدی:

بتی دیدم از عاج در سومنات ...

می نویسد: "هندو دندان فیل را پاک نمی داند و از آن نمیتواند بت درست کند." و یا اینکه بنده این مطلب را در کتابها خوانده و خود نیز به آن برخورده بودم که با آنکه مسعود سعد در هند بدنیا آمده و بیشتر عمرش در آن

سرزمین سپری شده، کمتر میتوان انعکاسی از آداب و رسوم آن دیار در شعر او یافت، تا اینکه در کتاب شعرالعجم چنین خواندم:

"برای فرستادن پیام و سلام نزد معشوق، اهل هر زبانی علاوه بر قاصد اصلی، قاصدهای فرضی و خیالی نیز دارند. از جمله در زبان هندی، این خدمت به کلاغ سپرده شده است. ولی در فارسی علاوه بر کبوتر، باد صبا و نسیم را قاصد قرار داده اند." و به یادآوردم که یکی از حبسیات اندوهبار مسعود سعد چنین آغاز می شود:

چون از فراق دوست خبر دادم آن غراب
رنگ غراب داشت زمانه سیاه ناب
چونان که از نشیمن بر بانگ تیر و زه
بجهد غراب ناگه جستم ز جای خواب
از گریه چون غرابم آواز در گلو
پیدا نبود هیچ سؤال من از جواب ...
چون بانگ او بگوش من آید ز شاخ سرد
گیتی شود چو پرّش در چشم من ز آب
گویم چرا خروشی نه چون منی به بند
بر خیز و بر پرو بر دو دوست را بیاب
در اتفاقت افتد و بینی بت مرا
آگه کنش که بر تن من چیست از عذاب

کوشش مرحوم سید محمد تقی فخر داعی گیلانی در ترجمهٔ این کتاب مشکور است. وی از این راه خدمت شایانی به شعر و ادب فارسی کرده است که همراه با سایر

آثارش نام او را پایدار خواهد داشت. ناگفته نماند که نثر ساده‌ٔ فارسی، بخصوص در کتب و مقالات تحقیقی، در روزگار ما به درجه ای از کمال و پختگی رسیده است که قابل مقایسه با روزگاران پیشین نیست، اما متأسفانه نثریکه در ترجمه‌ٔ شعرالعجم به کار رفته، بسبب سستی ها و ضعف تالیفهایی که در آن دیده میشود، میتوان گفت که شایسته‌ٔ این کتاب ارزشمند نیست و لزوم ترجمه‌ٔ منقح تری را همراه با تعلیقات و استدراکات، منتفی نمی کند. واجب تر از آن ترجمه‌ٔ کتاب بسیار محققانه و ارزشمند "تنقید شعرالعجم" از حافظ محمود خان شیرانی است و امید است که این اقدام فرهنگی بسیار ضروری بدست محقق فاضلی که به زبانهای اردو و فارسی تسلط داشته و با مباحث و مآخذ تاریخ ادبیات ایران آشنا باشد، انجام پذیرد.

ما از همکاران و سروران فاضل و عزیز خود که در کشورهای هند و پاکستان و بنگلادش گنجوران گنجینه های عظیمی از نسخ خطی فارسی، که میراث مشترك فرهنگی ما و آنهاست، هستند انتظار داریم که مانند همیشه در معرفی و فهرست نویسی و تصحیح و طبع این آثار ارزشمند کمر همت بربندند و ما را از آن سرچشمه های فیاض سیراب کنند. نگارنده‌ٔ این سطور در چند سفری که برای شرکت در سمینارها در هند داشته است توفیق زیارت و آشنائی با بسیاری از این عزیزان را که جانشینان شبلی

نعمانی و محمود شیرانی هستند، یافته و به عیان دیده است که با همان علاقه و پشتکار راه آنان را دنبال می کنند و آثاری ماندگار پدید می‌آورند که هر یك از آن آثار، هدیهٔ گرانبهائی است به جامعهٔ بشری و ما همچنان چشم براه کتابهائی نظیر شعرالعجم و مرآة المثنوی هستیم و توفیق روز افزون آنان را آرزو داریم.

رباعیات

ایدوست غم تو سر بسر سوخت مرا
چون شمع ببزم درد افروخت مرا
من گریه و سوز دل نمیدانستم
استاد تغافل تو آموخت مرا

از فیض خیالت چمن سینه شگفت
از دیدن رویت گل آئینه شگفت
چون صبح لب از خندهٔ جاوید نیست
هر گل که ز باغ دل بی کینه شگفت

خاقانی شروانی

×××××××

مولانا خالد و مرادش در هند

دکتر مهیندخت معتمدی

جان بـه استقبـال جانـان مـی رود
تشنـه سـوی آب حیـوان مـی رود

بلبـل شیـدا ، شـد آزاد از قـفس
سـوی گل گشت گلستـان مـی رود

در فـراقش صبـر کردن چون توان ؟
جسم اگـر باز ایستد، جـان می رود

این گفتار دل از دست داده ای است که عاشق هند ، این سرزمین کهنسال است ، سرزمینی که با عالم عرفان پیوندی ناگسستنی دارد و در هر جای آن عزیزی از اولیاءالله بانـور معرفت کانون دل عـاشقـان حـق و حقیقت را گـرم و روشن نگاهداشته است.

مولانا خالد هم عاشقی است پاك باخته از سرزمین عراق، اما آوازهٔ شهرتش از مرزها گذشته و یکی از مشعل داران طریقت نقشبندی به شمار می‌آید و به "مولانا خالد نقشبندی" و یا به اختصار "مولانا خالد" شهرت یافته است، اما چراغ طریقتش از هند نور گرفته و آرام جانش در این

مرز و بوم آرمیده است.

این کشش روحانی تاب از دل وی می رباید ، معشوق او را می خواند، امّا عاشق از وی دور است. در آئینهٔ دلش جلوه گرمی شود و او مشتاق تر می گردد. محبوب جفاکار نیست ، امّا این طاووس خوش خرام گلزار طریقت را جور هندوستان و طیّ طریق یکساله درکار است. داستان این کشش روحانی چه دل انگیز است، از خود مولانا بشنوید :

صف نظّارگان در انتظارش ، چشم در راهند
پری رویان همه جمع اند و مطرب در غزلخوانی
خرامان و چمان با صد هزاران عشوهٔ دستان
کند تشریف را یك دم به صحن گلشن ارزانی
گذارد از کف پا لاله را مرهم به داغ دل
نهد داغ غلامی لاله رویان مرا به پیشانی
غلام قد خود سازد همه آزاد سروان را
دهد شمشاد را از لاف رعنائی پشیمانی
کند آغشته از رشك رخش گل را به خون دل
کند شرمنده طاووس چمن را از خرامانی
شود روشن به دیدار شریفش دیدهٔ نرگس
رهد از پای بوسش سنبل تر از پریشانی
عبیدالله شاه دهلوی کز التفات او
دهد سنگ سیه خاصیّت لعل بدخشانی

این قصیدهٔ شیوا در ٦٠ بیت است که در مدح شاه عبدالله دهلوی (شاه غلام علی)، پیر و مراد مولانا خالد،

سروده شده است.

اینک به پای صحبت مولانا خالد و رویدادهای زندگی و نیز شوق دیدارش به شاه عبدالله دهلوی و ماجرای سفرش به سرزمین زیبای هند بنشینیم: ذو جناحین (۱) ابوالبهاء ضیاءالدین، خالد بن احمد بن حسین العثمانی که نسبتش به حضرت عثمان بن عفان ذوالنورین خلیفه‌ٔ سوم رضی الله عنه می رسد. از نوادگان پیر میکائیل است که از اولیاء نام آور عصر خویش بوده است.

وی در سال ۷۲۸هـ در نواحی جوانرود کرمانشاه رحل اقامت افکند و در ده "رودان" نزدیکی رودخانه‌ٔ سیروان به ارشاد پرداخت و در همانجا درگذشت.

قبیله‌ٔ میکائیلی تیره ای از عشایر جان انداز نسل پیر میکائیل، که اغلب زمستانها را به نواحی "قره داغ" (۲) کوچ می کردند و تابستانها به کوهستانها و چشمه سارهای با صفای اورامان ایران می رفتند و در اطراف آن سکنی می گزیدند.

فاطمه خاتون مادر مولانا خالد در یکی از کوچهای تابستانی قبیله‌ٔ میکائیلی درگذشته و آرامگاهش در گورستان "داری به رمه ردان" نزدیک "بیاره" در خاک عراق است.

مولانا خالد به قول اکثر نویسندگان در سال ۱۱۹۳هـ/ ۱۷۷۹م یا نزدیک به همین تاریخ در قصبه‌ٔ قره داغ "شهرزور" عراق چشم به جهان گشود.

شهرزور از قدیم الایام مرکز علم و ادب و مجمع شعرا و دانشمندان بوده است و گاه فرمانروایانی چون "امرای بابان" به تشویق شعرا و فضلای عهد خویش می پرداختند و برای طلاب و فقها مقرری و کمکهای مالی ترتیب میدادند.

مولانا خالد تحصیلات اولیه را در کانون گرم خانواده و در کنار پدر بزرگوارش مولانا احمد بن حسین عثمانی شروع کرد. قرآن مجید و مقدماتی از صرف و نحو را در قره داغ آموخت و برای ادامهٔ درس و استفاده از محضر استادان بزرگ راهی سلیمانیه شد.

از استادان او سید عبدالکریم برزنجی مدرّس مسجد عبدالرحمن پاشا و برادرش سید عبدالرحیم برزنجی ، شیخ عبدالله خرپانی ، ملاّ ابراهیم بیاره ای ، ملا صالح تره ماری ، ملاّ عبدالرحیم زیارتی ، ملاّ محمّد بالکی و شیخ محمّد قسیم سنندجی را می توان نام برد.

وی اگرچه با حکام و فرمانروایان معاشرتی داشته ، در تبلیغ عقاید اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر پروائی نمیکرده و از سرزنش بد اندیشان هراسی نداشته است.

گفتارش مؤثر، رفتارش پسندیده و درعزم صاحب اراده بوده تا آنجا که بر او رشک می بردند، در مقام فقر و درویشی عزیز و ممتاز و در صبر و قناعت ثابت قدم بوده است.

مسافرتها:

مولانا در سال ۱۲۲۰هـ/۱۸۰۵م به شوق زیارت خانهٔ خدا و مدینهٔ منوره دست از علائق دنیا می کشد و از راه موصل

و دیار بکر و حلب به دمشق می رود.

در آنجا با شیخ محمّد کزبری، استاد علم حدیث، آشنا می شود و به عنوان تبرک از وی اجازه نامهٔ تعلیم احادیث شریفه را دریافت می نماید و نیز اجازهٔ روایت حدیث و ارشاد در طریقت را از شیخ مصطفی کُردی که در آن وقت در دمشق بوده، دریافت می کند. با شوق و اشتیاق راهی مدینه می شود و در راه هفت بند شیوا را به پیروی از مولانا جامی در وصف پیامبر بزرگوار (ص) بدین مطلع می سراید:

ساربا رحم کن بر آرزومندان زار
وعده شد نزدیک نبود بیش ازاین جای قرار

با نزدیک شدن به مدینه و دیدن کوههای اطراف شهر، قصیدهٔ دیگری در وصف آن حضرت ارشاد می کند که مطلع آن چنین است:

عجایب نشاه ای زین دامن کهار می آید
تو گوئی با نسیم صبح بوی یار می آید

وی این قصیده را با وصف خلفای راشدین و صحابهٔ مهاجرین و انصار، پایان می دهد:

به بزم قدسیان چون نکته از فضل بشر رانند
نخستین از مهاجر و آنگه از انصار می آید

پس از زیارت مرقد سرور کائنات برای یافتن یکی از اولیاء که از او کسب فیض کند، به جستجو می پردازد

و هنگام مراجعت از مدینه ، با دانشمندی یمنی برخورد می کند که به او یاد آور می شود که اگر در مکه کسی را دیدی که ظاهراً رفتارش برخلاف شریعت است ، وی را انکار مکن، و تردیدی به خود راه مده، و بر رفتارش خرده مگیر، چه بسا گشایش کارت به دست او باشد و به مقصود خویش نائل شوی.

مولانا به محض رسیدن به مکه ، پیوسته چشم به انتظار خضر راهی بوده تا به مقصودش رهبری نماید.

وی یك روز جمعه صبح زود به مسجدالحرام می رود و پس از بجای آوردن مراسم و مناسك حج در برابر کعبه می نشیند و به خواندن قرآن و دلائل الخیرات می پردازد.

ناگاه شخصی با محاسن سیاه توجهش را به خویش معطوف می سازد که لباسی سیاه بر تن دارد و در حالی که به کعبه تکیه داده ، پشتش به شادروان (۲) و رویش بسوی اوست.

مولانا به خاطرش خطور می کند که این مرد حرمت کعبه را نگاه نمی دارد ، ولی چیزی به او نمی گوید. در این فکر بوده که آن مرد وی را مخاطب ساخته می گوید: مگر نمی دانی که احترام مؤمن در نزد باری تعالی بیش از حرمت کعبه است ؟ دیگر چرا از اینکه رویم بسوی تو و پشتم به کعبه است قلباً مرا نکوهش می کنی ، مگر در مدینه به تو نیاموخته اند ؟

مولانا با شنیدن این سخنی سوء ظنش برطرف شده بی

تردید در می یابد که او از اکابر و اولیاست که برای پنهان شدن از چشم دیگران خودرا بدین لباس در آورده است.

پیش می رود و ضمن اظهار پوزش از وی درخواست می نماید که تحت تعلیم او قرار گیرد، اما او با دست اشاره می کند که گشایش کارش در هندوستان است و باید منتظر کسی باشد که وی را بدان دیار رهنمائی کند.

مولانا آسوده خاطر شده اطمینان حاصل می کند که در حجـاز به مطلوب خویش نمی رسـد. آنگاه به مدینـه باز می گردد و از راه شام به عراق و وطن مالوف خویش سلیمانیه مراجعت می نمایـد و باز به تدریس می پـردازد و برای آمدن خضر راه در انتظار می ماند تا به سرچشمهٔ مقصود رسد.

یك روز درویشی از مریدان و نمایندگان قطب روزگار شاه عبدالله دهلوی نقشبندی قدس سرهٔ به مسجد عبدالرحمن پاشا که مولانا خالد در آنجا تدریس می کرده، وارد می شود. نام این درویش میرزا رحیم الله بیگ معروف به درویش محمّد عظیم آبادی بوده است.

او با مولانا آشنا می شود و از هر دری با وی سخن میگوید و یادآور می شود که در سرزمین ما. مرشد کاملی است که مشتاق هدایت سالکانی چون تست و او شیخ المشایخ هند، شاه عبدالله دهلوی است. من ترا همراه خویش به حضور او خواهم برد.

مولانا آمادهٔ سفر می گردد. طلاب و یاران او که از خبر

عزیمتش به هند آگاهی می یابند ، هـر چند می کوشند کـه او را منصرف سازند ، موفق نمی شوند. سرانجام مولانا در سال ۱۲۲۲هـ / ۱۸۰۷م به اتفاق درویش محمّد ، سلیمانیه را پشت سرگذاشته رهسپار ایران می گردد و از طریق مکریان (منطقهٔ مهاباد) به تهران می رسد و از آنجا راهی بسطام ، خرقان ، سمنان ، و نیشاپور ، طوس و مشهد گشته ، سپس به افغانستان می رود و از شهرهای هرات ، کابل و قندهار دیدن می کند و پس از گذشتن از پیشاور و دیدن دارالعلمهای آنجا سفر را ادامه داده به لاهور میرسد و در یکی از قصبات لاهور به حضور ولی بزرگوار و کهنسال مولانا ثناءالدین نقشبندی برادر دینی شاه عبدالله می رود و همان شب در خواب می بیند که شیخ ثناءالدین او را با تمام نیرو بسوی خویش می کشد ولی موفق نمی شود.

فردای آن روز بی آنکه مولانا از این خواب سخنی به میان آورد، شیخ ثناءالدین خود به او می گوید : "خالد برو نزد برادرم عبدالله".

مولانا در می یابد که این شیخ همت خودرا در تمسک وی به کار برده ، ولی بی نتیجه مانده زیرا جاذبهٔ روحانیت شاه عبدالله بیشتر است که بارها در مقام زهد و تصوف، نفحهٔ کرامات این پیر مشام جانش را می نوازد.

سپس از آنجا راهی دهلی می شود و پس از یک سال بدانجـا می رسـد، امّا چهـل روز پیش از رسیـدن ، نسبت و نشأة شاه عبدالله را دریافت میکند . آن پیر روشن ضمیر

هم مریدان و یاران را از آمدن دوست آگاه می سازد. مولانا در دهلی به شوق دیدار شاه عبدالله قصیده ای عربی و مطول به مطلع ذیل:

کملت مسافة کعبة الآمال ‌ ‌ ‌ حمداً لمن قد منّ بالاکمال

می سراید و شب را در بقعه ای نزدیك دارالارشاد دهلی بیتوته می کند و قصیده ای را هم به مطلع:

دهید از من خبر آن شاه خوبان را به پنهانی
که عالم زنده شد بار دگر از ابر نیسانی

به رشته‌ء نظم در می آورد. فردای آن روز که جمعه بوده در جهان آباد به حضور شیخ می رسد و چنان مورد توجه قرار می گیرد که در مدت پنج ماه مقام قرب حضور و مشاهده را دریافت می نماید. پس از یك ساك توقف در دهلی و طی مراتب کمال و اجازه‌ء ارشاد در طریقت از پیر بزرگوار خود، شاه عبدالله وی را امر به بازگشت به کردستان می فرماید تا در آنجا به ارشاد طالبان بپردازد.

مولانا پاسخ می دهد که در کردستان علمای بلند پایه و خاندانهای علم و فضیلت بسیارند. شاه عبدالله میفرماید تو بازگرد و مشغول ارشاد باش، آنان هم ترا یاری خواهند داد.

مولانا آماده‌ء رفتن می شود. شاه عبدالله خود و مریدانش تا چهار میلی جهان آباد او را بدرقه می کنند. ضمناً شاه عبدالله بدو می فرماید که چون به بغداد می رسد

به زیارت آرامگاه مرشد کامل و پیر بزرگوار طریقت قادری شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۰-۵۶۱هـ)«غوث الاعظم قدس سره برود.

مولانا راهی ایران می شود و از شیراز دیدن می کند و در مسیر خویش در بعضی از شهرها چون چند روزی توقف می نماید و به سنندج می رسد ، در آنجا گروه کثیری از علما و پیروان طریقت مقدمش را گرامی داشته ، از او استقبال می کنند.

وی چندی در سنندج به ارشاد مشغول می شود و گروهی بسیار بدو تمسک می کنند ، امّا هوای وطن ، شوق بازگشت به سلیمانیه را در مولانا برانگیخت تا سرانجام در سال ۱۲۲۶هـ /۱۸۱۱م به سلیمانیه باز می گردد و پس از چندی بنا به سفارش مرشد بزرگوار خویش شاه عبدالله عازم بغداد می شود و مدت پنج ماه در "تکیه« قادریه" به امر ارشاد و تفسیر قرآن و حدیث می پردازد.

مولانا سالهای زندگی را در راه تصوف و عرفان پشت سر می گذاشت ، امّا تقدیر چنین بود که زندگی پر ماجرایش را به اقامت در یك جا سپری نسازد و در ضمن بزرگ داشت مقامش و احترام خلق نسبت به وی از گزند مردم حسود ، حتی سایر پیران طریقت در امان نباشد . از این رو چون در یکی از دو شهر سلیمانیه یا بغداد از یاران گرد ملالی بر صفحه« خاطرش می نشست . راهی شهر دیگر می گشت و در آنجا ماندگار می شد تا غبار فتنه فرو نشیند ، از سوی

دیگر در آن ایام مناطق کرد نشین عراق بخصوص سلیمانیه و شهرزور و حتی بغداد دچار هرج و مرج شده ، مولانا خالد را بر آن می داشت که سه بار به قصد بغداد سلیمانیه را ترک نماید و آخرین بار پس از ٦ سال اقامت در سلیمانیه ناچار آنرا ترک می گوید و شیخ عبدالله هراتی را به جانشینی خویش در خانقاه سلیمانیه منصوب می نماید و در بامداد روز ۱۰/۲۵/۱۸۲۰م / ۱۲۳٦هـ با خانواده‌ی خویش راهی بغداد می شود و در تکیه‌ی خالدیه، محل سابق خود، اقامت می گزیند تا اینکه در سال ۱۲۳۸هـ / ۱۸۲۲م با دعوتی که اهالی شام برای امر ارشاد از وی به عمل آورده بودند، به همراه خانواده و گروهی از یارانش به شام سفر می کنند.

در آنجا ارکان دولت و شخصیتهای مهم به استقبالش می آیند و مقدمش را گرامی داشته ، شعرائی چون شیخ شاه عطار و شیخ محمّد جمله‌ی حنفی دمشقی و دیگر گویندگان با سرودهای خود او را خوش آمد می گویند.

مولانا در دمشق به تربیت سالکان و تدریس قرآن و تفسیر علوم دینی می پردازد ، در سال ۱۲٤۲هـ / ۱۸۲٦م طاعون کشنده ای در شام بخصوص دمشق شیوع یافته، گروه گروه مردم را به دیار نیستی می فرستاد.

این درد خانمانسوز گریبانگیر خانواده‌ی مولانا خالد نیز شد. ابتدا پسر کوچکش بهاءالدین درگذشت و چند روز پس از مرگ او عبدالرحمن فرزند دیگر مولانا چشم از جهان فروبست.

مولانا در غم فرزندان از دست رفته با وقار همیشگی خویش ، یاران را به صبر و شکیبائی یادآور شده می فرماید که این واقعه نیروی مغناطیسی است که همه* ما را در طیف خود قرار داده بسوی مرگ می کشاند.

سپس سید اسمعیل انارانی را به جانشینی خود برگزیده دستور می دهد و یك سوم اموالش را بین فقرا و بینوایان تقسیم می کند و تمام املاکش را در کردستان به برادر کوچك خود شیخ محمود صاحب می بخشد و چهار شنبه بعد از نماز عشاء به میان خانواده اش می آید و از یکایك آنان طلب بخشایش می کند و اطلاع می دهد که شب جمعه وفات خواهد یافت.

آن شب چند ساعت درمیان خانواده اش بسر می برد ، آنگاه به نماز برخاسته می گوید : من به طاعون مبتلا شده ام ، کسی با من تماس نگیرد و بی آنکه ناله یا شکایتی سر دهد ، استراحت می کند.

صبح پنجشنبه که خلفایش نزد او می آیند ، ابتدا سید اسمعیل خلیفه اش از حال او می پرسد ، اما مولانا پاسخی نمی دهد و با دست اشاره می کند که خاموش باشند و در اطاقش توقف نکنند. برایش آب می آورند ، ولی او نمی آشامد و اشاره می کند که از دنیا روی بر تافته و توجهش به خدای تعالی و مشغول ذکر اوست و چون از ملا عمر مؤذن بانگ اذان مغرب را می شنود ، سه بار می گوید : خدای حق است : "یا أیّها النفسُ المُطمئِنَّةُ إرجعِی إلی ربِّكِ راضیةً

مرضیةً فادخُلِی فی عِبادِی و اُدخُلِی جنّتِی" آنگاه شب جمعه سیزدهم ذی القعده سال ۱۲٤۲هـ چشم از جهان فرو می بندد.

همان شب جنازهٔ او را به مدرسه اش انتقال داده، مراسم غسل و تکفین را بجا می آورند و بنابر وصیتش تا صبحگاه بر جنازه اش قرآن می خوانند.

سپس خلفا و مریدان پیکرش را برسردست به مسجد "یلبنغا" انتقال می دهند و پس از ادای نماز به وسیلهٔ محمّد امین عابدین، پیکر پاکش را در "تل نور" جبل قاسیون به خاک می سپارند.

سالها بعد به فرمان سلطان عبدالمجید خان آرامگاهش را در سال ۱۲۵۸هـ / ۱۸٤۲م بنا کردند. مادهٔ تاریخش را در کلمهٔ "مغرب" ثبت کرده اند، خدایش بیامرزاد. در پایان گزیده ای از قصیدهٔ شیوای او در مدح شاه عبدالله دهلوی نقل میگردد:

دهید از من خبر آن شاه خوبان را به پنهانی
که عالم زنده شد بار دگر از ابر نیسانی
چراغ آفرینش، مهر برج دانش و بینش
کلید گنج حکمت، مخزن اسرار سبحانی
مهین رهنمایان، شمع جمع اولیای دین
دلیل پیشوایان، قبلهٔ اعیان روحانی
عبیدالله، شاه دهلوی، کز التفات او
دهد سنگ سیه خاصیّت لعل بدخشانی

یمن شد گوئیا هندوستان از یمن انفاسش
دمادم می دمد زو نفحهٔ انفاس رحمانی
اگرچه مشعلستانش بود شهر جهان آباد
ولی از مشعلش از قاف تا قاف است نورانی
پس از "مظهر" بجز وی در ضمیر کس نشد مضمر
کمالاتی که ظاهر گشت بر قیّوم ربّانی
بزرگانی که صد دفتر معارف گفته اند ازبر
به نزدیکش همه هستند اطفال دبستانی
چنان ارواح زاری شد ز روحانیتش دهلی
نمی گردد به گرد قلعهٔ او فکر انسانی
مرا نادیده ، باشد با سرکویش سروکاری
پس از دیدن عراقی رانُبد با پیر ملتانی
لئیمی گفت من در هندم و نشناسمش ،گفتم
مگر نقل ابوجهل و محمّد را نمی دانی ؟
ز بنده خاکروبان درش را باد صد ز نهار
ز کف ندهند آن اکسیر اعظم را به آسانی
تمنّای قبولش دارم و دانم که نا اهلم
مدد یا روح شاه نقشبند و غوث گیلانی
به خود کن آشنا ، چون کُردیَم از خویش بیگانه
عطای احمدی فرما چو ما کردیم سلمانی
بد انسان "مظهری"شد جان پاکت "جان جانان" را
به چشم اهل بینش این زمانْ خود جان جانانی

ز جام فیض خود کن "خالد" درمانده را سیـراب
که او لب تشنه* تیه است و تو دریای احسانی

حواشی :

۱- دارنده* دو بال از لحاظ علم و عرفان.

۲- قره داغ : قصبه ایست که در نزدیکی سلیمانیه* عراق واقع شده است.

۳- شاد روان : پرده* حرم.

مطالعهٔ تطبیقی درام ها

بزبان بنگالی و فارسی

پرفسور عطا کریم برق ، کلکته

نه تنها زبان بنگالی با زبان فارسی نزدیکی خویشی و شباهت دارد که تفصیل آن دراز است ، بلکه شرائط جوی سرزمین بنگاله با ایالتهای گیلان و مازندران شباهات جغرافیائی فراوان دارد که بسیار جالب توجه میباشد . در زمان تحصیل خود در دانشگاه تهران ، چون به گیلان و مازندران مسافرت مینمودم ، در آن سرزمین چنان احساس میکردم که گویا در سرزمین سرسبز و شاداب بنگالهٔ غربی و بنگالهٔ شرقی در طی سفرهستم . از مطالعات درامهای بنگالی و فارسی نیز می توان در بسیاری از جنبه ها به شباهتهایی به آسانی پی برد . پیداست که دوره های نفوذ کشورهای اروپائی در ایران و بنگاله چندان اختلاف زمانی نداشته ، بلکه دوره های نفوذ و روابط سیاسی و تجارتی و ادبی و فرهنگی آنها همرنگ و هم آهنگ و یکجور بوده است . نظر به این حقیقت می توان گفت که در زمینهٔ زبان و ادب و فرهنگ و در مورد انواع سبک و طرز افکار

در دو زبان بنگالي و فارسی در بین ایرانیان و بنگالیان ، که باهم شباهت داخلی و خارجی دارند نمیتوانیم فرق زیادی بگذاریم و بعلاوه از روزگار کهن ریشه‌ٔ خویشاوندی بین دو زبان فارسی و سانسکریت بوده است و میدانیم که درام نویسی بزبان سانسکریت در هندوستان قدیم و بزبان ایرانی در ایران قدیم رواج داشته که بمرور زمان ضعیف شده یا از بین رفته است . اما پس از ورود اروپائیان به بنگاله و بازشدن راه تجارت بین ایران و اروپا و تماس ایرانیان با مردمان اروپائی رواج درام نویسی بشکل جدید اروپائی دوباره در ایران و بنگاله ظهور کرد و می توان گفت که درام ها و تئاترهای جدیدی که در دو زبان بنگالی و فارسی رواج دارد ، از مختصات عصر تازه ای و در نتیجه‌ٔ همکاری ایرانیان و بنگالیان با اروپائیها و پیشرفت دانش و علوم و فرهنگ در فارسی و بنگالی بواسطه‌ٔ تماس اینان با اروپائیها می باشد.

مادهو سودن دات ((Madhu Suden Datt) ۱۸۲٤_۱۸۷۳میلادی) پدر درام نویسی جدید در زبان بنگالی بشمار میرود . وی تحت نفوذ و تعلیمـــات اروپائـــی و تاثیـرات آنـان مـانند نمونه ای از غرب بوده و خصوصیت های جامعه و مردمان غربی در هر جنبه‌ٔ زندگانی او بارز و روشن بوده . وی همه چیزهای هندی را بچشم اروپائی میدید . از این نظر، او را بهترین نماینده بنگاله‌ٔ مدرن (Modern) میتوان بشمار آورد .

اولین رزمیه منظوم که مادهو سودن دات بزبان بنگالی به ظهور رسانیده، عنوان آن "میگهناد وادها" (Meghanad Vadha) یعنی هلاکت میگهناد است و این اثر از شاهکارهای ادبی او بشمار میرود . سرچشمه‌ء الهام او در باب این رزمیه ، نتیجه‌ء مطالعات و معلومات او در زمینه‌ء ادبیات رزمیه یونانی و همچنین راماین و مهابهارت میباشد . این اثر منظوم او را می توان با "اُپرای رستاخیز" بزبان فارسی تالیف میرزاده عشقی مقایسه کرد ، چه این منظومه اولین اُپرائی است که در زبان فارسی به معرض نمایش گذارده شد .

مادهو سودن دات درام های دیگری هم بزبان بنگالی مرقوم داشت ، از آنجمله یك درام او بعنوان "کرشنا کماری" است . این نخستین المیه در بنگالی جدید بشمار میرود و در ردیف بهترین و خوبترین نمونه های درام نویسی قرار میگیرد . مأخذ و منبع آن یك داستان روایاتی راجستانی است که در کتاب "وقایع راجستان" (Annals of Rajesthan) تالیف سرهنگ جیمز تود (Colonel James Todd) میباشد . وی با نوشتن اشعار نوین و درام های منظوم نوین به سبك جدید اروپائی خودرا بعنوان یك پیشرو و طلایه دار و رهبر عصر تازه ای بزبان بنگالی معرفی کرد ، و همچنین در هنگام ظهور درام های جدید و تاتر ملی نقش مهمی را بازی کرد.

سید علاؤل از سخنوران نامی بنگالی و مردی صوفی

بوده . وی داستان پدماوت را از هندی به بنگالی در آورد ، مادهو سودن دات آن داستان تاریخی را بزبان بنگالی جدید بشکل درام در آورد ، و در نوشتن آن ، شعر منثور یا شعر بی قافیه و ردیف را بزبان بنگالی رواج داد . بعد از آن گیریش چندر گهوش (۱۸۴٤-۱۹۱۱میلادی) آن را ترقی و تعالی داد و بزبان ساده و تکلمی بنگالی در آورد .

گیریش چندر گهوش یکی از معروف ترین و مهم ترین درام نویسان بنگالی بشمار میرود . بنابر روایتی ، ۱۸۷۲ میلادی سال آغاز تاتر عمومی در بنگاله میباشد . در همان سال گیریش چندر گهوش با تاتر عمومی ارتباط پیدا کرد و در سال ۱۸۷۵م بعضی داستان بنکیم چندر چاترجی (Bankim Chandar Chattarji) و منظومه های مادهو سودن دات را بشکل درام درست کرد و آنها را در صحنهٔ تاتر نمایش داد . بعداً بسال ۱۸۸۱میلادی خود گیریش چندر گهوش دو درام یکی بعنوان "آنند رهو= Anand Raho" (خوشوقت باشید) و دیگری بعنوان "راون وادها= Ravan Vadha" (هلاکت روان) در پیروی مادهو سودن دات بحیطهٔ تحریر در آورد و آنها را به صحنهٔ نمایش گذاشت . همچنین در سال ۱۸۸۵میلادی یك درام بعنوان "بودها دیو چریت = Buddha Dev Carit" (شرح احوال زندگانیٔ خداوند بودا) بظهور رسانید .

گیریش چندر گهوش در تصوف و روحانیت از پیروان رام کریشنا پراما هنسا (مؤسس رام کریشنا میشن) بود و بدین جهت رواداری و مسامحه و شکیبائی مذهبی را دارا

بود و مخصوصاً از تعلیمات سوامی ویویکانندا که از ارادتمندان بسیار روشن فکر رام کریشنا بوده برخوردار شد. در نتیجهٔ آن ، درنهضت استقلال و آزادی هند مسامحه و تحمل نشان داد و آن را بکار برد . وی چون مردی آزاد و روشن فکر بود نمایش هائی دربارهٔ شخصیت های تاریخی اسلامی مانند سراج الدوله و میرقاسم وغیر آن را بصحنه آورد. "سراج الدوله" بسال ۱۹۰۵ میلادی و "میرقاسم" بسال ۱۹۰۶م در تاتر مینروا به نمایش گذارده شد . و همچنین نمایش های خنده آور و فکاهی او مانند "علاءالدین" و "ابوحسین" بسیار معروف است . خلاصه اینکه گیریش چندر گهوش در حدود هشتاد درام در موضوعات مختلف تاریخی و مذهبی و رواياتی و معاشرتی وغیر آن مرقوم داشت و آنها را با موفقیت و مقبولیت زیادی در صحنهٔ تماشاخانه نمایش داد . درام های او مطابق میل و ذوق ادبی درجامعه بود . وی با تماشاخانه های مختلف مانند "تاترملی" و "تاترمینروا" و "تاترکلاسیك" و "تاتر کوه نور" وغیر آن ارتباط داشت و فن درام وهنر پیشگی و کارگردانی تاتر را در بنگاله به اوج ترقی رسانید . از این نظر او را پدر صحنهٔ تماشا و تماشاخانهٔ بنگالی مینامند .

درام نویسان دیگر بزبان بنگالی :

(الف) راج کریشنا رای (۱۸۵۲ـ ۱۸۹۴میلادی) ، خود یك

تماشاخانه تأسیس کرد و برای آن بسیاری از داستانها را به ظهور رسانید . بعلاوه ترجمهٔ راماین و مهابهارت و به بسیاری از داستانهای عاشقانه و ماجراجویانه ای که از فارسی و اردو انتخاب کرد ، جامهٔ درام پوشانید و بروی صحنه نمایش داد .

(ب) دویجندرا لال رای (۱۸۶۳ ـ۱۹۱۳میلادی) ، از درام نویسان برجستهٔ زبان بنگالی بشمار میرفت و بسیاری از داستانهای نمایشی را به تتبع و پیروی امرت لال بوس بمعرض نمایش گذاشت . در آغاز یك عدهٔ داستانهای نمایشی مانند "سیتا" و "تارا بائی" و "سهراب رستم" به اشعار بی قافیه نوشت . داستانهای نمایشی او از قبیل تاریخی و اجتماعی مانند "نورجهان" و "شاهجهان" وغیرآن از شاهکار های وی بشمار میرود.

(ج) جیوتی رابیندرا نات تاگور (۱۸٤۸ ـ ۱۹۲۵م) برادر بزرگ گورو دیو رابیندرا نات تاگور از اشخاص بزرگ زمان خود و از درام نویسان برجسته بشمار میرفت. وی بسیاری از داستانهای نمایشی بزبان بنگالی نوشت و همچنین بسیاری از داستانهای نمایشی معروف و مهم از زبانهای سانسکریت و انگلیسی و فرانسه را بزبان بنگالی ترجمه کرد . وی یك داستان نمایشی تاریخی بعنوان "اشرومتی"در پیروی مادهو سودن دات بدنبال درام پدماوت نوشت. در آن درام (اشرومتی) بشرح جنگی بین مهاراجا پرتاپ سینگ حکمران چتور و امپراطور جلال الدین محمد

اکبر پرداخت . درام دیگری او که تاریخی است بعنوان "سپنا مانی" شهرت دارد . این درام بشرح هلاکت راجا کریشنا رام حکمران بردوان و اسارت دخترش بنام "ستیاوتی" و هلاکت سوبها سینگ بدست "ستیاوتی" به صحنه‌ٔ نمایش آورده شد : چون این درام بشـرح شجـاعت و شهامت و قهرمانی یك دختر بنگالی می باشد، بنگالیان از نظر قهرمان پرستی آن را موجب تشجیع و الهام می دانند و آنرا بیشتر دوست دارند .

(د) کشیرود پراشاد (۱۸۶۳-۱۹۲۷میلادی) از استادان شیمی بود . وی تعدادی از داستانهای نمایشی موزیکال نوشتـه و به صحنه آورد . سپس داستان معروف "علی بابا" را از انگلیسی به زبان بنگالی ترجمه کرد و آن را به روی صحنه آورد . درام "علی بابا" خیلی شهرت و مقبولیت پیدا کرد و آن شهرت و مقبولیت تا نیم قرن بعد ادامه پیدا کرد و تا بحال از اهیمت و خوش بینی دور افتاده نیست .

(ه) امریت لال بوس (۱۸۵۳-۱۹۲۹میلادی) از درام نویسان برجسته‌ٔ بنگالی بشمار میرفت . وی در حدود سی درام در موضوعات مختلف ترتیب داد . منجمله آن ، داستانهای نمایشی او مانند "کرپنردهن = Krpanar-dhan" (دارائی بخیل) و "هیرك چورن=Hirak-Curna" (براده‌ٔ الماس)، و "خاص دخل" (مالکیت مستقیم و بی واسطه) ، و "نو اجوین = Nava yauvan" (نوجوانی) از شاهکارهای او بشمار میرود .

(و) رابیندرا نات تاگور (۱۸۶۱ ـ ۱۹۴۱میلادی) ، در

نوشتن درام شایستگی و سلیقه و استادی و مهارت فوق العاده ای را از خود نشان داد و داستانهای نمایشی به تعداد زیادی بسبک بسیار جالب و قشنگ ترتیب داد که تفصیل آنها خیلی طولانی می باشد . وی از حیث درام نویس شهرتی عظیم دارد . منجمله درامهای او درام "کابلی والا" بسیار معروف و مقبول است .

تاتر در ایران قدیم و ما بعد :

تاترهای یونانی در ادوار ایران باستان نمایش داده میشد . تاریخ یونان شاهد است که ارد یا اشك سیزد همین شاهنشاه اشکانی با ارته باذ پادشاه ارمنستان مجالس بزمی برپا میکرده و در این مجالس قطعاتی از تاتر یونانی نمایش داده میشد . پس از ورود اسلام در ایران رواج تاتر از بین رفت . این وضیعت در ایران بالغ بر یك هزار و دویست سال باقی و برقرار ماند . تا آنکه در دوران سلطنت شاهان قاجاری در ایران درام المیه مربوط به فاجعهٔ کربلا و تعزیه داری بعنوان تعزیه و شبیه رواج پیدا کرد . چون نمایش بازی ها جنبهٔ مذهبی را دارا بوده، پیشرفت فراوانی کرد . درمیان خواص و عوام بسیار معروف و مقبول گردید و تفصیل آن دراز است . این درام ها که مربوط به مراسم مذهبی می باشد ، به تقلید سبك تاترهای یونان قدیم با خوانندگان دسته جمعی شروع میشد . به همین نحو بزبان بنگالی بعضی درام هائی که ارتباطی با داستان

مذهبی قوم هندو دارد ، در صحنه‌ٔ تماشاخانه نشان داده می شد . پس معلوم میگردد درام هائی که مربوط به مراسم مذهبی و فاجعه‌ٔ تاریخی بوده اند ، در دو زبان بنگالی و فارسی شباهت داشته اند . به همین نوع چون کشور ایران و بنگاله با کشورهای اروپائی تماس پیدا کردند ، فن و هنر درام نویسی در هر دو کشور پیشرفت کرد . اما پیشرفت درام نویسی در زبان بنگالی نسبت به زبان فارسی زودتر و بیشتر و قوی‌تر و خوشتر بوده است ، چه در زبان بنگالی هیچ مانع مذهبی در این کار دخیل نبوده ، ولی در ایران بعلت نامساعد بودن اوضاع ، درام نویسی عقب افتاد . پس از آنکه تماس ایرانیان با کشورهای اروپائی و امریکائی نسبت به گذشته خیلی بیشتر و افزون تر گردید ، درام نویسی بزبان فارسی و ترقیات و پیشرفت های آن سریع تر و قوی تر گردید . می توان گفت که از سی چهل سال قبل ، جوانان هنرمند ایرانی برای اصلاح تآتر در ایران ، بلکه در اروپا و آمریکا هم مشغول کار بودند و این جنبه‌ٔ هنری را ترقی و تعالی دادند . بدین مناسبت مجله‌ٔ اطلاعات ماهانه آنچه در این ضمن اظهار نظر کرده ، بدین قرار است :

در فن تآتر و هنرپیشگی در مملکت ما در چند سال اخیر ترقیات و پیشرفت های محسوسی داشته است ، بطوریکه برای آن آینده‌ٔ درخشان و پرافتخاری پیش بینی میگردد...... متاسفانه با این احوال ، صحنه های تآتری ما جز چند کارگردان دانا و باسواد بخود ندیده است ، ولی آرزو می

شود که با مراجعت جوانانی که اکنون در اروپا و آمریکا بکار آموزی اشتغال دارند ، این نقص نیز مرتفع گردد ، و هنر مزبور با مقام شایسته خود در این اجتماع تجلی کرده و ظاهر شود . (اطلاعات ماهانه شمار ۸ (٤٤) آبان ماه ۱۳۳۰ سال چهارم صفحه : ۱۰ .

نظر به اظهارات قبلی ، درام المیه بعنوان تعزیه و شبیه که در ایران رواج داشته ترقیات و پیشرفت های آن تا حدی فوق العاده و به سرحد جمال و به اوج کمال رسیده بود که حتی چشمان اروپائیان را خیره میکرد و آنان مجبور به توصیف و تمجید درام عزاداری می شدند . بسیاری از آثار زیبا و قشنگ مربوط به درام های عزاداری ترتیب داده شد . از مطالعه آن آثار اروپائی می توان باین نتیجه رسید که دانشمندان اروپائی و تاترهای اروپائی از درام های عزاداری و صحنه آن خیلی استفاده بردند . دانشمندانی که مایل باشند به عظمت و شوکت و جلالت و آرایش و زیبائی تکیه ها (تماشاخانه ها) و صحنه عزاداری بکلی پی ببرند لازم است که به مطالعهٔ آثاری که مربوط به درام های تعزیه باشد ، بپردازند و آن اینست :

۱- ایرانیون کا مقدس ڈراما (درام مقدس ایرانیان) : تألیف سیّد مسعود حسن رضوی ، لکهنو، ۱۹٦٦میلادی .

۲- تمثیلات میرزا رفیع علی دربندی آخون زاده ، چاپ ۱۸۵۹میلادی .

۳- ترجمهٔ فارسی تمثیلات میرزا فتح علی از میرزا

جعفر قراچه داغی ، چاپ ۱۸۷٤ میلادی .
٤- بنیاد نمایش در ایران : تالیف دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی ، چاپ تهران ، ۱۹۵۵میلادی .
۵- عُذب البیان : تالیف آقا محمد حسین ، چاپ ۱۸۷۲م .
٦- Theatre Persian, A. Chozko, 1878 A.D.
(تاتر ایرانی: ۵ جز کو) .
۷- Taziyeh: Ritual and Drama in Iran : Edited by Peter J. Chekowski, 1979, New York University.

نظری به کتابهای نامبرده روشن می سازد که ایرانیان مانند مردمان بنگالی بسیار با ذوق و هوشمند و با سلیقه و دارای صلاحیت و لیاقت می باشند . هر چیزی را که می خواهند بدست گرفته آنرا به اوج ترقی و کمال می رسانند . پس چگونه است که بنگالیان در زمینه‌ء درام نویسی خیلی جلو رفتند و ایرانیان برخلاف آن در زمینه‌ء درام های غیر مذهبی و مخالف با مطالب دینی و روحانی نسبت به بنگالیان عقب ماندند ؟

یادم هست زمانی که من در تهران بودم در سال ۱۳۳۰ شمسی نمایش نامه ای بعنوان "شوهر ایده آلی" که آقای گرامی آن را از انگلیسی به فارسی برگرداند ، در "تاتر فردوسی" به روی صحنه نشان داده شد . چون مردان و زنان ایرانی مانند مردان و زنان اروپائی خیلی مدرن نشده بودند، به مجرد آنکه "شو هر ایده آلی" در صحنه به نمایش داده شد، دختـران و زنـان ایرانـی خیـلی شلـوغ کردند

و اعتراضاتی بی اندازه وارد آوردند که تفصیل آن در «مجله» اطلاعات ماهانه» شماره ۸ (٤٤) آبان ماه ۱۳۳۰ سال چهارم مندرج است . همچنین از مطالعه» درام «حکیم نباتات» برمی آید که چون مردان و زنان ایرانی به دین اسلام اعتقاد و علاقه دارند ، مایل نیستند که مانند زنان و مردان اروپائی بطوری متجدد بشوند که بدون احساس خجالت و شرمندگی و حیا که برای افراد مسلمان جزو ایمان شمرده می شود ، در همه محافل غیر مذهبی آزادانه شرکت کنند . حتی زنان ایرانی مایل نیستند شوهران آنان به غرب رفته در محافل رقص و سرود و موسیقی و تأتر آزادانه شرکت جویند . بعکس زنان و مردان قوم هندو در ایالت بنگاله این قیود و اسارت مذهبی را اصلاً دوست ندارند و اغلب زنان و مردان هندو بنگالی عاشق و دلباخته» محافل ساز و آواز و رقص و سرود و موسیقی و تأتر میباشند . حتی موسیقی بنگالی و شغف بنگالیان هندو به موسیقی شهرت جهانی دارد و رابیندرا نات تاگور مؤسس یك مدرسه مخصوص موسیقی بوده است و اکنون مدارس موسیقی در ایالت بنگاله به تعداد زیادی بوجود آمده است و شغف مردان و زنان بنگالی به هنر موسیقی هر روز بیشتر و قوی تر میگردد .

در هر حال، در سراسر ایران همین احساسات مذهبی و دینی و حیا جوئی و تقوی و دین داری و پاکیزگی مادی و معنوی و روحانی در مردان و زنان ایرانی بوده که اسباب

انقلاب بزرگ اسلامی را فراهم آورده و دورهٔ رژیم شاهنشاهی که ایرانیان اکنون آن را یك دورهٔ بی دینی و بی حیائی و بی شرمی میخوانند از بین بردند . در نتیجه ایران که همواره از طرفداران و خواهان شاهنشاهیت بوده ، بسرعت و فی الفور به سرزمین جمهوری اسلامی مبدل گشت . متاسفانه در جهان امروز بر اثر ترقیات و پیشرفت های فوق العاده در زمینهٔ سینما و فیلم و با ایجاد تلویزیون ساده و رنگی و ویدئو وغیر آن ، فن تاتر و هنر پیشگی و نمایش صحنه نه تنها در ایران بلکه در بنگاله نیز رو به انحطاط گذارده است . البته نقل تاتر در بعضی از خانه های بنگالی ادامه دارد . بنظر میرسد که رسم تعزیه داری بشکل تاتر یا به نقل تاتر بتدریج از جامعهٔ اسلام رخت بربندد .

تاریخچهٔ پیدایش شطرنج
در شاهنامه و اهمیت تاریخی آن

دکتر شریف حسین قاسمی

حکیم ابوالقاسم فردوسی (م ٤١١ یا ٤١٦ هجری) در شاهنامه در تقریباً هشت صد بیت پیش آمدهایی را که مربوط به هند است، بنظم درآورده است. این جریانات وابسته به هند را فردوسی ضمن رویداد پادشاهی انوشیروان آورده است و بعنوانهای زیر در شاهنامه درج است:

۱ - گفتار در فرستادن رای هند شطرنج را نزد نوشیروان.
۲ - ساختن بوزرجمهر نرد را و فرستادن نوشیروان آن را با نامه نزد رای هند.
۳ - نا شناختن دانندگان هند بازی نرد را.
٤ - داستان جمهور رای هند و پسر و برادر زاده اش و گو و طلحند و پیدا شدن شطرنج.
٥ - گفتگو کردن گو و طلحند از بهر تخت.
٦ - پند دادن گو طلحند را.

۷ ـ جنگ گو و طلحند.

۸ ـ بار دیگر رزم گو و طلحند و مردن طلحند بر پشت پیل.

۹ ـ آگاهی یافتن مادر طلحند از مرگ پسر و سوگ او داشتن.

۱۰ ـ بازی شطرنج ساختن از بهر مادر طلحند.

۱۱ ـ فرستادن نوشیروان برزوی پزشک را به هندوستان برای آوردن داروی شگفت و فرستادن برزو کتاب کلیله و دمنه را.

فردوسی هم چنین تاریخ بعضی پادشاهان غیر ایرانی را که با پادشاهانِ ایرانی و تاریخ آنکشور رابطه ای داشتند به نظم در آورده است، ولی آنچه دربارهٔ هند، جامعهٔ هند و تاریخ آن آورده غالباً مفصل تر از اظهاراتش دربارهٔ پادشاهان دیگری مانند قیصر روم و خاقان چین وغیره میباشد. اظهارات نسبتاً مفصل فردوسی در مورد هند نشان میدهد که در آن زمان اطلاعات ایرانیها راجع به هند و جامعهٔ هند زیاد بوده و روایات و سنن هندی از دیرباز در ایران شایع بوده است. بنابراین، نظر به اهمیت این روایات در خودِ تاریخ ایران، فردوسی آنها را در شاهنامهٔ خود گنجانیده است.

بهرحال غرض از این بحث اینست که اهمیت اظهارات فردوسی دربارهٔ تاریخچهٔ پیدایش شطرنج را بررسی کنیم تا نشان داده شود که آنچه فردوسی دربارهٔ شطرنج آورده

است در حقیقت مفصل تر از آن است که در خود منابع قبلی و بعدی هندی ، ایرانی و همچنین عربی آمده است. باید یادآور شد که تقریباً تمام کسانی که مقالاتی و یا کتابهایی معتبر و مستند دربارهٔ تاریخ شطرنج نوشته اند اظهارات فردوسی را در این ضمن معتبر شمرده، به آن استناد کرده اند.

داستان پیدایش شطرنج، چنانکه عرض شد، در شاهنامه، ضمن تاریخ انوشیروان بیان شده است. بقول فردوسی یک نفر رای هندی یعنی راجای هندی از قنوج، سفیر خودرا به نزد انوشیروان فرستاد. این فرستادهٔ راجای هندی همراه با تحف و ارمغانهای مختلفی شامل چتر هندی، زر و گوهر، مشک ، عنبر، یاقوت و الماس و تیغ هندی و اقلامی دیگر که در شهرهای قنوج و مای تولید میشد ، به پیشگاهِ پادشاه ایرانی رسید . علاوه بر این تحف، نامه هایی از طرف راجای هندی برای انوشیروان و بازی شطرنج یعنی تختهٔ شطرنج و مهره هایش از عاج و ساج را هم بعنوان پیشکشی به انوشیروان تقدیم نمود. این فرستادهٔ هندی طریقهٔ بازی شطرنج را به پادشاه و هیچ یك از دربارینش یاد نداد . پس انوشیروان بوذرجمهر را فراخواند و گفت که او طریقهٔ بازی را خود دریابد و بوذرجمهر در یك روز و یك شب طریقهٔ بازی را دریافت که برای فرستادهٔ هندی موجب شگفتی شد زیرا که میدانست :

که این تخت و شطرنج هرگز ندید
نه از کار دانـــان هنـــدی شنیـــد
چگونـــه فـراز آمـــدش رای ایـــن
بگیتی نگیـــرد کســی جـای این

قبل از اینکه تاریخ مختصر شطرنج که فردوسی بیان کرده است، نقل شود، مناسب است که نظرات نویسندگان زمان قبل از فردوسی و یا معاصر و بعدی او را در این جا بیاوریم تا بتوان به مقایسه ای بین اظهارات فردوسی و این نویسندگان دست زد و اهمیت و مناسبت نظرهای فردوسی دربارهٔ شطرنج را روشن کرد.

چون در قرن ما نویسندگان هندی و اروپایی قرار بر این گذاشتند که تاریخ شطرنج را بنگارند دربارهٔ زمان آغاز و مکان پیدایش شطرنج دچار اشکالی شدند . در این شرایط تنها بعضی منابع ایرانی از جمله شاهنامهٔ فردوسی آنهارا در این مورد راهنمائی کرد تا به این نتیجه رسیدند که شطرنج ، بازی هندیست که از بازی چتورنگ گرفته شده. چتورنگ مرکب از دو لغت چتور و انگ است. چتور بمعنی چهار و انگ یعنی عضو. پس چتورنگ یعنی دارای چهار عضو. ارتش هند هم چهار عضو (قسمت) داشت که عبارت بود از عرابه، فیل، سوار و پیاده . مهره هایی در چتورنگ همین اسمها دارد و چتورنگ همان است که امروز آنرا بعرف عام چوسر میگویند که در آن چهار نفر (یعنی

دوتیم دو نفری) شرکت میکنند و بازی را با طاس (Dice) ادامه میدهند.

کارنامك اردشیر پاپکان اولین رُمان بزبان پهلوی یا فارسی میانه است که در آن اشاره به شطرنج شده است. این رُمان مبنی است بر احوال اردشیر پسر پاپك ، بنیان گذار سلسله‌ٔ پادشاهان ساسانی . اردشیر از سال ۲۲۶ تا ۲۴۱ میلادی حکومت کرد. بقول نلدکی این اثر غیر مورخ در دوره‌ٔ حکومت خسرو پرویز دوم یعنی از سال ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی نوشته شده بود ولی پرفسور براؤن نظر میدهد که کارنامك اردشیر پاپکان احتمالاً در سال ۶۰۰م بحیطهٔ تحریر آمد. معنی اش اینست که ایرانیها در سال ۵۵۰ میلادی یعنی در دوره‌ٔ حکومت انوشیروان چنانکه فردوسی نوشته است، با بازی شطرنج آشنائی کامل داشتند و یکی از قهرمانان ملی آنها در این بازی مهارت فراوانی داشته است.

چتورنگ نامك کتابی دیگر بزبان پهلوی است که مابین سالهای ۶۵۰ و ۸۵۰ میلادی نوشته شده بود. در این کتاب آمده است که شطرنج از هند به ایران آمد.

سوباندو یکی از نویسندگان هندی در اواخر قرن ششم و یا اوائل قرن هفتم رُمانی بسانسکریت بنام وساوا دتّا نوشت. این غالباً اولین ماخذ هندیست که در آن اشاره به شطرنج شده است.

جاحظ نویسنده‌ٔ معروف عربی در رسائل خود اطلاع

میدهد که شطرنج بازی معروفی است که در هند بروز کرده بود.

چتورنگ واژهٔ هندیست . از آنجائیکه در عربی حرف چ وجود ندارد بنا براین چ به ش و گ هم که در عربی نیست به ج مبدل شد و بنابراین چتورنگ بشکل شطرنج در آمد.

عربها در شطرنج مهارت شایانی را بهم رساندند. خانهٔ امیری و یا ثمروتمندی از عربها نبود که در آنجا یك نفر شطرنج باز را استخدام نمی کردند . دوران حکومت عبّاسی کتابهای متعددی دربارهٔ شطرنج بزبان عربی نوشته شد. هارون الرشید و پسرانش در بازی شطرنج مهارت داشتند. العدلی (۹۰۰م) کتابی دربارهٔ شطرنج بعربی نوشته است. همین العدلی از عربستان و الرّازی از ایران دو نفر شطرنج باز معروف هستند که اسم آنها حتی در کتابهای جدید دربارهٔ شطرنج برده شده است.

مسعودی نویسندهٔ معروف دیگر عربی در مروج الذهب که آنرا در سال ۹۴۷/۳۳۶ تالیف کرد، اطلاعات مختصر ولی اساسی دربارهٔ شطرنج ارائه میکند. او مینویسد که : ناهود پسر برهمن تا صد سال حکومت کرد. در دورهٔ سلطنت او چتورنگ ایجاد شد. دامان جانشین ناهود شد و سپس پورس پس از جنگ با اسکندر رومی پادشاه شد . پورس تا یك صد و چهل سال حکومت کرد و بعد ازو دبشلیم یا دستلم زمام حکومت را بدست گرفت . همین پادشاه کتاب کلیله و دمنه را تالیف نمود . بعد از دبشلیم شخصی بنام بلیهت به تخت

نشست و در عهد حکومتش بازی شطرنج معمول شد.

نویسندگان تاریخ شطرنج به این اظهارات مسعودی اهمیت زیادی میدهند ، از این جهت که مسعودی شطرنج را بازی هندی میداند.

بدینسان می بینیم که قبل از ذکر شطرنج در شاهنامه* فردوسی، دیگران نیز در آثار خود باین بازی هندی اشاره کرده اند. بعد از فردوسی در بعضی فرهنگهای فارسی هم لغت شطرنج توضیح داده شده . در بهار عجم آمده که:

شطرنج معرب سترنگ است که لفظ فارسی است به معنی بیخی که بصورت آدمی باشد و لهذا آنرا مردم گیا نیز میگویند . چون اکثر مهره های این بازی به نام انسان است ، بمجاز این بازی را نیز سترنگ گفته اند. در همین بهار عجم باز توضیح داده شده که بعضی محققین گفته اند که شطرنج معرب چترنگ است که لفظ هندیست ، مرکب از چتر که به معنی عدد چهار است و انگ که بمعنی عضو است و به مجاز به معنی رکن استعمال یافته. لهذا چترانگ فوجی را گویند که چهار رکن داشته باشد و این بازی نیز چهار رکن دارد سوای شاه و فرزین که فیل و اسپ و رخ و پیاده است.

علاوه بر این در فرهنگ آنند راج توضیح داده شده که:

واضع شطرنج را صهه بن واهر از حکمای هند و صاحب برهان صهه بن داهر و دیگری تذر بن داهر نگاشته .

محمد بن منصور بن سعید ملقب به مبارك شاه معروف

به فخر مدبر در اثر معروف و معتبر خود بنام آداب الحرب و الشجاعه که پس از سالهای ٦٢٦ و ٦٢٧ تالیف شد ، داستان رای هند که شطـرنج بفرمـان او سـاختنـد و نوشیـروان و رسـولان روم ، را آورده است آنچـه دربـارهٔ شطـرنج و پیدایـش آن در این داستـان آمده تقریباً اقتبـاسی و بازگونی از همان نظرهای فردوسی است که در شاهنامه آمده . معنی اش اینست که بعد از شاهنامه که در سال ٤٠٠هـ صورت نهایی یافته بود تا ٦٢٧ یعنی دوران تقریباً دویست و بیست و هفت سال اظهارات شاهنامه دربارهٔ شطرنج معتبر تلقی میشد و نویسندگانی معتبر و دانشمند آنها را شایستهٔ نقل و اقتباس قرار میدادند . بالفاظ دیگر آنچه فردوسی دربارهٔ شطرنج و پیدایش آن گفته بود نویسندگان بعد ازو همان نظر دربارهٔ این موضوع داشتند

در لغتنامهٔ دهخدا در ضمن توضیح و تشریح شطرنج، نظرهای فردوسی هم نقل شده ولی دهخدا از آثاری بزبان پهلوی که در آنها اشاره به شطرنج شده و یا دربارهٔ خود شطرنج نوشته شده و همچنین آثاری بعربی دربارهٔ شطرنج که در اوائل این معروضات نام آنها برده شد، استفاده نکرده است.

خلاصه اینکه از اظهارات نویسندگان مختلف زبان پهلوی ، عربی ، سانسکریت و فارسی آشکار میشود که اینها دربارهٔ تاریخ شطرنج نظرهای مختلفی دارند . یعنی در دوره های مختلف روایات گوناگونی دربارهٔ این بازی وجود

داشته است و بنابراین مورخ امروزی شطرنج در بیان تاریخ قطعی این بازی دچار اشکالاتی میشود و همه‌ٔ نویسندگان دربارهٔ شطرنج این مشکل را بیان کرده اند.

نظر به قلت مآخذ معتبر و قدیمی دربارهٔ تاریخ شطرنج و اجمال بیانات نویسندگان قبلی راجع به این بازی، اظهارات نسبتاً مفصل فردوسی در مورد پیدایش و تاریخ و طریقهٔ بازی شطرنج حایز اهمیت فراوانی است . آنچه فردوسی دربارهٔ شطرنج نوشته ، بامطالب نویسندگانی که به پهلوی ، عربی ، سانسکریت و فارسی قبل ازو و بعد ازو دربارهٔ شطرنج نوشته اند متفاوت است. همچنین باید افزود که اگر تاریخ قطعی وقوع پیش آمدی در دست نیست ، اتکا به روایاتی دربارهٔ آن ، ولو آنکه با یك دیگر حتی متغایرهم باشد، ناگزیر است ، زیرا همین روایات هستند که مارا به جویائی حقیقت هدایت میکنند . این روایات نقطهٔ آغاز کار تحقیقی ما میباشند. بهرحال لازم است که این روایات را با ابزار تاریخ و علوم دیگر مربوطه بسنجیم و حقیقت حال را دریابیم.

همانگونه که اشاره شد آنچه فردوسی دربارهٔ تاریخ شطرنج نوشته ، متفاوت و مفصل تر از آن است که دیگران قبل ازو نوشته بودند و این بیانگر آنست که آثار عربی و پهلوی و یا روایات هندی دربارهٔ شطرنج از منابع فردوسی نیست. آنچه فردوسی در مورد شطرنج نوشته ، مبنی بر روایاتی است که غالباً در خود زمان او در ایران

شایع بود و او خودش از فردی فرزانه بنام شاهو ، درباره‌ٔ شطرنج نقل قول کرده است ، چنانکه میگوید :

چنین گفت فرزانه ، شاهوی پیر
زشاهوی پیر این سخن یاد گیر

بی مناسب نیست اگر خلاصه‌ٔ تاریخ شطرنج را از شاهنامه ، اینجا نقل کنیم تا بتوانیم اهمیت و اساس تاریخی آنرا تعیین نمائیم. فردوسی درباره‌ٔ پیدایش شطرنج چنین نوشته است :

در شهر سندل از شهرهای هند ، پادشاهی بود بنام جمهور که پسری داشت بنام گو . چون جمهور در گذشت پسرش خرد سال بود لذا قرار بر این گذاشتند که برادر شاه مذکور را بنام مای که در شهر دنبر فرمانروائی داشت ، به پادشاهی سندل برگزینند. پس مای به سندل آمد . تاج شاهی جمهور را برسر نهاد و با زن وی نیز ازدواج کرد. بعد از مدتی این زن از مای ، پسری را زاد که او را طلحند نام دادند. مای هم بزودی بدرود حیات گفت، وقتی که پسرش طلحند دو ساله بود و گو هفت سال داشت . چون هر دو برادر کوچك بودند نامداران کشور برآن شدند که در دوران کودکی پسران ، مادرشان که زنی دادگر و شایسته‌ٔ فرمانروائی بود، بر تخت نشیند. زن نیز این پیشنهاد را پذیرفت. سالها گذشت. هر دو پسر جوان شدند. اختلافی بین این دو برادر برسر تخت و تاج بوجود آمد و مسئله به جنگ کشید. سپاه

گو بر ارتش طلحند غالب آمد. چون طلحند ناامید و غمگین شد و طاقتش بآخر رسید، بقول فردوسی:

بر آن زین زرین بخفت و بمرد
همه کشور هنـــد گو را سپرد

یعنی بدون اینکه کسی طلحند را بکشد، ندامت شکست و هزیمت در جنگ با برادر او را کشت. برادرش گو چون این حقیقت را دانست ، تاسف خورد و این خبر بد را به مادرش داد و او:

همه جامه بدرید و رخ را بکند
به ایوان و کاخ آتش اندر فکند

مادر دستور داد که آتش سوزانی برافروزند و خواست تا به آئین هندوان خود را به آتش بسوزاند:

همه کاخ و تخت بزرگـی بسوخت
و زان پس، بلند آتشـی برفروخت
کـه سوزد تن خـود ، بآئین هنـد
وزان سـوک ، پیدا کند دین هنـد

باید یاد آور شد که در هند مرسوم این بوده است که زن خود را با جسد شوهر خود می سوزاند و این رسم را "ستی" میگویند . در اینجا فردوسی احیاناً دچار اشتباهی شده.

بهرحال چون گو از عزم مادر خود آگاه شد، خدمتش رسید و خواست حقیقت حال را باز گوید ولی مادرش آماده نبود که عذرش را پذیرد . بنابراین گو به مادر گفت: برای

آنکه بدگمانی از دل تو رخت بربندد ، نخست آرام بگیر و سپس رزمگاه و کار شاه و سپاه را به تو نشان میدهم و ثابت کنم که کسی در این مرگ طلحند گنهکار نیست . او را عمر سر آمده بود. گو به ایوان خود برگشت و فرزانهٔ جهاندیده را پیش خواند و آنچه بمادر گفته بود ، درمیان نهاد. خردمندان و تیزهوشان نقشه ای از رزمگاه و پیکار شاه طرح کردند . گو خود میدان جنگ و پیش راندن سپاه ، همه را برایشان تعریف نمود. جهاندیدگان در شب تیره تا سحر بیدار ماندند و بالآخره از چوب آبنوس تختی ساختند که بر آن صدخانه نقش کردند . دو لشکر از ساج و عاج تراشیدند و بر روی آن خرامیدن لشکر و شهریار را نشان دادند.

فردوسی بعد از این ، طریقهٔ بازی شطرنج را نیز بیان میکند و میگوید که منظور از شطرنج و شاه و بازی ، نمایش وضع طلحند در میدان جنگ و حال مرگش بود. مادر با دقت به بازی شطرنج نگاه کرد و حال پسر را در آخرین ساعتهای زندگیش به چشم دید.

آنچه فردوسی دربارهٔ تاریخ پیدایش شطرنج بتفصیل نوشته است ، در مآخذ دیگری نیامده ، پس باید نتیجه گرفت که فردوسی احتمالاً اولین شاعریست که اطلاعات مفصلی را دربارهٔ شطرنج بهم رسانده و بنابراین بیشتر نویسندگان بعدی دربارهٔ شطرنج از اطلاعات فردوسی در این مورد استفاده کرده اند.

مراجع

لغتنامهٔ دهخدا : شمارهٔ مسلسل ۷۲، ص: ۲۸۲-۲۸٤

عربی لٹریچر میں قدیم هندوستان: پرفسور خورشید احمد فارق، ندوة المصنفین.

آداب الحرب و الشجاعة : فخر مدبر، بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال.

On the Indian Game of Chess: Asiatic Researches, Vol. II, London, 1790.

Asiatic Researches, Vol. VII, London, 1803.

History of Chess: Forbes, Lon. on, 1860.

The Origin and Early History of Chess: Murray, J.R.A.S., 1898.

International Dictionary of Sports and Games: J.A. Cuddon

Chess Player's Hand Book: Staunton.

Chaturanga Dipika: Man Mohan Ghosh, Calcutta, 1936.

واژه های هندی

در شاهنامهٔ فردوسی

دکتر محمد یونس جعفری

بعضی از محققین بر آنند که فردوسی طوسی (متوفی ٤١١ هجری شمسی) در شاهنامه، پارسی نغز و زبان ناب به کار برده است ولی اگر ما در این مورد تحقیقی کنیم و به اصل و ریشهٔ بعضی کلمات برسیم، خواهیم دید که در این حماسهٔ بزرگ نه تنها کلمات تازی بلکه هندی، یونانی وحتی چینی هم به کار رفته است. اگر ما در اینجا تنها دربارهٔ تمام واژه های غیر فارسی صحبت کنیم سخن به درازا خواهد کشید، بنابراین فقط چند واژهٔ هندی الاصل را مورد بررسی قرار داده به آنها بسنده می کنیم:

باب:

یك از دیگر استاد آن گاه دور
پُر از درد باب و پر از رنجُ پور

ص ٤٣١/ب ١٦

واژه "باب" تاکنون در هند به صورت "باپ" به معنی پدر به کار می رود و چون قدما در نقطه گذاری زیاد دقت نمی کردند بنابراین گمان میرود فردوسی واژه هایی را که به

بای فارسی (پ) به کار برده بود خطاطان آنها را به بای موحده (ب) نوشته اند. و همچنین است واژه* "بهره" (به بای موحده) که به زبان هندی تاکنون به صورت پهر (به بای فارسی) به کار می رود. هندیهای قدیم تمام شب و روز را هشت بخش یا قسمت کرده بودند و هر قسمت (سه ساعت وقت) را پهر می گفتند و پاسبانان برای سه ساعت پاس میدادند و این خدمت "پهره" خوانده می شد لذا این کلمه (پهره) در فارسی به صورت بهره (به بای موحده) نفوذ پیدا کرد و معنای مدّت معیّنی از وقت به کار رفت.:

دو بهره چو از تیره شب بر گذشت

سوار طـلایه بیامـد ز دشت

۲۳/۵٦۵

ناگفته نماند که واژه* بهره همراه اصطلاح کوتوال (کوت + وال = دژبان) در زبان فارسی راه یافته و فردوسی نیز واژه* کوتوال را در حماسه* خود به کار برده :

چو آگاه شد کوتوال حصـار

بر آویخت با رستم نامدار

۱٦/۲۰۷

در اینجا این نکته را هم باید اضافه نمود که فردوسی بهره به معنی قسمت و بخش هم آورده است :

بفرمود پس گیو را شهـر یار

دو بهره ز لشکر گزین کن سوار

۵/۲۸۵

در جای دیگر گوید :

زلشکر دو بهره شده تیره چشم
سر نامداران ازو پر زخشم

۸/۲۸۸

علاوه بر این در ملتان (پاکستان) و در مناطق بالاتر از آن کلمات مختوم به رای مفتوحه چنان تلفظ میشود که صداهای غیر ملفوظ از آن پیدا می شود. از این جهت واژهٔ پهر در آن منطقه به صورت پهره تلفظ می شود.

باید این نکته را هم اضافه نمود که در سر تا سر عهد پادشاهان مغول بابری هند (۷۷۱ ـ ۱۲۷۵) این کلمه به هر دو صورت (بهره و پهره) در کتابهای تاریخ به کار رفته است، (جلال الدین طباطبائی در پادشاه نامه، نسخهٔ خطی شماره ۱۶۷۶ کتابخانهٔ انگلیس لندن، ورق ۲۰۹ ب) می نویسد: بیست و پنجم مهر بندگان حضرت دو پهر روز آهنگ شکار نمودند .. به سمت صیدگاه شتافته .. ص ۱۳٤

پلنگ : همان خیمهٔ دیبهٔ رنگ رنگ
همه تخت پرمایه زرین پلنگ

۸/٤۵۱

پلنگ هم واژهٔ هندی الاصل است و درشاهنامه به معنای تخت خواب به کار رفته.

این تخت خواب در ساخت و شکل چهار چوبه ای است که روی چهار پایه قرار دارد. این چهار چوبه را ثروتمندان از نوار و عامهٔ مردم از ریسمانهایی از جنس کنف که کنار

رودخانه ها میروید و مثل یال اسب می ماند ، می بافند.

در عراق این نوع پلنگ را چارپایی میگویند ولی در هند چارپایی از پلنگ کوچکتر است. پایه های پلنگ را معمولاً از چوب درست می کنند ولی پلنگی که به دختر در جهیز میدهند پایه هایش مسی است که رویش قلع میزنند. و بعضی از ثروتمندان پایه هایی با روکش نقره و طلا برای خود می سازند. چنانچه جهان آرا دختر شاه جهان پادشاه سلسله* تیموری هند به پدرش پلنگی هدیه داد که پایه هایش از طلای خالص و ناب بود.

رای : به جنگ آیدش رای و سازد سپاه
به من پر کند روز روشن سیاه
۳/٤٥۱

رای هم کلمه* هندی است و معنای آن شاهزاده و رئیس و فرمانده میباشد و جزء القاب فرمانروایان کوشان محسوب می شد.

سنج : بفرمود تا بر کشیدند نای
همان سنج و شیپور و هندی درای
۸/٥٦٤

اصل کلمه شنکه میباشد ، معنای آن صدف حلزونی است. هندوها معمولاً موقعی که نیایش میکنند در آن می دمند و چون باد در آن می پیچد صدایی مثل بوق می دهد. خاقانی همین کلمه را سپید مهره گفته :

رعد سپید مهره* شاه فلک غلام
بر بو قبیس لرزه ز آوا بر افکند

و مرتب کتابی به نام "حدود العالم" همین کلمه را اشتباها سنبك خوانده، در حالیکه به زبانهای محلـی سنك و به زبان سانسکریت شنك (بر وزن سنگ) تلفظ می شود. ناگفته نماند که در آخر کلمات سنك و شنك هایی (ه) وجود دارد که در فارسی غیر ملفوظ است ولی در زبان هندی به صورت "ه" بدون اعراب تلفظ می شود که برای غیر هندی زبانان شنیدن آن مگر با دقت میسر نیست. این الفاظ به خط لاتین SANKH و SHANKH نوشته می شود.

گاومیش : نگاری نگارید بر خـاك پیش
همیدون به سان سر گاومیش

تلفظ این واژه به زبان سانسکریت مهش است و آن را با کلمه گاو به کار نمی برند و در بعضی لهجه های زبان پنجابی تاکنون این واژه مش خوانده می شود. ظاهراً این واژه از زبان پنجابی به فارسی دری راه یافته است و این کلمه برای گوسفند ماده به کار نرفته، چه در زبان سانسکریت این حیوان را میش میگویند چنانکه فردوسی هم گفته :

به دام آیدش نـا سگالیـده میش
پلنگ از پس پشـت و روباه پیش
۷/۹۴

سنجه : ز دیوان به پیشش سـر سنجـه بود
که جان و دلش زان سخن رنجه بود
۳/۲۸۶

در شاهنامه اسم یکی از دیوها سنجه آمده است. این کلمه

هنوز به همین صورت در زبان هندی به کار میرود و به عنوان اسم افراد نیز رواج کامل دارد (مثل سنجی گاندی).

علاوه بر این فردوسی بعضی کلمات هندی را هم به فارسی ترجمه کرده است، میان آنها یکی خنجر هندوان است و دیگری هندی درای:

چه از جوشن و ترک و برگستوان
چه گوپال و چه خنجر هندوان
۱۲/۱۰۸

منظور فردوسی از خنجر هندوان همان کتار است که نوعی از کارد (خنجر) می باشد که چون به شکل میوه* تمرهندی است به همین نام (کتار) شهرت یافته است. این نوع خنجرها در عهد پادشاهان بابری هند بسیار مورد استفاده بود و اگر روی قبضه اش از فلز (نقره و طلا) گل و بوته نقش میکردند آن را "پهول کتاره" می گفتند.

"هندی درای" به معنای زنگ و ناقوس به کار رفته است. هندوها در معابد خود از دو نوع زنگ استفاده می کنند، یکی مثل لاله* واژگون است که در وسط سنگی نصب کرده و موقع نیایش آن را می نوازند و دومین مانند صفحه گرد (دیسک) و وقتی آن را با چوب می کوبند همان موقع در شنکه نیز میدمند . فردوسی این واژه را چندین جا به کار برده :

خروشیدن کوس با کره نای
همان زنگ زرین و هندی درای

در اینجا منظور از زنگ زرین همان نوع اوّل زنگ است که طبعاً چون صنعت فلز از قدیم الایام در ایران و هند

رواج داشته و مورد استفاده بوده و هندی درای همان صفحه مدور بوده است.

غزل

ساقیا باده ده امروز که جانان اینجاست
سیر گلزار نداریم که بستان اینجاست
ذکر من نقل و شرابی نبود کمتر گیر
گریهٔ تلخ و شکر خندهٔ پنهان اینجاست
ناله چندین مکن ای فاخته امشب در باغ
با گلی ساز که آن سرو خرامان اینجاست
هم ز در باز رو ای باد و نسیم گلزار
باز بر باز که آن غنچهٔ خندان اینجاست
یار در سینه و من در سکرات اجلم
دست بر سینهٔ من سای ببین جان اینجاست
خواهی ای جان برو و خواه همی باش که من
مردنی نیستم امروز که جانان اینجاست
ای مگس چند بگرد شکر و قند بری
کنجهای دهنش بین شکرستان اینجاست
خنده ضایع مکن ای کان نمك در هرجای
پارهای جگر سوختهٔ بریان اینجاست
سالها آن دل سرگشته که جستی خسرو
هم همین جاش طلب زلف پریشان اینجاست

امیر خسرو دهلوی

آئین سفیری و ضوابط

سیاستمداری در شاهنامه

دکتر ک . ن . پاندیتا

طبیعی بود که از دربار امپراطوری بزرگ چون ایران باستان هیئت های سفارتی به کشورهـای همجـوار اعـزام وهمچنان هیئت های خارجی بدربار ایران وارد شوند. رویهمرفته هیئت های سفارتی سه نوع بودند :

۱ ـ سفارت شاه ایران بدربار پادشاهان کشورهای همجوار مثل چین و روم و هند و توران .

۲ ـ سفارت دربار شاه به سپهداران یا مرزبانان ایران یا به فرمانروایان نیمه آزاد .

۳ ـ سفارت از یك سـردار یا سپهـدار ایرانی بـه سـردار و سپهدار دیگر ایرانی.

سفیر به چهار عنوان معنی شده است : فرستاده، پیغمبر، رسول و هیون . پیغمبر و رسول معمولاً کسانی بودند که پیام شفاهی میبردند و به طرف دیگر می سپردنـد . تقریباً Emissory بزبان انگلیسی. هیون هم برنده* پیام بود باین تفاوت کـه او بایستی تیز رو باشد و شتابان برود و

پیام را برساند که اینزمان بزبان انگلیسی Courier نامیده میشود .

اما واژهٔ فرستاده یعنی سفیر با کلمهٔ Envoy یا Ambassador در انگلیسی مترادف است . هنگام عزیمت از دربار رسماً از فرستاده مراسم بدرقه بعمل می‌آمد که درخورشان او باشد . مثلاً رستم فریبرز را بعنوان فرستاده پیش خسرو روانه میکند و خود بهمراهی بزرگانش چندی راه با او میپیماید :

فریبرز کاوُس شادان برفت بنزدیک خسرو خرامید تفت
همی رفت با او گوِ پیلتن بزرگان و گردان آن انجمن

رسم بود که حدّاقل ده نفر دیگر که شایستهٔ کار باشند فرستاده را همراهی کنند . مثلاً پیران پسر خود روئین را بهمراه ده سوار دیگر بسفارت به نزد گودرز میفرستد :

چو روئین برفت از بر نامور فرستاده با ده سوار دگر

یا جهن از طرف افراسیاب پیش کیخسرو می آید :

بیامد زِ دژ جهن با ده سوار خردمند و با دانش و مایه دار

همچنان هیئت سفارت از خاقان چین نزد نوشین روان :

ز لشکر سخنگوی ده برگزید
که هم گوید و گفته داند شنید

حتی اسکندر وقتیکه بعنوان فرستاده‌ٔ ناشناخته بدربار دارا می آید ، ده نفر رومی همراه او می باشند :

سواری ده از رومیان برگزید
که گویند و دانند گفت و شنید (۱)

با دریافتن خبر ورود فرستاده، باید ازو پذیرائی رسمی بعمل آید . نخست گروهی از سپاهیان و سرداران دلیر به پیشوازش می آیند. چنانکه فرستاده‌ٔ کاؤس بدربار شاه مازندران میرسد و مورد پذیرش قرار میگیرد :

چو بشنید کز نزد کاؤس شاه
فرستاده ای باهش آمد ز راه
پذیره شدن را سپاهی گران
دلیران و شیران مازندران
ز لشکر یکایك همی برگزید
از ایشان هنرخواست آید پدید (۲)

پذیره شدن همان Protocol و هنر خواستن یعنی Guard of Honour به اصطلاح دیپلوماتیکی کنونی می باشد .

رسم بود که فرستاده در دربار شاهی رسماً حضور بهمرساند. در روزی معیّن بایستی دربار شاهی بحدّ اعلی آراسته و پیراسته میشد تا در جمع درباریان بلند پایه ، سپهبدان و بزرگان هر یك نشسته در جای معهود . شاه در جامه‌ٔ خسروی با تاج و کلاه بر تخت عاج قرار گیرد و مراسم اجرا شود . نقش اینچنین مجلس رسمی را در ضمن

آمدن سفیر پسران فریدون در دربار فریدون می یابیم:

چو نزد فریدون رسید آگهی
بفرمود تا تخت شاهنشهی
بدیبای رومی بیاراستند
کلاه کیانی بپیراستند
نشست از برتخت پیروزه شاه
چو سرو سهی، بر سرش گرد ماه
ابا تاج و با طوق و با گوشوار
چنانچون بود در خور شهریار
خجسته منوچهر بر دست شاه
نشسته بسر بر نهاده کلاه
دو رویه بزرگان کشیده رده
سراپای یکسر بزر آزده
بزرین عمود و بزرین کمر
زمین کرده خورشید گون سربسر
به یک دست بربسته شیر و پلنگ
بدست دگر ژنده پیلان جنگ (۲)

فرستاده فرود می آید و متصدی بارگاه که بعنوان سالاربار گفته می شود به پیشواز جلو می آید. بهرام گور در دربار شنگل، رای هند ناشناخته می آید:

هم اندر زمان رفت سالاربار
ز پرده دوان تا بر شهریار

سالاربار در زبان دیپلوماتیکی کنونی میتواند همان Lord Chamberlain باشد . بعداً سالاربار به پرده دار دستور پرده برداشتن را میدهد و سفیر با وقار بدنبال سالاربار میآید :

بفرمود تا پرده برداشتند
به ارجش ز درگاه بگذاشتند

بعد فرستاده جلوی شاه میرسد .

در شاهنامه قواعد نظم و ضبط دربار* برخورد سفیر با شاه در دربار آمده است که بایستی بهرحال رعایت شود. تفصیل آن بدینقرار است :

فرستاده باید اول پیش تخت گاه نماز برد یعنی خم شود . هنگامیکه ارجاسپ سفیری را بدربار گشتاسپ میفرستد این قواعد را یک باو باز میگوید ، بدینقرار :(٤)

چو او را ببینید برتخت و گاه
کنید آن زمان خویش نزدش دوتاه

سفیر نباید راست به تاج و تخت نگاه کند :

ز آئین شاهان نمازش برید
بتاج و کی تخت او منگرید (٥)

امّا بعد از اینکه اشاره به نشستن شد، سفیر میتواند روی بسوی تاج کند :

چو هر دو نشینید در پیش اوی
سوی تاج تابنده دارید روی

وقت عرضه کردن پیام و سخن ، سفیر باید دستهایش را بغل کند و باصطلاح کش کند. حتی نامدارترین اشخاصی نیز هنگام سخن راندن دست کش کنند ، چنانچه رستم هم میکند وقتیکه پیام بکاؤس میدهد :

و زان سوی چون رستم شیر مرد
بر آمد بر شاه ایران چو گرد
به پیش اندر آمد بکش کرده دست
بر آمد سپهبد زجای نشست (۶)

فرستاده را بر کرسی زرّین می نشانیدند ، بعد از اینکه او گفتنی ها گفته بود :

چو از جهن بشنید گفتار شاه
بفرمود زرّین یکی پیشگاه
نهادند زیر خردمند مرد
نشست و پیام پدر یاد کرد (۷)

پس از اینکه گفت و شنود بآخر رسید سفیر باید پیش از خروج بر زمین بوسه زند :

چو پاسخش را سر بسر بشنوید
زمین را ببوسید و بیرون شوید (۸)

منزل مخصوصی را برای فرستاده آماده میکردند. ویرا بر خوان نعمت دعوت میکردند . سالاربار نزد او میرفت . او را با احترامات شایسته به سفره شاهی میآورد (اینروزها

بان Formal dinner میگویند) :

سپهدار ایران چو بنهاد خوان
بسالار فرمود کورا بخوان

فرستاده را در جای مناسبی همپایه* سفیران دیگر مینشانیدند:

فرستاده را در زمان خواندند
بجای رسولانش بنشاندند

بعد از صرف شام ، مجلسِ طرب می آراستند :

چو نان خورده شد مجلس آراستند
می و رود و رامشگران خواستند

گاهی سفیر مدّتی توقف میکرد و آن دوران با شاه هم نواله میشد . مثلاً سفیر خاقان چین در دربار نوشین روان یکماه بماند :

چو خوان و می آراستی میگسار
فرستاده را خواستی شهریار
ببودند یک ماه نزدیک شاه
بایوان و بزم و به نخچیرگاه

برای نمایش طنطنه و ابهت سلطنت ، مانور لشکری را انصرام می دادند و سفیر تازه وارد بعلاوه سفیرانیکه قبلاً حضور بهم رسانیده ، این مانور را تماشا میکنند :

یکی بارگه ساخت روزی بدشت
بگرد سواران هوا تیره گشت
همه مرزبانان زرّین کمر
بلوچی و گیلی بزرّین سپر

فرستاده‌ء بردع و هند و روم
ز هر شهریاری به آباد بوم

جاسوسان دولتی شاه را از عکس العمل سفیران آگاه میساختند :

حدیث فرستادگان در نهان
بگفتند با شهریار جوان

هنگام مرخصی و مراجعت بفرستادگان تحف پرارزش تقدیم میکردند . بر سفیر لازم بود حتی در تنگناها نیز صبوری کند . فرهاد سفیر کاؤس بدربار شاه مازندران در وضعیت بدی قرار میگرد یعنی اینکه هنگام ورود سرداری مازندرانی بسیار تنومند دستش را بظاهر بدوستی ولی بباطن به بد سرشتی آنقدر فشار میدهد که :

یکی دست بگرفت و بفشاردش
پی استخوانها بیازاردش

امّا فرهاد حتی چین بجبین نمی آورد :

نگشت ایچ فرهاد را روی زرد
نیامد برو رنگ پیدا ز درد (۹)

حالا بپردازیم به آئین نامه نگاری و تفصیل آن :

نامه‌ء دولتی را، چون میخواستند همراه فرستاده دهند، آن را دبیر یا نویسنده می نوشت. بظاهر رتبه‌ء دبیربالاتر از نویسنده بود . دبیر را معمولاً جهاندیده ، فرخ و خردمند میگوید :

دبیر جهاندیده را پیش خواند
بر آن پیشگاه بزرگی نشاند

دبیر مردی دانا و خردمند بود و گاهی مشاور شاه هم بود :

چو از پیش خسرو برون شد هجیر
سپهبد همی رای زد با دبیر

امّا دبیر گاهی میتوانست نویسنده هم باشد :

دبیر نویسنده را پیش خواند
سخن هرچه بایست با او براند

چنان برمی آید که چون شاه می خواست نامه بنویسد ، مطلب را با دبیر مطرح میکرد . دبیر پس از درک کامل مطلب آنرا بنویسنده دیکته میکرد . اگر خود خط زیبا داشت مینوشت . بنابراین کار نویسنده فقط زیبا نوشتن بود و رتبه‌ٔ وی با دبیر برابر نبود. چنانچه می بینیم گودرز نامه ای حاوی اسرار مهم به خسرو میفرستد و بعد ازانکه نوشته شد به نویسنده هشدار میدهد :

نویسنده‌ٔ نامه را خواند ، گفت
بر آورد خواهم سخن از نهفت
اگر در گشائی دو لب را زبند
زبان آورت بر سرت بر گزند (۱۰)

موادی که روی آن می نوشتند از جنس حریر سفید و معمولاً از محصولات چین بود :

بخرّاد برزین بفرمود شاه
که چینی حریر آر و مشک سیاه

و

یکی نامه‌ٔ بر حریر سفید
بدان اندرون چند بیم و امید (۱۱)

دوم قرطاس که معمولاً محصول ایران بود و ایرانیان بر آن مینوشتند :

بفرمود تا پیش او شد دبیر
ابا موبد موبدان اردشیر

بقرطاس بر نامهٔ خسروی
نویسنده بنوشت بر پهلوی

یا

وزان پس بیامد خرامان دبیر
بیاورد قُرطاس و مشک و عبیر

سوم پرند بر وزن هند ، از محصولات هند ، مثلاً نامهٔ رای هند به نوشین روان دربارهٔ فرستادن شطرنج :

بیاورد پس نامه ای بر پرند
نوشته به نوشین روان رای هند

چهارم پرنیان که بسیار ظریف و زیبا بود :

بفرمانش بر نامهٔ خسروان
به عنبر نوشتند ابر پرنیان

نامه را بامرکب سیاه آمیخته با مشک و عنبر مینوشتند و عبیر بر کاغذ می افشاندند. چون روابط سیاسی با کشورهای خارجی هم داشتند ، دبیران و نویسندگانی در دربار شاهی حضور داشتند که با زبانهای مختلف آشنا بودند . واژهء خط که بسا در شاهنامه دیده میشود هم بمعنی زبان و هم بمعنی خط میباشد . در شاهنامه چهار خط ذکر شده است :

۱ـ خط پیغوی:

بدادند آن نامه خسروی نبشته برو در خط پیغوی

پیغو از القاب شاهان یا سرفرازان روسیه بوده. اغلب بمعنی ترکی در شاهنامه که در ناحیهٔ آنسوی آمو (ماوراء النهر) بآن سخن میگفتند.

۲ـ خط پهلوی:

یکی نامه فرمود بر پهلوی
پسند آیدت چون ز من بشنوی (۱۲)

۳ـ خط چینی:

به چینی یکی نامه بد بر حریر
فرستاده بنهاد پیش دبیر (۱۳)

٤ـ خط هندی:

دلی شاد با نامهٔ شاه هند
نبشته به هندی خطی بر پرند

و مترجم نیز وجود داشته و در صورت لزوم احضارش میکردند:

سوی تو یکی نامه بُد بر پرند
نبشته چو من دیدم این خط هند
بخواندم یکی مرد هندی دبیر
سخن گوی و گوینده و یاد گیر (١٤)

نویسنده بایستی خطش بسیار زیبا باشد:

یکی نامه برسان ارژنگ چین
نبشتند و کردند چند آفرین (۱۵)

برای نوشتن خطی زیبا قلم رومی و حریر چینی بکار میبردند:

بفرمود تا پیش او شد دبیر
قلم خواست رومی و چینی حریر

گاهی نویسنده ای بسیار چیره دست و با هنر و ریز نویس بوده و بجای خامه کلك را بکار می برده است .باید یادآور شد که کلك اغلب برای کشیدن صورت و نقش بکار میرفته و آنرا مو قلم هم میگفتند:

نویسنده از کلك چون خامه کرد
سوی مادر روشنك نامه کرد (۱۶)

همیشه نامه را با نام خدا آغاز میکردند و یادآور قدرت خالق میشدند . بعداً به مخاطب آفرین میگفتند . اما بعد از پادشاهی گستاسپ که بدین زردشتی درآمد در سرنامه از اهورامزدا و زردشت و دین بهی و زند و اوستا هم ذکر میرود .

نامه را طومار مینوشتند. آن را در نوردیده مهر می کردند:

چو پرداخت از نامه دستور شاه
ز پیش همه مهتران سپاه
فرازش نوردید و کردش نشان
بدادش بدان پیر جادوستان (۱۷)

نامه را با مهر شاه مهر بند میگردند :

نهادند برنامه بر مهر شاه
وز ایوان او گیو بگزید راه (۱۸)

چو بر نامه بنهاد خسرو نگین
ستد گیو و بر شاه کرد آفرین (۱۹)

علاوه بر آن مهر شخصی پادشاه هم بود و آن را توقیع می گفتند :

چو آن نامه نزدیك قیصر رسید
نگاه کرد و توقیع پرویز دید (۲۰)

نامه بایستی از هر لحاظ شایسته باشد :

یکی نامه بنوشت خوب و هژیر
سوی نامور خسرو دین پذیر

یا

نبشتند نامه یکی شاهوار
سخنهای شایسته و آبدار

امّا اگر نامه ای فاقد شرایط لازم بود ، موجب نارضایتی میشد . مثلاً دربارهٔ نامه ای از ارجاسپ :

نه بنوشتنی بد نه بنمودنی
نه بر خواندنی بد نه اشنودنی (۲۱)

از این مختصری برمی آید که در ایران باستان آئین سفیری و ضوابط سیاستمداری بسیار روشن و شناخته شده بود و بسیاری از آن سنت های باستانی هم اکنون نیز در تاریخ این آئین باقیمانده و در سایر نقاط جهان نیز شرف

قبولیت پیدا کرده است .

حواشی:

۱ـ شاهنامه* فردوسی در ۷ جلد. چاپ شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۶۲ جلد ۵ ، ص. ۳٤

۲ ـ ایضاً ، جلد ۱ ، ص. ۲۷۲

۳ ـ ایضاً ، جلد ۱ ، ص. ۸۷

٤ ـ ایضاً ، جلد ٤ ، ص. ۱۸۸

۵ ـ ایضاً

٦ ـ ایضاً ، جلد ۲ ، ص. ۱۳۹

۷ ـ ایضاً ، جلد ٤ ، ص. ۵۲

۸ ـ ایضاً ، ارجاسپ به گستاسپ ، جلد ٤ ، ص. ۱۸۸

۹ ـ ایضاً ، جلد ۱ ، ص. ۲۷٤

۱۰ ـ ایضاً ، جلد ۳ ، ص. ۲٤٦ گودرز به خسرو

۱۱ ـ ایضاً

۱۲ ـ ایضاً ، جلد ٦ ، ص. ۸۵

۱۳ ـ ایضاً ، جلد ٦ ، ص. ۱٦٤

۱٤ ـ ایضاً ، خسرو به قباد . جلد ۷ ، ص. ۱۸٦

۱۵ ـ ایضاً ، گردیه به خسرو ، جلد ۷ ، ص. ۱۲۲

۱٦ ـ ایضاً ، سکندر به دلارای .

۱۷ ـ ایضاً ، ارجاسپ به گستاسپ . جلد ٤ ، ص. ۱۸۷

۱۸ ـ ایضاً ، خسرو بکاؤس بتوسط گیو. جلد ٤ ، ص. ۸۲

۱۹ ـ ایضاً ، کیخسرو برستم بتوسط گیو . جلد ۳ ، ص. ۱۷٦

۲۰ ـ ایضاً ، خسرو به قیصر روم . جلد ۷ ، ص. ۱٤۱

۲۱ ـ ایضاً ، جلد ٤ ، ص. ۱۹۱

ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی

بزبان پنجابی

دکتر ستیانند جاوا

زبان فارسی تقریباً یك هزار سال پیش وارد هند شده فرهنگ و ادبیات و علوم و فنون ایرانی را نیز به خود آورد.

از آن به بعد آنچنان روابط ادبی و فرهنگی بین هند و ایران استوار شد که در تاریخ جهان همتائی ندارد. از دورهٔ سلطنت غزنوی تا تقریباً صد و پنجاه سال پیش فارسی زبان درباری و اداری هند ماند. در نتیجه ادبا و فضلا و شعرا و وقایع نگاران و انشا پردازان و لغت نویسان و مترجمان بی شمار فارسی در هند بوجود آمدند. آثاربزرگ فارسی سروده و نوشتهٔ بزرگانی مانند فردوسی و سعدی و حافظ و عمرخیام و جامی و نظامی و جلال الدین رومی و امیر خسرو و عرفی شیرازی و ابوالفضل و فیضی و صائب و کلیم و بیدل و غالب و اقبال وغیرهم رابطهٔ روحانی و ادبی را با هند برقرار نگه داشته و دارد. فارسی تاثیر بزرگی حتی در زبانها و ادبیات مختلف هند

در این زمینه ترجمه آثار فارسی بزبانهای هندی دارد . در این زمینه ترجمه آثار فارسی بزبانهای هندی نقش مهمی ایفا کرده است . بیشتر آثار کلاسیک فارسی بزبان پنجابی هم ترجمه شده . ترجمهء گلستان و بوستان و سیاحت نامهء ابراهیم بیگ و کتابهای منظوم و یا منثور که قسمتی از کتابهای درسی مدارس و سایر موسسات تدریسی را تشکیل می نمود به زبان پنجابی برگردانده شد . در اینجا ترجمهء شاهنامه بزبان پنجابی معرفی میشود.

سنت ترجمه بعضی داستانهای مرغوب و محبوب شاهنامه مثل داستان بهرام و رستم و سهراب و بیژن و منیژه و داستانهای دیگر بزبان پنجابی از دیرباز در پنجاب رواج داشت. این داستانهای ترجمه شده که بیشتر منظوم بود از طرف شعرا بزبان عامه ترجمه می شد و بصورت جزوهای کوچك و ارزان قیمت انتشار می یافت و توسط فروشندگان دوره گرد در کوچه و بازار و خیابانها بفروش می رسید . قیمت هر جزوه در حدود نصف یا یك ریال بود جالب اینکه این نوع جزوه فروشان ابیات جزوه ها را بسبك و آهنگ مخصوصی بلند می خواندند و عجب اینکه تا غروب آفتاب تقریباً تمام جزوه ها بفروش می رفت. باین وسیله زنده دلان با ذوق پنجاب با آثار فارسی آشنا می شدند و بعضی از آنها داستانهای منظوم را حفظ می نمودند. این جزوه ها را بزبان عمومی "قصه" می گفتند یکی از این قصه سرایان "میان (میان یعنی آقا، جناب) امام بخش" از اهالی دهکدهء پاسیاں والا در بخش سیالکوت بود. او در سال

۱۷۷۸ میلادی متولد شد و در سال ۱۸٦۲ درگذشت . او حافظ قرآن بود و به کودکان قرآن خوانی یاد می داد . گذشته از ترجمه‌ٔ لیلی مجنون و آثار دیگر مثل گل صنوبر و بدیع الجمال و گلبدن داستان شاه بهرام را از شاهنامه گرفته بزبان سلیس پنجابی نوشت . قصه‌ٔ شاه بهرام بزبان پنجابی مورد پسند همه مردم بود و بیشتر در شب نشینی های روستائی پنجاب خوانده می شد .

همچنین مولوی احمد یار که در سال ۱۷٦۸ میلادی در مرالا واقع در بخش گجرات تولد یافت مثنوی های لیلی مجنون و یوسف زلیخا را با الهام از شاهنامه فردوسی بزبان پنجابی نوشت. وی در سال ۱۸٤۰میلادی بنا بدرخواست راجا گلاب سینگ به لاهور رفته شاهنامه‌ٔ سیك ها را بعنوان فتوحات خالصه بنظم پنجابی در آورد اما قبل از آنکه بدربار راجا رفته اثر خود را تقدیم‌نماید در سال ۱۸٤۵ میلادی درگذشت.

ترجمه‌ٔ پنجابی شاهنامه‌ٔ فردوسی به نثر است. دو دانشور باشتراك شاهنامه را ترجمه نموده اند . ترجمه تحت اللفظی است. یکی از آنها آقای رنجیت سینگ گیل و دوم آقای جنك سینگ است. آقای رنجیت سینگ گیل رئیس اسبق اداره‌ٔ زبان حکومت استان پنجاب است . او از دهه‌ٔ پنجم این قرن تا سالهای ٦۱ ـ ۱۹٦۰ رئیس اداره‌ٔ زبان بود . مرکز این اداره در شهر پتیاله بوده و می باشد.

آقای جنك سینگ بمدت چند سال دانشیار فارسی در

دانشکده‌ء مهندرا در شهر پتیاله بود و پس از آنکه بعلت کمبود دانشجوی فارسی، بخش فارسی در دانشکده‌ء مذکور تعطیل شد، آقای جنك سینگ دانشیار زبان پنجابی شد. چند سال پیش آقای رنجیت سینگ گیل درگذشت.

این ترجمه‌ء پنجابی در چهار جلد توسط اداره‌ء زبان حکومت استان پنجاب واقع در پتیاله بصورت مطلوبی از نظر چاپ و کاغذ و جلد انتشار یافته است.

جلد اوّل در سال ١٩٨٠میلادی با یك هزار و یك صد و هفتاد و دو صفحه انتشار یافت.

جلد دوم هم در سال ١٩٨٠م در هشت صد و چهل و هشت صفحه منتشر شد.

جلد سوم در سال ١٩٨٠م با یکهزار و شصت و سه صفحه و جلد چهارم در سال ١٩٨١م در یك هزار و نه صد و هشتاد و یك صفحه منتشر شدند.

بهای جلد اول سی و دو روپیه و شصت پیسه، و قیمت جلد دوم بیست و چهار روپیه و پنجاه و پنج پیسه، و قیمت جلد سوم بیست و نه روپیه و نود پیسه، و قیمت جلد چهارم سی و شش روپیه و هفتاد و پنج پیسه می باشد.

این اطلاعات راجع به چاپ و صفحات ترجمه‌ء شاهنامه در فهرست کتاب های اداره‌ء زبان حکومت استان پنجاب پتیاله در شماره های ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤ و ١٣٥ قید است.و در صفحه های ١٤ و ١٥ تحت عنوان ادبیات جهانی قرار دارد.

مترجمان پنجابی شاهنامه از شخصیت های برجسته

ادبیات فارسی و پنجابی نیستند. زبان ترجمه ساده و سلیس است اما زحمات فراوانی که در کار ترجمه باین بزرگی متحمل شده و اهتمامی که برای انجام این کار ورزیده و پنجابی زبانان را با اثر بزرگ فردوسی آشنا ساخته اند مستحق تقدیر است و نمایانگر علاقه زیادشان به شاهنامه می باشد.

رباعیات

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

مقصود ز جمله آفرینش ماییم
در چشم خرد جوهر بینش ماییم
این دایرهٔ جهان چو انگشتریی ست
بی هیچ شکی نقش نگینش ماییم

آنرا که وقوفست بر اسرار جهان
شادی و غم جهان برو شد یکسان
چون نیک و بد جهان همه خواهد شد
خواهی همه درد باش و خواهی درمان

(عمر خیام)

اهداف و برنامه های

فرهنگستان ادب و زبان فارسی

با خبر شدیم که شورای عالی انقلاب فرهنگی ایران در دویست و نهمین نشست خود اساسنامه* فرهنگستان زبان و ادب فارسی را به تصویب نهایی رساند.

نظر به اهمیت این مصوبه در شکل گیری و ماندگاری زبان و ادب فارسی متن کامل اساسنامه*شورای عالی انقلاب فرهنگی را جهت اطلاع خواندگان گرامی فصل نامه ارائه مینمائیم.

مقدمه:

نظر به اینکه زبان فارسی زبان دوم عالم اسلام و کلید بخش عظیمی از ذخایر ارزشمند علمی و ادبی تمدن اسلامی و خود از ارکان هویت فرهنگی ملت ایران است و با توجه به اینکه بنا بر اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران زبان مذکور زبان رسمی و مشترک ملت ایران است، شورای عالی انقلاب فرهنگی به منظور حفظ سلامت و تقویت و گسترش این زبان و تجهیز آن برای بر آوردن

نیازهای روز افزون فرهنگی و علمی و فنی و رفع تشتت و ایجاد هماهنگی در فعالیتهای مراکز فرهنگی و پژوهشی در حوزهٔ زبان و ادب فارسی و سازمان دادن به تبادل گسترده و پربار تجربه در زمینهٔ تحقیقات و مطالعات در این حوزه و صرفه جویی در نیرو و هزینه و استفادهٔ صحیح از کار شناسان و پژوهشگران و ایجاد مرجعی معتبر و برخوردار از وجهه و حیثیت جهانی در ایران اساسنامهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی را بدین شرح تهیه و تصویب کرده است و تمهید مقدمات تأسیس آن را به وزارت فرهنگ و آموزش عالی محول می کند.

اهداف :

ماده ۱ ـ اهداف فرهنگستان زبان و ادب فارسی عبارت است از:

۱ ـ حفظ قوت و اصالت زبان فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی ایران و زبان دوم عالم اسلام و حامل معارف و فرهنگ اسلامی.

۲ ـ پروردن زبانی مهذب و رسا برای بیان اندیشه های علمی و ادبی و ایجاد انس با مآثر و معارف تاریخی در نسل کنونی و نسلهای آینده.

۳ ـ رواج زبان و ادب فارسی و گسترش حوزه و قلمرو آن در داخل و خارج از کشور.

٤ ـ ایجاد نشاط و بالندگی در زبان فارسی به تناسب

مقتضیات زمان و زندگی و پیشرفت علوم و فنون بشری با حفظ اصالت آن.

ماده ۳ ـ فرهنگستان شورایی خواهد داشت مرکب از اعضاء پیوسته و وابسته. اعضاء پیوسته‌ی آن حداقل پانزده و حداکثر بیست و پنج تن خواهند بود. در بدو تاسیس فرهنگستان، شورای عالی انقلاب فرهنگی پانزده تن از محققان و ادبا و صاحب نظران برجسته‌ی زبان و ادب فارسی را که علاقه‌ی خود را به این زبان وادب به ثبوت رسانده و به نظام جمهوری اسلامی وفادار باشند، انتخاب و جهت صدور حکم عضویت به ریاست جمهوری معرفی می کند.

ماده ٤ ـ شورای فرهنگستان پس از تشکیل می تواند تا ده تن دیگر را که واجد شرایط مذکور در ماده ۳ باشند انتخاب و جهت صدور حکم به ریاست جمهوری معرفی کند.

ماده ٥ ـ عضویت در فرهنگستان مادام العمر است و هر گاه تعداد اعضای پیوسته از حداقل تعیین شده کمتر شود، شورای فرهنگستان موظف است اعضای جدید را با رعایت شرایط عضویت انتخاب و جهت صدور حکم به ریاست جمهوری معرفی کند.

تبصره : فرهنگستان می تواند در موارد استثنایی عضویت عضو یا اعضایی را به دلیل سلب صلاحیت اخلاقی با حداقل ۲/۳ آراء کل اعضاء و موافقت رئیس جمهوری لغو کند.

ماده ٦ ـ شورای فرهنگستان می تواند به تشخیص خود

از میان محققان و ادبا و دانشمندان و خادمان زبان و ادب فارسی چه در ایران و چه در خارج از کشور کسانی را به عنوان اعضای وابسته انتخاب کند.

تبصره: انتخاب عضو پیوسته یا وابسته‌ٔ فرهنگستان باید حداقل با دو سوم آراء اعضای پیوسته انجام گیرد.

ماده ۷ ـ ریاست عالیه فرهنگستان با رئیس جمهور است.

ماده ۸ ـ فرهنگستان زبان و ادب فارسی که عالی ترین مرجع سیاستگذاری و رسیدگی به مسائل زبان و ادب فارسی است، سازمانی است مستقل و از لحاظ اداری و استخدامی تابع مقررات عمومی مراکز و موسسات تحقیقاتی کشور. آیین نامه‌ٔ داخلی فرهنگستان را نیز شورای فرهنگستان تهیه خواهد کرد و به تصویب ریاست عالیه خواهد رساند.

ماده ۹ ـ دبیر خانه‌ٔ فرهنگستان زبان و ادب در وزارت فرهنگ و آموزش عالی مستقر خواهد بود.

وظایف:

ماده ۲ ـ وظایف فرهنگستان عبارت است از:

۱ ـ سازمان دادن و تمشیت فعالیتهای ناظر به حفظ میراث زبانی و ادبی فارسی.

۲ ـ تاسیس واحدهای واژه سازی و واژه گزینی و سازمان دادن واحدهای مشابه در مراکز دانشگاهی و دیگر سازمانهای

علمی و فرهنگی و هماهنگ ساختن فعالیتهای آنان از راه تعاطی تجارب.

۳ - نظارت بر واژه سازی و معادل یابی در ترجمه از زبانهای دیگر به زبان فارسی و تعیین معیارهای لازم برای حفظ و تقویت بنیه‌ٔ زبان فارسی در برخورد با مفاهیم و اصطلاحات جدید.

٤ - کمک به معرفی و نشر میراث زبانی و ادبی فارسی به صورت اصیل و معتبر.

۵ - اهتمام در حفظ فرهنگهای محلی و مردمی و جمع آوری و ضبط و نشر امثال و حکم و کلیهٔ اعلام و اصطلاحات فارسی در همهٔ زمینه ها و بهره برداری از آنها برای پرورش و تقویت زبان و ادب فارسی.

٦ - سازمان دادن تبادل تجربه ها و دستاوردهای مراکز پژوهشی در حوزهٔ زبان و ادب فارسی و تأمین موجبات بهره برداری صحیح از این تجربه ها.

۷ - بهره برداری صحیح از زبانهای محلی (در داخل و خارج از ایران) به منظور تقویت و تجهیز این زبان و غنی ساختن و گستردن دامنهٔ کار کرد آن.

۸ - معرفی محققان و ادبا و خدمتگزاران زبان و ادب فارسی و حمایت از نشر آثار ایشان و کمک به تأمین وسایل فعالیت علمی و فرهنگی آنان و فراهم آوردن موجبات تقدیر از خدماتشان.

۹ - بررسی و تصویب نتایج فعالیتهای مراکز پژوهشی

و فرهنگی که برای تهذیب و اصلاح یا توسعه و تقویت زبان فارسی مفید شمرده میشوند و ابلاغ و توصیه‌ٔ کاربرد آنها به مؤسسات علمی و فرهنگی و سازمانها و نهادهای عمومی.

ماده ۱۰ ـ رئیس فرهنگستان را شورای فرهنگستان از میان اعضاء خود برای مدت پنج سال انتخاب و برای تایید و صدور حکم به ریاست عالیه معرفی خواهد کرد. انتخاب مجدد رئیس فرهنگستان بلا مانع است.

ماده ۱۱ ـ دبیر فرهنگستان را وزیر فرهنگ و آموزش عالی با توافق رئیس فرهنگستان انتخاب و با حکم خود به این سمت منصوب خواهد کرد.

ماده ۱۲ ـ وظایف رئیس فرهنگستان عبارت خواهد بود از:

۱ ـ تهیه‌ٔ طرح تشکیلات داخلی فرهنگستان و طرحهای پژوهشی و علمی و انتشاراتی و ارائه آنها به شورای فرهنگستان جهت تصویب.

۲ ـ پیشنهاد بودجه و حسابهای سالانه به شورای فرهنگستان.

۳ ـ پیشنهاد عضویت فرهنگستان درمجامع بین المللی به شورای فرهنگستان و پی گیری آن با رعایت مقررات و قوانین کشور.

٤ ـ انتصاب روسای گروههای علمی و پژوهشی.

۵ ـ پی گیری و نظارت بر حسن اجرای تصمیمات شورای فرهنگستان.

۶ ـ دعوت از اعضاء شورای فرهنگستان برای تشکیل جلسات.

ماده ۱۳ ـ وظایف دبیر فرهنگستان که زیر نظر رئیس فرهنگستان انجام خواهد شد، عبارت است از:

۱ ـ اداره، کلیه، امور دبیر خانه اعم از اداری و مالی.

۲ ـ تامین کارکنان مورد نیاز فرهنگستان.

۳ ـ انجام دادن سایر اموری که از طرف فرهنگستان به وی محول می شود.

ماده ۱۴ ـ بودجه فرهنگستان همه ساله از طرف شورای فرهنگستان به وزارت فرهنگ و آ. ؍زش عالی پیشنهاد می شود و پس از تصویب قانونی از طریق این وزارتخانه در اختیار فرهنگستان گذاشته می شود.

ماده ۱۵ ـ این اساسنامه در پانزده ماده و ۲ تبصره در جلسات ۲۰۸ مورخ ۶۸/۱۱/۱۰ و ۲۰۹ مورخ ۶۸/۱۱/۲۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسیده است.

آسمان قلب من

روزی آسمان قلب من
باوجود یأس و حسرتی که از هر سو مرا احاطه کرده
و خوشبختی را پس ابر نومیدی نهان داشته است
شاهد چهرهٔ فروزان آفتاب درخشان خواهد شد

امیدوارم روزی فرا رسد و گردونهٔ هفت اسپ
یکباره ظلمت شب را شکافته
ناله و شیون باد شبانگاهی را خاموش ساخته
چشمهای مارا بار دیگر به جمال چهرهٔ تابناک آفتاب
روشن سازد

می دانم روزی فرا خواهد رسید که
باوجود حرمان و نومیدی که گستاخانه دامن گیر شده است
خورشید آرمانِ ما جسورانه بر کشتزارها
و قایقهای جرم گرفته و نیمه شکستهٔ ساحل، نور افکند
و آسمان قلب من از لمعات مهر تابان فروزان گردد

مرگ ماه

لختی درنگ نما تا صدای نالهٔ باد شبانگاهی را
که از خرابه روستا می آید
و صدای لرزهٔ نخلستان را
و شیونِ کبوتر را که از برج بلند بر می خیزد، بشنوم

شاید فریاد شب تار است که در مرگ ماه بر سینه می زند

بلی ماه مرده است
و آسمان کفنی از چادر را که از تار و پود ابر سیاه بافته
بر جسد بی جان او بر کشیده است
و یک جهان سوگوار در ماتم آن ماه اشک می ریزد
و باد شبانگهی فریاد می کشد

اینک بمن دست نزنید، جراحت قلب من مرهم پذیر نیست
خدارا دمی سکوت ...... و سخن از دل ریش من بشنو
ضجّه ای که از اعماق یاس و حسرت بر می خیزد
نمی توان آن را غرق بوسه ساخت

چگونه می توان وضع اسفناك خود و این جهان سوگوار را
توصیف کرد
اکنون که جان جانانم، آن ماه فروزانم، از میان رفته است

....

این ترجمه‌ٔ دو شعر از انگلیسی به فارسی برای خوانندگان گرامی چاپ گردیده است. این اشعار که "آسمان قلب من" از اشیس سانیال و دیگر "مرگ ماه" از پریمندرا میترا میباشد، را جناب آقای دکتر ریاض احمد شیروانی بفارسی برگردانده است. دکتر شیروانی مدتها در سفارتهای هند در افغانستان و ایران بعنوان مترجم فارسی خدمات شایانی را انجام داده است. ایشان در آخرین سمت خود در ایران بعنوان کنسول در سفارت هند خدمت کرده و سپس بازنشسته شده است. امیدواریم که این تراجم شعرهای انگلیسی به فارسی مورد پسند خوانندگان گرامی قرار خواهد گرفت.

شعر آهنگ گرم بیداریست

غزلی همچو آب باید گفت
• شعر شیرین ناب باید گفت
خانه آباد گر ندانی شعر
از چه بیت خراب باید گفت
تاکه ملک جهان بپیماید
غزل آفتاب باید گفت
تا در حشر به شام تیره شبان
از غم ماهتاب باید گفت
شعر آهنگ گرم بیداری ست
از چه رو شعر خواب باید گفت
لاجرم آنچه گفته ای روزی
با خدایت جواب باید گفت
تا کجا در سفینهٔ غزلت
شعر بهر شراب باید گفت
چند باید به زلف یار آویخت
چند از پیچ و تاب باید گفت
تا تو گویی دعا و خلق آمین
سخن مستجاب باید گفت

علی موسوی گرمارودی

نگاه

نگاه آینه میگفت:
به من چو می نگری از چه روی می گریی؟
بر آمد از دلم آهی
که روی روشن او
تیره شد
مکدّر شد
به دست خویش ستردم ز روی آینه آه
نگاه آینه خندید

علی موسوی گرمارودی

مهر علی(ع)

تا زدم دست به دامان تولای علی
جلوه در دیده کند پرتو سیمای علی
باشد از میکده هم راه سوی حضرت دوست
روشن از دل شود از نور تجلای علی
باش دمساز علی در دل تنهائی شب
تا به گوش دل خود بشنوی آوای علی
مست جام ازلی بیخبر از خویشتن است
نازم آن را که شود مست زصهبای علی
من و سرمستی و در میکده پیمانه زدن
گر که ساقی دهدم باده زمینای علی
تا توانی است مرا، گرد جهان می گردم
به تولای علی ، بادیه پیمای علی
خوش در آئینه، دل جلوه کند طلعت او
پای تا سر شده ام محو تماشای علی
طوطیان را شکر آورده ام از پارس به هند
این من و شعر من و عشق چو دریای علی
چو "مهین" دولت فقرم به جهان ارزانی است
دارم این سلطنت از همت والای علی

....

شعر بالا توسط خانم دکتر مهیندخت معتمدی، از بانوان دانشمند اهل سخن ایران بمناسبت مراسم میلاد حضرت علی علیه السّلام چند ساعتی قبل از مجلس جشن که به همین مناسبت در خانه' فرهنگ جمهوری ایران در دهلی نو برگزار میشد بروز شنبه ۱۴ بهمن ۱۳۶۹ (3.2.1991) سروده شده است.

غزل

بیکسی را کعبهٔ مقصود می دانیم ما
خضر را شمشیر زهر آلود می دانیم ما

هستی مطلق بود از خودنمائی بی نیاز
هرچه آید در نظر نابود می دانیم ما

نیست مارا وحشتی از بر گریزان حواس
این زیان ها را سراسر سود می دانیم ما

بار منّت بر نمی تابد دل آزادگان
ترک احسان را ز مردم جود می دانیم ما

حق بدست ماست گر چشم از جهان پوشیده ایم
آسمان را خانهٔ پر دود می دانیم ما

با دل بی آرزوی خویش می بازیم عشق
رتبهٔ این آتش بیدود می دانیم ما

حلقهٔ در از درون خانه باشد بی خبر
دیده های باز را مسدود می دانیم ما

دعوی هستی درین میدان دلیل نیستی است
هر که فانی می شود موجود می دانیم ما

در شبستان رضا تیغ زبان شکوه نیست
شمع ناحق کشته را خشنود می دانیم ما

در دل هرکس که صائب آه درد آلود نیست
بی تکلّف مجمر بی عود می دانیم ما

صائب تبریزی

قانون خوش نویسی

خوش نویسی تاریخ قدیمی و طولانی دارد. ایرانیها برای ترویج و حفظ هنر خطّی مساعی جدّی را بخرج داده اند. معتقدیم که هنر خوش نویسی آن هنر دقیق و ظریف است که از یك سو همقدم با ذوق و عشق و از سوی دیگر دمساز دانش و خرد است و هنرمند با این دو، در راه فضیلت و کمال و درجات عالی انسانی گام میگذارد. نتیجهٔ همین نظر است که کتابها و رسائل متعددی دربارهٔ هنر خوشنویسی و قواعد آن بفارسی در ایران و هند نوشته شده است. بعضی از خوشنویسان هم کتابهایی دربارهٔ نتائج کار خود را در این ضمن به نثر و نظم فارسی مرقوم نموده اند.

اهمیت خوشنویسی حتی در زمان ما هم شناخته شده است و در این ضمن آنچه مهاتما گاندهی، رهبر روحانی و سیاسی هند، دراین مورد نوشته است، برای روشن ساختن این موضوع کفایت میکند. او مینویسد:

نمیدانم از کجا این فکر به مغز من راه یافت
که داشتن خط خوب قسمت مهم تحصیل نیست

و تا زمانی که به انگلستان رفتم این تصور در من قوی بود، امّا سالها بعد بخصوص در آفریقای جنوبی وقتی که خط قشنگ وکلای دادگستری و جوانانی را که در خود افریقا متولد شده و درس خوانده اند ، دیدم ، از خود خجالت کشیدم و برای چنین غفلتی توبه کردم. فهمیدم کـه خـط بد را بعنوان تعلیمـات و تحصیلات ناقص تلقی میکنند. بعدها سعی کردم خطّم را خوب کنم ولی دیگر دیر شده بود. هیچ وقت نتوانستم آن غفلت جوانی را جبران کنم. هر زن و مرد جوانی باید از این بلائی که بسر من آمد سر مشق بگیرند و بدانند خط خوب قسمت مهم تحصیلات است. اکنون معتقدم باید بکودکان اوّل نقاشی آموخت، بعد فن تحریر و بهتر است کودك حروف الفبا را چون سایر اشیاء مثل گل و پرندگان وغیره از طریق مشاهده بیاموزد و بشناسد و زمانی به او خط تعلیم دهند که قادر باشد تصویر اشیاء را بکشد. در این وقت است که میتواند قشنگ و خوش خط بنویسد."

(مأخوذ از: "سرگذشت مهاتما گاندی" ترجمه بفارسی از مسعود برزین، تیرماه ۱۳۳۵هـ ش ،ص:۱۲).

در اینجا رساله ای مختصر بنام "قانون خوشنویسی" بچاپ رسانده میشود. عبدالاحد رابط ابن محمّد فایق این

رساله را درباره‌ٔ قواعد خوشنویسی و آداب آن بنثر آمیخته با نظم بحیطه‌ٔ تحریر آورده است. او در هنر خوشنویسی شاگرد حافظ محمّد ابراهیم ابن حافظ نورالله است که استاد فرمانروای اوده نواب آصف الدوله بهادر (متوفی: ۱۷۹۷/۱۲۱۲) بود. عبدالاحد رابط این رساله را "بطرز" خاص "برای طالبان این فن" نوشته. همچنین برای "پاس خاطر احبّاً" مطالب رساله را اول بنثر و بعداً بنظم آورده است. زبان و بیان نویسنده در این رساله سلیس و ساده است. محتوای رساله نشان میدهد که نویسنده با تاریخ خوشنویسی آشنایی داشت و بنابراین قادر شد که باین نتیجه‌ٔ اساسی برسد که در تاریخ هنر خوشنویسی حایز اهمیتی بسزا میباشد.

> از حرف شین منقوط اوستادان سلف چند حروف برآورده بودند. فی زماننا سردفتر خوشنویسان روزگار، نسخ ساز خط خوش خطان ذوالاقتدار، یادگار اساتذه‌ٔ سلف، فخر اوستادان خلف یعنی حافظ محمّد ابراهیم دام اسمه از حرف مذکوره همه‌ٔ حرف مفردات برآوردند."

عکس نسخه‌ٔ خطی "قانون خوشنویسی" در کتابخانه‌ٔ خانه‌ٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو مضبوط است و کندن لال خیرآبادی آنرا در لکهنو در دوم شوال ۱۲۶۹هـ بتقاضای مرزا قاسم بیگ و برای میرزا مسیتا بیگ

کتابت کرده است. باید عرض کرد که این رساله به خط نستعلیق استنساخ شده و در مورد خود قواعد خط نستعلیق است. قند پارسی توسط کامپیوتر چاپ میشود و خط آن نسخ است. بنابر این بعضی نکاتی که نویسنده میخواست به قارئین رساله درباره‌ٔ آداب خوشنویسی بعضی حروف توضیح بدهد، بنابر خط نسخ این مجله، روشن نشده است. بازهم امید داریم که اصل مطلب نویسنده برای خوانندگان گرامی واضح خواهد شد.

شریف حسین قاسمی

قانون خوش نویسی

بسم الله الرحمن الرحیم

فاتحه‌ٔ کلام اهل کلام (۱) : **مقتضی حمد خوش نویسی است** که خامه‌ٔ ندرت نگار قدرتش به ترکیب **کاف و نون همه** مفردات موجودات از دایره‌ٔ **بیضاوی فلك تا نقطه‌ٔ بسیط** زمین بر صفحه‌ٔ هستی ثبت فرمود. بیت:

صانع بی عیب ز علّت بری   **نور فزای قمر و مشتری**

(ص:۲) و خاتمه‌ٔ مرام اهل مرام منحصر **بمحمدت محمودی** است که بیدستیاری قلم بر صفحات **صحایف آسمانی از**

الف آدم تا میم مسیح خط نسخ رقم نمود. بیت :

احمد و محمود و محمد بنام   صاحب معراج علیه السلام

امّا بعد میگوید بنده‌ء هیچ میرز عبدالاحد رابط ابن محمّد فایق که محبت دلی بنص شناس قلم خفی و جلی شیخ نظیر حمید مدتی به تلمیذ جناب کمالات انتساب حافظ محمّد ابراهیم ولد حافظ نورالله استاد نواب آصف الدوله بهادر نورالله مرقده که در فن خوش نویسی (ص:۳) سکه بنام ایشان است، مستفید مانده، در فن مذکور استعدادی بهم رسانید. بسبب رسوخیت شاگردی که از این داعی بالخیر هم میداشت، مستدعی آن شد که اگر قواعد خوش نویسی بطرز خاص حواله‌ء زبان قلم نمایند برای طالبان این فن فایده‌ء معتد به متصور است. از آنجا که پاس خاطر احبّاً واجب و لازمست، بنابراین من فقیر حقیر قواعد مذکوره را اولاً در رشته‌ء نثر و ثانیاً در سلك نظم در آوردم ، تا اکثر طبایع که مناسبت باشعار دارند حفظ نمایند و ثانیاً (ص: ٤) شکل هر حرف مع قاعده‌ء آن نوشتم تا (به) هیچ نهج در ادراك آن دقتیْ باقی نماند (۲) و مسمّیٰ باسم "قانون خوش نویسی ساختم. از رمز شناسان این فن امید قوی که اگر سهوی و خطائی رفته باشد اغماض نظر فرمایند.

مقدمه:

بدانـــــکه خـــــوش نویسی فنـــــی ایست (۳) شـــــریف و منزلتیست لطیف. حضرت رسالت پناهی "الخطّ نصف

العلم" (٤) ارشاد نموده ، و جناب ولایت مآب "علیکم بحسن الخط و هو مفاتیح الرزق و صحبت الملوك و السلاطین" (٥) (کذا) فرمود. بعضی نادانان دانا نما (ص:٥) بمصوری و نقاشی محمول میکنند. اگر همچنین می بود جناب رسالت پناه حکم باطفال قریش بنابر آموختن خط نمی فرمودند و جناب امیرالمومنین خود به نفس نفیس درین فن اقدام نمی نمود. حکما(ی) ما سبق اوّل تحصیل خوش خطی میساختند. بعد از آن بتحصیل دیگر علوم می پرداختند. پس اهل علم را از خط گریز نیست و فاضل ترین خطوط، خط نستعلیق است. هرچند از هفت خط مشهوره خـــارج است، لیکن آن اصـــل و اینها فرع و واضع اصـل نستعلیق بنص شناس قلـم خفی و جلی مولانا میر علی(٦) است رحمة‌الله علیه (ص: ٦) که از نسخ و تعلیق وضع نموده تلسیم نام گذاشت. چون قصـّه* میر علی و بشارت فیض اشارت امیرالمومنین علی علیه السلام در عالم رویا شهرتی تمام دارد لهذا راقم آثم درین باب کوته قلمی مناسب وقت دانسته بدیگر مدعا می پردازد.

پوشیده نماند که علت غائی از خوش نویسی فقط کشیدن شکل حروف نیست (٧) بلکه در کشیدن شکل حروف رعایت ادا نمودن دقایق و قواعد که واضع این فن مرعی داشته و این حاصل نمی شود الاّ به تعلیم اوستاد کامل و یا مطالعه* رسایل این فن و چنانکه در تحصیل علم رسائی ذهن و نیروی عقل از واجبات است، در این فن نیز تا دقایق آن را

بوجه احسن دریافته همچنان تحریر نماید.

(ص: ۷) فصل:

بدانکه اوّل خوش نویسی تراشیدن قلم است. باید که قلم را بمقدار گلوی قلم پیمایش نموده از طرف تراشد تا در نوشتن بر نگردد و قط را قدری مایل بکجی دهد تا نزاکت حروف بخوبی حاصل شود و هر دو پرّهٔ قلم برابر باشد که از هر طرف که ملاحظه کرده شود یکسان بنظر آید.

فایده:

مبتدی را باید که در ابتدای مشق قلم را بسیار جلی نماید تا حسن و قبح حروف بالکل بدریافت رسد و دستش قوت گیرد و از قلم خفی عیوب خط مخفی میماند و نیز در مشق میباید که بنابر حصول قوت دست ملاحظه قواعد بنماید. مدات و کشش هرقدر که خواهد کشد. هرچند در خوشنویسی قلم خوب واجب و لازم است (ص:۸) لیکن نزد این هیچ میرز اولی آنکه مقید این معنی نباید شد تا در صحبت ملوک و سلاطین حرج کلی رو ندهد و در وقت نوشتن بیک زانو نشیند و تا کشیدن حرف حبس یعنی بند دم بنماید و بغلها را تنگ دارد که کشاد نشود و منجمله بست و هشت حروف مفرده مبسوطه بست و یک حرف به نوشتن می آید زیرا که تای فوقانی و تای مثلثه حکم بای موحده و حای حطی و خای معجمه حکم جیم و ضاد معجمه حکم صاد مهمله و

غین معجمه حکم عین مهمله میدارد و نیز لحاظ باید داشت که هنگام تحریر سر هر حرف برابر واقع شود که اگر خطی بر آنها کشیده شود سر هر حرف بخط آید تا سطر کج نگردد و حروف از کرسی خود نیفتد. دیگر نویسنده را باید که از وقت عصر تا نماز مغرب قلم نگیرد (ص:۹) که موجب نقصان بینائی چشم است. باقی هر وقت که خواهد نویسد.

فصل در بیان قواعد مفردات:

باید که الف مکتوبی راست و یکسان باشد و درازی‌اش (۸) از سه نقطه نگذرد و حرکات همزه بطریق رمز و ایما ازو ظاهر باشد که اگر معکوس ملاحظه کرده شود همان صورت الف جلوه ظهور گیرد. بیت:

بود طول الف سه نطقه ای یار
ولی حرکات همـزه هم پدیـدار
بدانسان گر کنی معکوس او را
همانصورت به بیند چشم بینا

بدین شکل 

حرف البا: باید که از الف فرق یك نقطه گذاشته بکشد و گردنش باریك از نوك قلم بمقدار یك نقطه و تنش بدرازی نه نقطه باشد و نیز بعضی به هفت و بعضی به یازده نقطه (ص:۱۰) حکم نموده اند. فی زماننا مروج قـول اخیـر است

و ثای فوقانی و ثای مثلثه همین حکم دارد. بیت:

بود باریك و یك نقطه سر با
به نه نقطه دراز و طول امّا
دگر کردندهم اهل درایت
نه هفت یازده نقطه کنایت
ز دانایان این فن هم پس از با
همین حکم است حرف تا و ثا را

بدین شکل 

حرف الجیم: باید که سر جیم یك و نیم نقطه باشد و گردنش باریك بمقدار سه نقطه مایل بکجی و در خط کشیدن نقصانی بدایره نرسد و دایره اش مثل بیضهٔ مرغ بود و گنجایش پنج نقطه داشته باشد و نون ازو بظهور آید و حای حطی و خای معجمه همین حکم دارد:

بباید نیم و یك نقطه سر جیم
(ص:۱۱) بود دورش بدور بیضه ترقیم
بگنجد درمیانش نقطه پنج
بر آید حرف نون هم ای رقم سنج
بمقدار سه نقطه گردن او
خم و باریك اندك چو سر مو
دگر دو حرف ما بعدش و آن
نه از وی بیش و نی کم هر دو یکسان

بدین شکل 

حرف الدال: باید که حرف دال چنان باشد که های هوز و رای مهمله ازو بظهور آید و وصلش یك نقطه و حرف راست.

بیت:

پس آنکه چون در آبی(۹) بر سر دال
رقم کن بر سر را نقطــه فی الحال

بدین شکل ﺪ

حرف الرا: باید که حرف را دو نقطه باشد مایل به راستی.

بیت:

بود دو نقطه حرف را بصورت
همین حکم است از باب کتابت

(ص:۱۲) بدین شکل ﺮ ، ﺮ باید نوشت.

حرف الذال : پوشیده نماند که واضع این فن درمیان دال مهمله و ذال معجمه و رای مهمله و زای معجمه هیچ فرقی نداشته ، یك حکم کرد . امّا استادان خلف درمیان حروف مذکوره بنابر تمیز، فرقی بر آورده اند و آن اینست که دال مهمله یك نیم (۱۰) نقطه باشد و حرف رای مهمله و های هوز ازو بظهور آید و ذال معجمه یك نقطه باشد و حرف زای معجمه ازان بر آید و رای مهمله از دو نقطه مایل به راستی و رای مهمله از دو نیم نقطه مایل بکجی جلوهٔ ظهور گیرد.

بیت :

یکی رمـزی ز من بشنو بتحقیق
که اول اوستــاد نسـخ و تعلیــق

نمـوده حکــم دال و ذال یکســــان
همـــان حکمش به را و زا روان دان
ولـــی کــردند اوستـــادان مـــاهـــر
میان جمله آنهـــا فـــرق ظاهـــر
(ص:۱۲) یك و هم نیم نقطه دال کردند
دگر(۱۱) یك نقطـــه حکم ذال کـــردند
به قول شان دو نقطه حـــرف را شد
دو هم نیـــم نقطـــه حـــرف زا شـــد

بدین شکل ز باید نوشت.

حرف الزا: باید که حرف زای معجمه دو نیم نقطه مایل به کجی باشد و نیز صورت طایری پدید آید، بیت:

دو و هم نیم نقطه ساز را را
که گردد صورت طایر هویدا

بدین شکل ز

حرف السین: دندانه اوّل سر سین مهمله یك نقطه و دندانه دومی یك نقطه و قدری کشاده باید و گردنش بمقدار سه نقطه مایل بخمی و دایره اش بشکل بیضه به گنجایش پنج نقطه باشد. بیت:

بـــود دنـــدان ســـین ای مـــرد دانا
بقـــدر نقطـــه در چشـــم بینا

(ص:۱٤) دگر دندانه اش زانگونه باید
که از اوّل دگـــر افـــزون نماید
بمقـــدار سه نقطـــه گردنش ســـاز
به شکل بیضـــه دور او بـــه پرداز

بدین شکل 

حرف الشین : باید که کشش شین معجمه بمقدار **هفت** یا نه نقطه باشد و اوّل طول قدری مایل به کجی پست و بلند چنانکه اگر از پستی سه نقطه نوشته، خط کشیده شود ، مقابل بلندی افتد و همچنین از طرف بلندی و بالایش اگر خطی کشیده شود ، تشبیه کمان نداف پیدا کند. بیت:

شود حد کشش در شین منقـوط
بقـدر هفت یا نـه نقطـه مربـوط
بلند و پست ماند سه نقطـه وار
همان دورش به شکل دیگر ادوار

بدین شکل 

(ص:۱۵) مخفی نماند که از حرف شین منقوط اوستادان سلف چند حروف برآورده بودند. فی زماننا سر دفتر خوشنویسان روزگار، نسخ ساز خط خوشخطان ذوالاقتدار، یادگار اساتذهٔ سلف، فخر اوستادان خلف یعنی حافظ محمّد ابراهیم دام اسمه از حرف مذکوره همهٔ حرف مفردات برآوردند. بیت:

همـــه اهل قلــم در عهــد پیشین
بر آوردند حــرف چنــد از شــین
مگـر اوستــاد دوران کان یــگانه
بنــام حــافـظ آمــد در زمــانه
ز حرف شین بر آورده همـــه حـرف
بنحوی کس نکرد این قاعده صرف

بدین شکل (؟) باید نگاشت.

حرف الصاد: سر صاد آنچنان باشد که از وی سر صاد دیگر میتوان ساخت و نیز حکم ضاد معجمه همین است، (ص: ۱۶)
بیت:

سر صاد از قلم باید چنان ساخت
که از وی صاد دیگر میتوان ساخت

بدین شکل 

حرف الطا: الف طا بمقدار دو نقطه کشاده باشد و دامنش مقدار یك نقطه از الف جدا و مــابعد آن سر صــاد و سفیدی باندازهٔ تخم تربز (۱۲) و همین حکم ظای معجمه. بیت:

بود طا یك الف دیگر سرصاد
بقدر نقطه دامن میتــوان داد

بدین شکل 

حرف العین: سر عین مهمله یك نقطه و خطی باریك مایل بکجی باشد و سر صاد پدید آید و حرف جیم ازو جلوهٔ ظهور

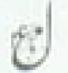
گیرد و تشبیه بدهان گشاده شیر دارد و همین حکم غین معجمه است. بیت:

دهـــان باز شیـــر آمـــد ســـر عـین

خطـی باریك و یك نقطه است مابین

(ص:۱۷) اگر خواهی سر صـاد از سر آن

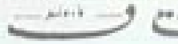
شــود با جیــم حاصــل ای سخنــدان

بدین شکل 

حرف الفا: سر فا یك نقطه مدور است و بای موحده. بیت:

مـدور نقطــه آمد ســر فــا

دگر باقی همه شد صورت با

بدین شکل 

حرف القاف: سر قاف یك نقطه مدور بطریق فا و باقی حرف نون باید که در مدوری چنان باشد که تشبیه سم اسپ داشته باشد. بیت:

سر قاف است همرنگ سر فا

دگــر گردید هم نون آشکـارا

بدین شکل 

حرف الکاف: از ترکیب الف با بای موحده و یك مرکز بالایش بمقدار چهار نقطه یا پنج نقطه حرف کاف مرکب میشود (ص:۱۸). بیت:

چو بر حـرف الـف بـا را در آری
دگر مـرکز ببـالایش گـذاری
بقدر چار نقطـه طـول یا پنـج
نمایی (۱۳) مرکزش را ای سخن سنج
نماید جلوه حـرف کاف بی شـک
ازین قانون نشد بسیـار و اندک

بدین شکل 

دیگر کاف خورد که اندر شکم کاف تازی مینویسند، مرکب است از الف و با و های مهمله که نقطه باشد و از مرکز و از حروف بست و هشت خارجست. بیت:

ز کاف چو زدی پرسی چه از مـا
مرکب بـا الف کـن نقطه بـه را
دگر بگذار مـرکز بـر سـر او
که گـردد جلوه فرما پیکـراو

بدین شکل 

حرف اللام: حرف لام از الف پنج نقطه و نون مرکب است (ص:۱۹). بیت:

کنم اکنـون ز حـرف لام تقـریـر
که چـون آرند اوستـادان بتحریـر
الـف بایـد بقـدر نقطـه پنـج
نه پس آنکه نون نماید جلوه بی رنج

بدین شکل 

حرف المیم: سر حرف میم یك نقطه و گردنش دو نقطه و الفش پنج نقطه باشد و از دامن میم صورت لام بر آید و یك نقطه علیحده ماند. بیت:

ز یك نقطه سر میم است پیدا
دو نقطه گردن او شد هویدا
الف شد دامن اولیك زانسان
که حرف لام ازو گردد نمایان

بدین شکل 

حرف النّون: سرحرف نون دو نقطه و دور دو نقطه و دامن دو نقطه باشد و بعضی نوشته اند که سر نون (ص:٢٠) بقدر دو نقطه و دایره اش بگنجایش پنج نقطه بود و حرف جیم بر آید. بیت:

شد از شش نقطه حرف نون نمایان
بود دو گردن و دو تن دو دامان
بدامانش گذاری گر سر جیم
بچشم آید بعینه پیکر جیم

بدین شکل 

حرف الواو: سرحرف واو یك نقطه مدور مانند فا است دیگر حرف رای معجمه. بیت:

سر واو از مدور نقطه باید
بزای معجمه پیوند شاید

بدین شکل وو

حرف الها: سرهای مهمله یك نقطه و باقی از نوك قلم مدور

و بیاضش بقدر یك نقطه باشد. بیت:

سرها نقطه آمد مدور

ز نوك خامه کن چون حلقه* در

(ص:۲۱) بیاضی درمیان حلقه او ،

بقدر نقطه بسیار است نیکو

بدین شکل ﻬ

دیگر های دو چشمی هر چند از حروف تهجی مرقومة الصدر خارج است، لیکن چون خوشنویسان نوشته اند و قواعد آن برآورده ، بنابر این تحریر قواعدش نیز مناسب حال دید. باید که های دو چشمی چنان باشد که از سر اوّل نقط هی و از سر دیگر یای تحتانی و از چشمه اوّل سر صاد و از چشمه* دیگر سر طا برآید و بعضی برآنند که از هر دو چشمه دو های مهمله ظاهر شود و باقی مانند کشش سین منقوط بمقدار هفت یا نه نقطه و خطّی باریك باشد. بیت:

بود های دو چشمی آنکه او را

ز یك سر هی برآید و ز دیگر یا

ز هر دوچشمه صاد و طا برآید

مد سین و خطی باریك شاید

(ص:۲۲) ولی گفتند بعضی اوستادان

که از هر چشمه ها گردد نمایان

بدین شکل 

حرف لام الف: لام الف دو الف است از اوّل دوم قدری کوتاه و یك نقطه جلی درمیان هر دو بیاضش بقدر یك الف و از

حروف تهجی خارج. بیت:

بنای لام الف از دو الف ساز
یکی طول و دگر کوتاه پرداز
میان هر دو یک نقطه جلی آر
الف واری بیاضش را نگهدار

بدین شکل 

حرف الهمزه: همزه خطی است منحنی و نزد بعضی دو نقطه بقلم خفی و از حروف مذکوره خارج. بیت:

بود همزه خطی باریک و خم دار
بقول آمده دو نقطه مقدار

بدین شکل ء

حرف الیا: سریای تحتانی بقدر سه نقطه (ص:۲۳) باید که دال معکوس خوانده شود و مقدار یک نقطه گردنش که یک دل راست، بنظر آید و یای دیگر پدید آید و دایره اش از دیگر دوایر خورد باشد. بیت:

دو دال آمد سر یا وقت ارقام
یکی چپ دیگری شد راست انجام
سر و گردن بباید انچنان ساخت
که حرف یای دیگر میتوان ساخت
ز ادوار حروف دایره دار
تو دورش را بقدر خورد بشمار

بدین شکل 

بدانکه یای معکوس همین یای تحتانی است حرف

اختلاف شکل و نامست. اول سر زای معجمه و دیگر یای موحده باشد و باید که بیاضش بقدر یك نقطه باشد که سر عین مهمله ازو بظهور آید. بیت:

اگر خواهی نویسی یای معکوس
(ص:۲٤) دو حرف معجمه میساز مانوس
یکی شد حرف زا و دیگری با
سر عین از خمش گردد هویدا

بدین شکل 

بحمدالله ز کلك نکته پرداز
شد آخر جلوه فرما شاهد راز
ز فن خوش نویسی حرف راندم
بتعریفش همه گوهر فشاندم
شنیدم هرچه ز استادان این فن
بنظم و نثر گشتم رابطش من
بطرز خاص گفتم این قواعد
رسد تا خوش نویسان را فواید
ز الطاف خدا امید وارم
که این نسخه شود مقبول عالم

تمت تمام شد هذا الکتاب مسمی به قانون خوشنویسی بخط بی ربط بنده کندن لال باشنده* خیر آباد فی الشهر لکهنو ۱۲٦۹هجری المقدس، (ص:۲۵) تاریخ دوم شهر شوال بر طبق فرمایش جناب مرزا صاحب مظهر فیض وجود مرزا قاسم بیگ صاحب داروغه* سرکار نواب ملکه زمانیه صاحبه،

بپاس خاطر دریا مقاطر، صاحب زاده* بلند اقبال میرزا مسیتا بیگ صاحب که آثار علم و هنر از طرز نشست او پیدا و رقوم خاتم فنون و قابلیت از خطوط لوح ناصیه اش هویدا بود، سمت تحریر یافت. ایزد جهان آفرین توفیق خواندن و نوشتن رفیق نماید و به عمر طبیعی رساند. فقط عهد جلوس شاهنشاه عادل، شاه سلطان عالم پادشاه غازی خلدالله ملکه و سلطنته.

حواشی:

۱ - ترجمه: آغاز کلام اهل کلام.

۲ - اصل: باقیماند.

۳ - اصل: فنیی است.

۴ - ترجمه: خط (خوشنویسی) نصف علم است.

۵ - ترجمه: لازم است برای شما که خط خوب داشته باشید. خط خوب باب رزق را باز میکند و به حضور سلاطین میرساند.

۶ - میرعلی تبریزی (متوفی: ۸۵۰/۱۴۴۶) که هم رساله ای در اصول خط نوشته.

۷ - اصل: حروفست.

۸ - اصل: درازیش.

۹ - اصل: درآی.

۱۰ - اصل: یکیم.

۱۱ - اصل: دیگر.

۱۲ - یعنی هندوانه.

۱۳ - اصل: نمای.

اخبار فرهنگی و ادبی

○ مراسم مجلل برای بزرگداشت استاد معروف و محقق برجسته‌ٔ هند پرفسور سیّد امیر حسن عابدی و تقدیر از خدمات شایسته‌ٔ ایشان به زبان و ادبیات فارسی از طرف بخش فارسی دانشگاه دهلی و انجمن فارسی دهلی در روز سه شنبه ۱۳ نوامبر ۱۹۹۰ میلادی برگزار گردید. جناب آقای دکتر شنکر دیال شرما معاون محترم رئیس جمهوری هند دراین مراسم شرکت فرمودند و "عابدی نامه" را که مشتمل است بر مقـــالاتی از دانشمندان بزرگ هنـــد و ایـــران و افغانستان و بخش فارسی دانشگاه دهلی آنرا بچاپ رسانـده است، رسم اجـرا نمودنـد. بعضی از دوستـــان و همکاران و شاگردان جناب آقای پرفسور عابدی درباره‌ٔ شخصیت و مقام والای ایشان در زمینه‌ٔ تحقیقات اظهار نظر کردند. حق اینست که استاد عابدی نه تنها زندگانی خود را برای پیشبرد زبان و ادبیات فارسی در هند وقف کردند بلکه سهم بزرگتر ایشان در این زمینه تربیت شاگردانی است که مثل ایشان با صمیمیت و بی غرضی مشغول پیشبرد هدف شان هستند. باید اقرار کنیم که بعد

از استقلال هند استاد عابدی مطالعات فارسی را در دانشگاههای هند سر و سامان مناسبی دادند و با کار و کوشش علمی و تحقیقی خود نشان دادند که زبان فارسی نه تنها برای ما هندیها زبان بیگانه نیست بلکه این زبانی است که با فرهنگی غنی وارد هند شده و طول قرنها که فارسی در هند زبان رسمی و علمی و ادبی بوده در جنبه های مختلف اجتماعی هندی ریشه گرفته است. اگر بخواهیم به گونه ای درست و معتبر هند را دوران قرون وسطی ترسیم کنیم، ممکن نیست از زبان فارسی چشم بپوشیم، زیراکه منابع و مراجع مربوطه بیشتر به فارسی هستند و تا کنون در مراکز مختلف علمی و فرهنگی در هند و خارج از هند نگهداری میشوند. هدف اصلی کارهای تحقیقی استاد عابدی این است که منابع فرهنگی و ادبی که جنبه های گوناگون زندگانی اجتماعی هند را بیان می کنند و تا کنون شناخته نشده اند، باید چاپ گردند تا هم میهنان ما بتوانند اهمیت زبان فارسی و ادب آن را بنحو بهتری بشناسند. علاوه بر معاون محترم رئیس جمهوری هند، آقای مظفر حسین برنی، رئیس کمیسیون اقلیتهای هند، پرفسور کوتاری، رئیس افتخاری دانشگاه جواهرلعل نهرو، پرفسور مونس رضا، رئیس اسبق دانشگاه دهلی، سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای ابراهیم رحیم پور، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای سیّدمحمّدحسن شاهنگیان، پرفسور

محمّدامین، رئیس جامعهٔ همدرد و جناب آقای حکیم عبدالحمید موسس دانشگاه همدرد در این مراسم شرکت فرمودند و از مساعی خسته ناپذیر استاد عابدی تقدیر نمودند. بیش از سیصد نفر استاد از دانشگاههای مختلف دهلی و شخصیتهای برجسته از خود شهر دهلی در این مراسم حضور داشتند.

امید است که دوستان و همکاران و شاگردان استاد عابدی از این شخصیت بزرگ جهان فارسی الهام گرفته ، نهضت او را که هدفش پیشبرد زبان و ادبیات فارسی در هند است، ادامه دهند تا شمع فارسی در هند همیشه گوشه های مختلف زندگانی اجتماعی هند را منور سازد. حقیقت این است که هند همواره به فارسی و ادبیاتش برای افهام و تفهیم درست روحیهٔ حقیقی زندگانی اجتماعی، اقتصادی، ادبی، سیاسی، تاریخی وغیره نیاز خواهد داشت. از خدای متعال خواستاریم فرصتی و توفیقی بدهد که استاد عابدی با سلامتی و توجه و صمیمیت مرسوم خود خدمات شایانی به تحقیقات فارسی را ادامه دهند و در اثر مساعی ایشان مطالعات زبان و ادبیات فارسی رونق بیش از پیش گیرد.

○ سی و پنجمین کنگرهٔ شرق شناسان هند از ۱۶ نوامبر تا ۱۸ نوامبر ۱۹۹۰ در دانشگاه گروکل (استان اتراپرادش) تشکیل گردید. بیشتر از یکهزار نفر دانشمند و استاد شرق شناس از سراسر هند و خارج از هند در این کنفرانس سه

روزه شرکت کردند.

مطالعات فارسی و عربی یکی از قسمتهای این کنفرانس میباشد. در این کنفرانس علاوه بر تعداد زیادی استادان و دانشمندان فارسی از هند، دانشمند ایرانی جناب آقای دکتر رضا مصطفوی هم شرکت داشتند. استادان و دانشمندانی که در این کنفرانس مقالاتی ارائه دارند عبارتنداز:

پرفسور امیر حسن عابدی: شاه فاتح، دکتر رضا مصطفوی: سهم ادبیات معاصر در تعلیم و تربیت، پرفسور سیّد سلیمان اشرف (عربی): ترجمه های عربی باگوت گیتا، دکتر شریف حسین قاسمی: احمد بهبهانی، دانشمند ممتاز قرن نوزدهم، دکتر ادریس احمد: سعادت یارخان رنگین، خانم دکتر سیده بلقیس فاطمه حسینی: معرفی مثنوی صحن چمن از مفتی محمد عباس، خانم دکتر قمر غفار: نظامی گنجوی، خانم دکتر نرگس جهان: عدم خشونت در ادبیات فارسی، دکتر چندرا شیکر: مثنوی نه سپهر، خانم دکتر ریحانه خاتون: بررسی انتقادی سراج اللغات، آقای اختر کاظمی: نگاهی به شخصیت علی اکبر دهخدا، دکتر محمود فیاض: اثر به چاپ نرسیده» باقر خان نجم الثانی، دکتر زاهد علی: تاریخچه» سخنان مشایخ در هند، آقای سعید دهلوی: احوال و آثار ارادت خان واضح، آقای بی.ک. سینها: نگاهی به ترجمه» راماین به فارسی.

این اولین باری بود که دانشمندی از ایران در این

کنفرانس شرکت می کرد و از طرف مقامات کنفرانس مورد استقبال پُرشوری قرار گرفت. امید است که در آینده هم دانشمندان و استادان فارسی از کشورهای دیگر در این کنفرانس که هر دو سال یکبار برپا میگردد، شرکت خواهند کرد و در نتیجه به اعتبار بخش فارسی این کنفرانس افزوده خواهد شد.

○ در جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه، دهلی نو، از ۲۳ نوامبر تا ۱۲ دسامبر ۱۹۹۰میلادی یك دورهٔ سه هفته ای باز آموزی زبان و ادبیات فارسی برگزار گردید. این برنامه در این دانشگاه معروف هند بسرپرستی کمیسیون اعانهٔ دانشگاهی (Uni-versity Grants Commission) تشکیل داده شد. استادان و معلّمان متعددی از دانشگاهها و دبیرستانهای مختلف هند در این دورهٔ باز آموزی شرکت جستند. همچنین استادان ارشد از دانشگاههای مختلف سخنرانیهایی دربارهٔ موضوعات گوناگون زبان و ادبیات فارسی ایراد کردند.

هدف این برنامه آشنایی استادان فارسی در هند با جنبه های مختلف زبان و ادبیات فارسی و مساعی جدید برای تحقیق در زبان و ادبیات فارسی و تدریس آن بسبك مدرن بود.

جناب آقای ابراهیم رحیم پور سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران برنامهٔ باز آموزی را در روز جمعه ۲۳ نوامبر ۱۹۹۰م در تالار کنفرانس جامعه ملیهٔ اسلامیهٔ افتتاح

فرمودند. رئیس جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه جناب آقای ظهور قاسم، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای سیّد محمّد حسن شاهنگیان، سرپرست خانهٔ فرهنگ، جناب آقای نورمحمدان نیز در این مراسم حضور داشتند.

جناب آقای ابراهیم رحیم پور طی سخنرانی خود به مقامات جامعهٔ ملّیه و استادان فارسی که در این مراسم شرکت کرده بودند، اطمینان دادند که دولت جمهوری اسلامی ایران همیشه آماده هر نوع همکاری برای ترویج و گسترش زبان فارسی در هند میباشد.

رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای سیّد محمّد حسن شاهنگیان در این مراسم اظهار نمودند که برگزاری این دوره در جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه بسرپرستی کمیسیون اعانهٔ دانشگاهی هند برای دوستداران فارسی در سراسر جهان باعث خوشوقتی است زیرا که این برنامه تصدیق میکند که زبان فارسی هنوز در این کشور اهیمت خودرا از دست نداده و مقامات ارشد دولتی که در زمینهٔ تحصیلات عالی برنامه ریزی میکنند، به رابطه این زبان و ادبیاتش با جامعهٔ امروزی هند اذعان دارند.

آنهایی که در این دورهٔ سه هفته ای باز آموزی دربارهٔ موضوعات مختلف سخنرانی و درس داشتند عبارتنداز:

استاد سیّد امیر حسن عابدی، جناب آقای سیّد محمّد

حسن شاهنگیان، پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی، پرفسور محمّد صدیق، دکتر شریف حسین قاسمی، دکتر محمّد اسلم خان، پرفسور شعیب اعظمی، دکتر مهدی خواجه پیری وغیره.

شرکت کنندگان این دورهٔ باز آموزی از کتابخانه های سه دانشگاه در دهلی و موزهٔ ملّی و خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو دیدن کردند. در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برنامهٔ فیلم ایرانی و شامی بافتخار ایشان ترتیب داده شد. لازم به تذکر است که خانهٔ فرهنگ ایران ترتیبی داده بود که هر روز بعد از کلاسها فیلمهای ایرانی در خود اطاق درس نشان داده شود که باعث تشویق و دلگرمی استادان بود.

○ در دهلی نو در نزدیکی دروازهٔ هند (اینديا گیت) نمایشگاه کتاب برای کودکان از یکم دسامبر تا ۱۰ دسامبر ۱۹۹۰ ترتیب داده شد. تقریباً چهل سازمان کتابفروشی و ناشر کتاب در این نمایشگاه شرکت کردند و آثار چاپی خودشان را به نمایش گذاشتند. غرفهٔ خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در این نمایشگاه مورد توجهٔ زیاد بازدید کنندگان قرار گرفت و تعداد زیادی کودك از این غرفه دیدن کردند.

○ بمناسبت سمینار بزرگداشت فردوسی نمایشگاه آثار

خطّی و چاپی فردوسی در موزه• ملّی هند در روز یکشنبه ۹ دسامبر ۱۹۹۰م برگزار گردید. سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو جناب آقای ابراهیم رحیم پور این نمایشگاه را رسماً افتتاح فرمودند. در این نمایشگاه که تا پانزده روز ادامه پیدا کرد، بست و دو نسخه• خطّی زیبا و دارای اهمیت تاریخی و تعدادی از شاهنامه• چاپی به معرض نمایش گزارده شد. در اینجا اظهار این حقیقت لازم بنظر میرسد که تعداد زیادی نسخ خطّی شاهنامه در کتابخانه• شرق شناسی هند و دیگر گوشه و کنار این کشور نگهداری میشود. نسخ خطّی شاهنامه که در موزه• ملّی وجود دارند نشانگر علاقمندی هندیها است به این اثر فوق العاده مهم فردوسی.

○ سمینار سه روزه ای درباره• "شارحین غالب و آثارش در زبانهای دیگر" در ایوان غالب از ١٤ تا ١٦ دسامبر ۱۹۹۰م تشکیل گردید. رئیس جمهوری اسبق هند جناب آقای گیانی ذیل سینگ این سمینار را افتتاح کردند. باید یاد آور شد که غالب شاعر و نویسنده• معروف فارسی و اردو میباشد که در قرن نوزدهم میلادی میزیسته است. وی در هند محبوبیت زیادی بعنوان شاعر اردو زبان کسب نموده است، امّا میگوید:

فارسی بین تا ببینی نقشهای رنگ رنگ
بگذر از مجموعه• اردو که بی رنگ من است

دانشمندانی از هند و پاکستان در این سمینار شرکت کردند و مقاله های تحقیقی درباره‌ٔ جنبه های مختلف موضوع این سمینار ارائه نمودند. بحثهائی جانبی پیرامون مقالات نه تنها بر کیفیت سمینار افزود بلکه در حقیقت متممی شد بـرای موضـوع سمینـار. علاوه بر دانشمنـدان و استادان از سراسر هند و پاکستان رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای محمّد حسن شاهنگیان همراه با جناب آقای کریمیان معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و آقای علی موسوی گرمارودی مشاور وزارت خارجه‌ٔ ایران که برای شرکت در سمینار بزرگداشت فردوسی به هند تشریف آورده بودند، نیز در این سمینار شرکت فرمودند. همچنین جناب آقای سیّد سبط حسن رضوی مدیر مجلّه‌ٔ دانش که بدعوت خانه‌ٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران به دهلی نو آمده بودند، در سمینار غالب شرکت کردند و ریاست یکی از جلسات این سمینار را بعهده داشتند.

○ بمناسبت بزرگداشت هزاره‌ٔ تدوین شاهنامه، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران سمینار دو روزه ای را در دهلی نو از ۱۷ دسامبر تا ۱۸ دسامبر ۱۹۹۰م برگزار کرد. معاون رئیس جمهوری هند جناب آقای دکتر شنکر دیال شرما سمینار مذکور را افتتاح کردند. وی در ضمن اظهارات خود اهمیت شاهنامه در تاریخ اجتماعی ایران را متذکر

شده فرمودند که روابط هند و ایران، چنانکه همهٔ ما مستحضر هستیم، بسیار قدیمی است و هند به مناسبات بین دو کشور اهمیت میدهد و امید داریم که این روابط ناگسستنی نه تنها برقرار بماند بلکه بیش از پیش مستحکم تر و گسترده تر شود. سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران جناب آقای ابراهیم رحیم پور، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای سیّد محمّد حسن شاهنگیان و مقامات ارشد دیگر از سفارت جمهوری اسلامی ایران در هند، جناب آقای علی موسوی گرمارودی مشاور وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران و جناب آقای کریمیان معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران در این مراسم گشایشی سمینار حضور داشتند. جناب آقای سیّد مظفّر حسین برنی، رئیس کمیسیون اقلیتهای هند، ریاست این جلسه را بعهده داشت. نمایشگاه آثار چاپی و خطّی فردوسی هم در روز گشایش سمینار مذکور در محوطهٔ خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو ترتیب داده شد. معاون رئیس جمهوری هند این نمایشگاه را هم افتتاح فرمودند و تعداد زیادی از حضار گرامی بعد از مراسم افتتاحیه از این نمایشگاه دیدن کردند و از کار و کوشش ایرانیها و هندیها برای چاپ شاهنامه، اثر جاودانهٔ فردوسی، تقدیر نمودند.

بعد از مراسم افتتاحیه استادان و دانشمندان ایرانی که بویژه برای شرکت در این سمینار به هند تشریف آورده

بودند و نیز استادان هندی مقالاتی دربارهٔ موضوعات مختلف زندگانی حکیم ابوالقاسم فردوسی و شاهنامه به حضار گرامی تقدیم نمودند.

پرفسور سیّد امیر حسن عابدی (دانشگاه دهلی): پیرامون شاهنامه و هند، پرفسور شعیب اعظمی (جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه، دهلی نو) : دربارهٔ فردوسی و علاّمه شبلی نعمانی، پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی (دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلی نو) : راجع به شاهنامه و راماین دکتر شریف حسین قاسمی (دانشگاه دهلی) : در مورد تاریخچهٔ پیدایش شطرنج در شاهنامه و اهمیت تاریخی آن، دکتر محمّد یونس جعفری (دانشکدهٔ ذاکر حسین، دهلی) : دربارهٔ واژه های هندی در شاهنامهٔ فردوسی، دکتر ک. ن. پاندیتا (کشمیر) : پیرامون آئین سفیری و ضوابط سیاستمداری در شاهنامه، پرفسور محمّد صدّیق (پتنا) : دربارهٔ تشبیه و استعاره در شاهنامهٔ فردوسی، دکتر محمّد اسلم خان (دانشگاه دهلی) : راجع به انسان بینی در مبانی اعتقادی فردوسی، دکتر سیّد انوار احمد (دانشگاه پتنا) : دربارهٔ توصیف مظاهر طبیعت و مسایل بشر در شعر فردوسی، دکتر سیّد سبط حسن رضوی (اسلام آباد) : در مورد اخلاق رستمی، خانم دکتر آصفه زمانی (لکهنو) : راجع به نگاهی کوتاه به تحقیق و تفحّص پرفسور حافظ محمود شیرانی درباره فردوسی و شاهنامهٔ او، آقای پشتوتن فرامرزپیر (بمبئی): در پیرامون شکوه سبک فردوسی در شاهنامه، دکتر

آصف نعیم (کشمیر): در مورد داستان رستم و سهراب بعنوان تراژدی، دکتر شمیم الحق صدّیقی (دانشکده‌ٔ ذاکر حسین، دهلی) دربارهٔ فردوس فردوسی، خانم دکتر سیّده بلقیس فاطمه حسینی (دانشگاه دهلی): در مورد فردوسی نوساز بشریت، پرفسور وارث کرمانی (دانشگاه اسلامی علیگره): دربارهٔ فردوسی، بزرگترین شاعر فارسی، خانم دکتر قمر غفّار (جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه): راجع به رستم و افراسیاب در شاهنامهٔ فردوسی، خانم دکتر نرگس جهان (دانشگاه دهلی): دربارهٔ زن در شاهنامه و دکتر چندرا شیکر (دانشگاه دهلی): دربارهٔ فردوسی، پیامبر انسانیت مقاله هایی در این سمینار قرأت کردند و بحثهایی نیز راجع به مقالات ارائه شده بعمل آمد.

علاوه بر این جناب آقای علی موسوی گرمارودی سخنرانی شیوا و تحقیقی دربارهٔ شاعری و سخنوری فردوسی ایراد فرمودند و همچنین اهمیت شاهنامه در جامعهٔ امروزی را مورد بررسی قرار دادند. جناب آقای کریمیان در یکی از جلسات این سمینار دربارهٔ شاهنامه و فردوسی سخن گفتند که موجب توجهٔ حضار گرامی قرار گرفت. باید یادآور شد که بعضی از مقالات ارائه شده در این سمینار در این شماره قند پارسی بچاپ رسیده است.

در جلسهٔ اختتامیه این سمینار دو روزه جناب آقای پرفسور مونس رضا، رئیس اسبق دانشگاه دهلی و رئیس شورای تحقیقات امور اجتماعی هند که همراه با دانشمندان

و استادان متعددی شرکت داشتند بعنوان رئیس این جلسه درباره‌ٔ شاهنامه و بویژه داستان رستم و سهراب سخن گفتند. سمینار مذکور با اظهارات جامع رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای سیّد محمّد حسن شاهنگیان درباره‌ٔ شاهنامه فردوسی و تشکر از شرکت کنندگان در این سمینار بپایان رسید.

○ سیزدهمین کنگره‌ٔ استادان فارسی سراسر هند از ۲۳ تا ۲۵ فوریه‌ٔ سال ۱۹۹۱م در دانشگاه ویشوا بارتی، شانتی نکیتن (بنگال) برگزار گردید. استادان فارسی دانشگاههای مختلف هند در این کنگره شرکت کردند ولی بخاطر بی نظمی در برنامه های قطارها و نزدیك بودن امتحانات سالیانه در بیشتر دانشگاههای هند، تعداد استادانی که دراین کنگره شرکت جست، در مقایسه به سالهای گذشته ، زیاد نبود. باعث خوشوقتی است که امسال استادان و دانشمندان محترم زیادی از ایران در این کنگره شرکت کردند و هیجده نفر از آنها در جلسات مختلف این کنگره مقاله های تحقیقی خودرا ارائه نموده به اعتبار این کنگره افزودند.

جلسه‌ٔ گشایشی کنگره در عصر ۲۳ فوریه ۱۹۹۱م در تاگورباوان (منزل تاگور) بریاست جناب آقای پرفسور شعیب اعظمی، رئیس انجمن استادان فارسی سراسر هند برپا گردید. رئیس دانشگاه ویشوا بارتی جناب آقای

پرفسور داس گپتا سیزدهمین کنگره‌ٔ استادان فارسی را افتتاح کردند و در طی سخنرانی خود باین مناسبت تاریخچه‌ٔ مختصری از سهم دانشگاه ویشوا بارتی در پیشبردِ مطالعات زبان و ادبیات فارسی را ارائه نمودند. معاون رئیس دانشگاه ویشوا بارتی آقای لاهیری اظهار داشته که گروه فارسی، عربی و مطالعات اسلامی همراه باخود دانشگاه تأسیس شده بود و حتی استادان معروفی از ایران مانند استاد پور داؤد در این گروه خدمات شایانی را انجام داده اند. وی گفت: رابندرا نات تاگور مؤسس دانشگاه مذکور، معتقد بود که در دانشگاه همه زبانها و تاریخ مذاهب مختلف باید درس داده شود. در نتیجه‌ٔ این عقیده‌ٔ تاگور چون این دانشگاه در سال ۱۹۲۷-۲۸م تأسیس شد، گروه عربی و فارسی و مطالعات اسلامی هم شروع بکار کرد و تاکنون کتابهای مختلف و اساسی از طرف این گروه بچاپ رسیده است.

سرپرست انجمن استادان فارسی و استاد نامدار و محقق شهیر زبان و ادبیات فارسی جناب آقای پرفسور سید امیر حسن عابدی نیز برای حضار سخنرانی کردند. پرفسور شعیب اعظمی، رئیس این کنگره، طی سخنرانی خود سهم بنگال به پیشبردِ زبان و ادب فارسی در هند را بیان کرد و به روابط تاگور با ایران و خانواده‌ٔ تاگور با زبان و ادب فارسی اشاره نمود.

لازم بتذکر است که رابندرا نات تاگور نویسنده

و شاعر و فیلسوف و نمایشنامه نویس نامدار هند که برنده‌ٔ جایزه‌ٔ نوبل هم بوده، این دانشگاه را تاسیس نموده بود. در این دانشگاه بیشتر کلاسها در زیر درختها و یا مکانهای بدون سقف برگزار میگردد. تاگور به ایران علاقه‌ٔ خاصی داشت. او به ایران هم رفته و در آنجا مورد استقبال شایانی قرار گرفته بود. مدارک و اسنادی که مربوط به بازدید تاگور از ایران و عکس العمل عموم مردم ایران از این بازدید میباشند، در آرشیو این دانشگاه ضبط میباشند و بمناسبت کنگره‌ٔ استادان فارسی در نمایشگاهی بمعرض نمایش قرار گرفته بود.

باید یادآور شد که خانواده‌ٔ تاگور به زبان و ادب و فرهنگ فارسی علاقه‌ٔ خاصی داشت. پدرش مهاریشی دیوبندرا نات تاکر موسوم به مولوی زبردست، حافظ حافظ شیرازی بوده و از دیوان حافظ مرتب فال میگرفت و حتی پدر بزرگوارش هم با زبان و ادب فارسی نه تنها آشنائی زیادی داشت بلکه عاشق و حامی این زبان بوده. تاگور در چنین محیط فارسی دوستی دیده بجهان گشود و در آغوشی پرورش یافت که رنگ و بوئی از آن فرهنگ داشت که نتیجه‌ٔ هم آهنگی و امتزاج فرهنگهای قدیمی ایران و هند بود. طبیعی بود که تاگور در اثر این اوضاع به ایران و زبان و ادب و فرهنگ آن علاقمند گردد. بنابر همین همبستگی موسس این دانشگاه با زبان و ادب فارسی و فرهنگ مشترک هند که فرهنگ فارسی در تشکیل آن نقش مهمی را

ایفا کرده است، انتخاب این دانشگاه برای برگزاری سیزدهمین کنگرهٔ استادان فارسی سراسر هند بسیار مناسب بود.

انجمن استادان فارسی سراسرهند هر سال جایزهٔ استاد ممتاز را به یکی از استادان باز نشستهٔ ممتاز فارسی اعطا میکند. امسال جناب پرفسور محمّد صدّیق، استاد باز نشستهٔ زبان و ادب فارسی دانشگاه پتنا (بهار) به دریافت این جایزه نایل آمد و رئیس دانشگاه ویشوا بارتی این جایزه را به استاد محمّد صدّیق اعطا کرد.

در نشست بعد از جلسهٔ افتتاحیه معاون وزیر خارجهٔ ایران جناب آقای عباس ملکی، سفیر جمهوریهٔ اسلامی ایران در هند جناب آقای ابراهیم رحیم پور، رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران جناب آقای سیّد محمّد حسن شاهنگیان و رئیس هیئت استادان فارسی ایران جناب استاد سیّد جعفر شهیدی سخنرانی کردند.

معاون وزیر خارجهٔ ایران جناب آقای عباس ملکی دربارهٔ همکاری و نزدیک شدن استادان فارسی هند و ایران اظهار خوشوقتی کردند. ایشان فرمودند که در جمهوری اسلامی ایران شورای گسترش زبان فارسی وجود دارد. شورای مذکور توجهٔ زیادی به ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی در کشورهای دیگر، مخصوصاً در آسیا و آن هم در هند مبذول میدارد.

سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای

ابراهیم رحیم پور طی سخنرانی خود اظهار داشتند که آمدن تعداد زیادی از استادان فارسی از ایران برای شرکت در سیزدهمین کنگرهٔ استادان فارسی در بنگال معنی اش اینست که قند پارسی باری دیگر به بنگاله آمده است. جناب آقای سفیر افزودند که راه برای ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی در هند سنگلاخ است ولی باهمکاری و مساعی صمیمی و جدّی در این مورد، میتوانیم هر مانعی را که در این راه بوجود می آید از بین میبریم. دولت جمهوری اسلامی ایران همواره سعی میکند که با استادان فارسی در هند همکاری کند و تا حدّی که ممکن است برای ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی تسهیلات لازم را فراهم نماید.

رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند جناب آقای سیّد محمّد حسن شاهنگیان در ضمن سخنرانی خود بمناسبت سیزدهمین کنگرهٔ استادان فارسی فرمودند که رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران آماده است هر نوع کمکی که استادان فارسی برای کار و کوشش خودشان پیرامون گسترش زبان و ادب فارسی لازم می دانند، فراهم کند. جناب آقای شاهنگیان خلاصهٔ مساعی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در طی یکسال گذشته را ذکر نموده فرمودند که در نظر است تا تاریخ مفصل زبان و ادب فارسی در هند تالیف گردد. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران هر سال دورهٔ پانزده روزهٔ بازآموزی فارسی را برای استادان فارسی هندی برگزار میکند.

استادانی از ایران در این دوره با استادان فارسی هند تماس نزدیک پیدا کرده در زمینهٔ درس و تدریس فارسی آنها را راهنمایی میکنند. اخیراً بورس های تحصیلی هم برای استادن فارسی هند ترتیب داده شده است و الحمدلله پنج نفر استاد فارسی برای این بورسها انتخاب و دو نفر تحت این برنامه حتی عازم ایران شده اند. رایزنی فرهنگی اخیراً فصل نامه ای بنام "قند پارسی" را بچاپ رسانده و دومین شمارهٔ آن انشاءالله بزودی بدست استادان و خوانندگان گرامی خواهد رسید. سعی می شود که اشکالاتی که در مورد دست یابی کتب درسی فارسی که استادان فارسی هند روبروی آن هستند، بزودی مرتفع شود.

استاد محترم سیّد جعفر شهیدی اعلام فرمودند که انجمن بین المللی استادان فارسی در ایران تشکیل گردیده است و همهٔ استادان فارسی در هند باید آماده باشند که در اولین اجلاسیهٔ این انجمن که قرار است در سال ۱۹۹۲ در ایران برگزار گردد، شرکت کنند. استاد شهیدی از استادان هندی خواستار شدند که در زمینه های مختلف با استادان فارسی ایران تماس نزدیکی داشته باشند و در بعضی جنبه های تدریسی همکاری کنند. استاد محترم لغت نامهٔ کامل دهخدا را به کتابخانهٔ ویشوا بارتی تقدیم نمود و ارمغانی هم به پرفسور محمّد صدّیق برندهٔ جایزهٔ استاد ممتاز، اعطا کرد. استادان فارسی از ایران و هند که در جلسه های مختلف این کنگره مقالاتی را قرأت کردند همراه با عنوات

مقالات آنها عبارتند از:

دکتر جلیل تجلیل: فردوسی و تاگور، دکتر اسماعیل حاکمی: سماع در طریقهٔ مولویه، دکتر علوی مقدم: عناصر اهم روابط هند و ایران، دکتر مصطفی تفضلی: شاهنامه، دکتر رضا مصطفوی: تاگور در ایران، خانم دکتر حاکمه دبیران: حماسهٔ سیاوش با مقایسه ای با اساطیر، دکتر سیّد انوار احمد: احوال و آثار کمال الدین معاصر جامی، دکتر مهاجرانی: تاگور و آموزش و پرورش، دکتر سیّد علی سجّادی: بیدل در دیار بیدلان، دکتر زبیر قریشی: دو مآخذ یك حکایت از مثنوی معنوی، آقای منظر امام: غزل فارسی خواجه میر درد، دکتر محمود فیاض: آثار ملاّ باقر نجم ثانی، دکتر اختر مهدی: سهم شهر اله آباد در تحول ادبیات فارسی، دکتر چندرا شیکر: چهار گلشن، خانم دکتر مهین دخت معتمدی: عارف نامداری از هند، علاوه براین دکتر امام جمعه، دکتر مسکر بهشتی نژاد، دکتر علی اصغر شعر دوست و استادان دیگر هندی در بحثهایی که دنبال هر مقاله در جلسه ها بعمل می آمد، شرکت کردند و جنبه های گوناگون موضوع مقاله را روشن تر ساختند.

سیزدهمین کنگرهٔ استادان فارسی هند در عصر روز دوشنبه ۲۵ فوریه ۱۹۹۱م بپایان رسید و بعضی از استادان ایرانی و هندی در این جلسه نحوهٔ اجرای سیزدهمین کنگرهٔ استادان فارسی را بررسی نموده در مورد موفقیت این کنگره اظهار اطمینان نمودند و در همین جلسه

دعوتنامه‌ٔ دانشگاه اله آباد مبنی بر تشکیل چهاردهمین کنگره‌ٔ استادان فارسی که قراراست در دسامبر ۱۹۹۱ میلادی برگزار شود، پذیرفته شد.

○ اولین سمینار بررسی و نقد ادبیات معاصر ایران با شرکت ۳۰۰ تن از نویسندگان، ادبا، اندیشمندان، منتقدین و شعرای ایران اخیراً در شیراز برگزار گردید. این سمینار به ابتکار اداره‌ٔ کل فرهنگ و ارشاد اسلامی فارس و دانشگاه شیراز تشکیل شد و تا سه روز ادامه پیدا کرد. در جلسه‌ٔ افتتاحیه‌ٔ این سمینار آقای صباح زنگنه و آقای کریمیان معاونین محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و جمعی دیگر از مسئولین حضور داشتند. بحثهایی پیرامون درست نویسی و عوامل رشد نویسندگان حرفه ای و جایگاه ادبیات معاصر در عرصه‌ٔ ادبیات جهان و ادبیات مقاومت و شعر کودکان بعمل آمد. آقای احمد آرام پیرامون درست نویسی، محمّد رضا رهگذر در رابطه با ده سال قصّه‌ٔ جنگ، محسن سلیمانی در خصوص عوامل رشد نویسندگان حرفه ای و دکتر مهر نور و محمّد خان از پاکستان پیرامون جایگاه ادبیات معاصر در شبه قاره‌ٔ هند سخنرانی کردند. علاوه براین دکتر یعقوب آژند به مقایسه دو سبک قصّه نویسی، مرتضی سرهنگی در خصوص ادبیات مقاومت در دفاع مقدس، و نادر ابراهیمی در رابطه با تاریخچه‌ٔ فشرده‌ٔ ادبیات داستانی صحبت کردند. رحمان دوست در

خصوص موقعیت شعر کودکان در ادبیات معاصر، رضا سیّد حسینی در مورد رمان امروز، حسن میر عابدینی دربارهٔ صد سال داستان نویسی، مهدی حجرانی در خصوص رابطهٔ تکنیک و محتوا در هنر، دکتر ابوالقاسم رادفر در مورد جایگاه ادبیات جهان، هدایت الله بهبودی در خصوص ادبیات مقاومت در جنگهای ایران و روس، قاسم علی فراست پیرامون نثر داستان مقالاتی خواندند. در سومین روز این سمینار دکتر صالح حسینی تحت عنوان نگرشی بر سبک ها و مکتبهای داستانی در ایران، علی موسوی گرمارودی پیرامون نگاهی به شعر در دو نمونه شعر روائی، شمس آل احمد در خصوص قصّه نویسی در ایران و تحلیل ادبیات داستانی، دکتر عزت الله فولادوند در مورد تحلیل و نقد ترجمه در ادبیات جهان، دکتر عباس علی رضائی در مورد ادبیات مقاومت و احمد عزیزی در مورد نیازهای ادبیات معاصر و دکتر قدم علی سرامی دربارهٔ رسالت ادبیّات و مسئولیت ادبیات سخنرانی کردند.

○ در روز پنجشنبه ۱٤ مارس۱۹۹۱م (۲۳ اسفند ماه ۱۳٦۹هـ .ش.) سمینار یك روزه ای دربارهٔ "شعر معاصر فارسی" در دانشگاه دهلی برگزار گردید. جناب آقای غلام رضا نور محمدان سرپرست محترم خانه فرهنگ ایران در دهلی نو این سمینار را صبح گشا[illegible] بود. جناب آقای نور محمدان در طی سخنرانی گشایشی خود تاریخ مختصر

ولی جامع شعر معاصر فارسی را بزبان شیوای خود بیان کردند. در جلسات بعدی خانم دکتر صبر هوا والا (دانشگاه جواهرلعل نهرو)، خانم دکتر نرگس جهان (دانشگاه دهلی)، دکتر عین الحسن (دانشگاه جواهرلعل نهرو) و پرفسور شعیب اعظمی (جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیه) مقالات تحقیقی خودشان را خواندن. دکتر ستیا ناند جاوا اشعار فارسی خودرا که بسبک شعر آزاد بود، هم برای حضار گرامی خواندند. پرفسور سیّد امیر حسن عابدی و دکتر شریف حسین قاسمی و دکتر محمد اسلم خان وغیره در بحثهای مفصل که دنبال هر مقاله صورت گرفت، شرکت کردند.

○ خانم پرفسور شریف النسا انصاری، استاد باز نشستهٔ فارسی در دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد (هند) به دریافت جایزهٔ "پدم شری" از طرف دولت هند نایل آمده است. این جائزه به یک نفر هندی در شناسایی خدمات شایانی اش در جنبه های مختلف زندگی از طرف دولت هند اعطا میگردد. امسال خانم دکتر شریف النساء این جائزه را برای خدمات خود از زبان و ادب فارسی گرفتـه است. مـا از طـرف قند پارسی، خوانندگان آن و پاسداران فارسی به خانم دکتر شریف النساءٔ تبریک عرض میکنیم و از ایشان خواهش میکنیم که فعالیتهای خود در زمینهٔ فارسی را ادامه دهند.

○ باعث خوشحالی است که دوران برگزاری مراسم

کنگره‌ٔ جهانی بزرگداشت هزاره‌ٔ تدوین شاهنامه در تهران انجمن بین المللی استادان زبان و ادب فارسی تشکیل گردید. استاد شهیر و محترم زبان و ادبیات فارسی جناب آقای دکتر سیّد محمّد جعفر شهیدی بعنوان رئیس این انجمن انتخاب شده اند. ما از طرف خوانندگان گرامی خود به ایشان تبریک میگوئیم و امید داریم که این انجمن بین المللی استادان زبان و ادب فارسی سهم شایسته ای را در پیشبرد و ترویج زبان و ادب فارسی در کشورهای دیگر مخصوصاً هند داشته باشد. باید تذکر داد که اساسنامه‌ٔ این انجمن هم بتصویب رسیده است. چنانکه اعلام شده انتظار میرود. اولین کنگره‌ٔ بین المللی استادان زبان و ادب فارسی در سال ۱۹۹۳م در تهران برگزار گردد. موفقیت این انجمن را در زمینه‌ٔ پیشبرد مطالعات فارسی در سراسر جهان از خدای بزرگ مسئلت داریم و امید داریم که همه‌ٔ خدمت گذاران به فارسی در سراسر جهان با این انجمن همکاری خواهند کرد.

کنایات در ادب فارسی(۲)

در اولین شماره‌ٔ قند پارسی قستمی از "فرهنگ کنایات "نوشته‌ٔ آقای منصور ثروت را چاپ کردیم و در صدد بودیم تا نظرات اساتید را برای تداوم درج مطالب ازین قبیل جویا شویم . خوشبختانه چنین برمیآید که اغلب دانشجویان و محققان فارسی ازین مطالب سود کافی بردند. لذا تصمیم بر آن شد که در هر شماره تعدادی از کنایات از همین کتاب را برای استفاده‌ٔ خواندگان گرامی نقل کنیم.

(مدیر)

چاره شدن درد: به شدن درد.
چاه ذقن: گوی خرد که در زنخدان و غبغب خوبان میباشد.
چراغ کسی روشن شدن: مراد حاصل شدن، بدولت رسیدن.
چشم براه داشتن: انتظار کشیدن.
چین از ابرو گشادن: رحم کردن.
چین بر ابرو افکندن: روی درهم کشیدن، در غضب شدن.
حجت استوار: قرآن، کتاب آسمانی عموماً.
حریف باخته با خود همیشه درجنگ است: منعم و متمول را افلاس و تهیدستی موجب جنون وَ خفت عقل است، چه قمار بازان هر گاه مایه را ببازی داده باشند دایم با خود چون دیوانگان در جدل و گفتگو میباشد.

حصار هزار میخی: آسمان عموماً، فلك البروج، فلك ثوابت خصوصاً که فلك هشتم است، حصار هزار میخی.

حلوای بی دود: حلوای بی دخان میوه های شیرین چرا که از گرمی آفتاب پخته میشوند و دود این آتش بآن نمی رسد، به خلاف حلوای معروف و مصنوعی.

خار در پیراهن ریختن: ایذا دادن.

خار راه: مانع، حایل.

خار نهادن: جفا کردن، نافرمانی نمودن.

خاطر: مجازاً دل.

خاك بر سر: محتاج، آواره، آفت زده.

خراب آباد: دنیا.

خرج راه شدن: مردن در راه نشیب شد اید سفر.

خر خودرا دراز بستن: عرض تجمل و شان کردن، بی غم و فراغ بال گذراندن.

خس بدهن گرفتن: عجز کردن، امان خواستن.

خشخاش کردن: ریزه ریزه کردن.

خشن پوشیدن: منافق بودن، نفاق کردن، دو رو بودن.

خط بر خاك کشیدن: اظهار عجز و خجالت.

خلوت: جای خالی، با لفظ گزیدن و داشتن مستعمل است.

خم آهنگون: فلك ، آسمان.

خوان یغما: خوانی که کریمان فراز کنند و صلای عام دهند.

خون از بن ناخن بر آوردن: انتقام گرفتن.

خون جگر: غم وغصّه، محنت، شفقت.

خویشتن دار: آسوده، خوش باش، فراغت دوست، کسی که در گفتن سخن حق ملاحظه نماید، بگمان زیانی که باو رسد، شخصی که خودرا در گفتن سخن حق و حرف خیر معاف دارد، مآل اندیش که به احتیاط تمام معاش کند.

خیمه به صحرا بردن: غایب شدن از نظر خلق، آشکارا و بی پرده بودن.

داخل جمع و خرج نیست: کسی که بی اعتبار بود و در شمار عزیزان نیاید.

دار السلام: بهشت.

داغ شدن: عیب دار شدن، شهرت یافتن، خلاصی دام،

کهنه و مستعمل بودن، بغایت آزرده شدن، کهنه شدن.

دامن به دندان گرفتن: عجز و فروتنی، گریختن، تیز گریختن.

دبه در پای پیل انداختن: مرتکب شدن به امر خطیر، بر سر پرخاش آوردن، فتنه انگیختن، رم دادن.

در افواه افتادن: رسوا شدن، آوازه گشتن به زبونی و عیب.

در پوست افتادن: غیبت کردن، بد گفتن.

در یك ترازو دو من سنجیدن: در یك مملکت دو پادشاه ممکن نباشد.

دست از سر کسی گرفتن: امداد، اعانت، دریغ داشتن.

دست به دندان کندن: حسرت و ندامت و تأسف خوردن، پشیمانی.

دست به زیره زخندان داشتن: حالت فکر و حیرت.

دست نشان: کسی که اورا به کاری نصب کرده باشند.

دست و پا زدن: طلب کردن به جدوجهد تمام، جان کندن.

دل بر چیزی سوختن: مردی نمون، رحم کردن، غم خواری کردن.

دم گرگ بر پای میش بستن: انتقام ضعیف از قوی گرفتن.

دندان تیز کردن: خصومت ورزیدن، کمبته خواستن، چسبیدن برابر کردن، طمع بستن.

دندان سپید کردن: عاجز شدن، فروتنی، خنده کردن، ترسیدن.

دو رنگی: نفاق، ریا کاری.

دو مار سپید گزنده: شب و روز.

دهان باز ماندن: حیران و سراسیمه ماندن.

دهان دریده: هرزه گوی، پوچ گوی.

ده انگشت بر دهان گرفتن: غایت عجز، فروتنی کردن، تضرع.

دهن کسی بستن: رشوت دادن، راضی ساختن به چیزی.

دیده گرم کرن: غنودن و خواب نرم کردن.

دیگ بجوش آوردن: پخته و کامل شدن، تأمل کردن.

دیوار بلند: دولتمند.

ذخیرهٔ خاطر: شکوه، گلابه.

راه به سر بردن: تمام کردن راه.

راز به صحرا افتادن: راز بر روز افتادن.
راهزن: دزد، قطاع طریق، مطرب.
رخت بر بستن: سفر کردن، مردن.
رقص بسمل: دست و پا زدن.
رگ خواب کسی بدست آمدن: عنان اختیار بدست آوردن، آمدن بحیله.
رگ خواب کسی بدست آوردن: رگ خواب کسی بدست آمدن.
رگ گردن قوی کردن: اصرار کردن بر دعوی خود.
روباهی کردن: مکر و حیله کردن.
روز بازار: رواج، رونق، روز قیامت.
روضه رضوان: روضه باغ رفیع.
روی کسی بر زمین انداختن: غایت ذلیل و زبون گردانیدن.
ره آورد: چیزی که چون کسی از جایی آید به طریق تحفه آورد، سوغات.
ریش کندن: تشویش بیفایده کشیدن.
ریش نداشتن: عزت و حرمت و اعتبار و آبرو نداشتن.
زاده خاطر: اشعار و سخنی که از طبع خیزد، تصنیف، نظم و نثر و آنچه زاده طبیعت باشد، همچو صورت، کار، عمل.
زانو زدن با کسی: نشستن با کسی.
زبان بر دیوار مالیدن: قناعت، توکل.
زبان به کام کشیدن: ساکت شدن، خاموش ماندن.
زبان تر کردن: سخن گفتن، لقمه در دهن گذاشتن.
زبان‌دراز: مجازاً تیغ.
زبان سپید کردن: اظهار عجز و فروتنی کردن.
زبان کشادن بر کسی: زبان دراز کردن، سخن بر رازی گفتن.
زر به سنگ سیاه کشیدن: عیار گرفتن.
زرد رخ: شرمنده، منفعل ترسنده، عاشق.
زرق برق: طمطراق، کروفر.
زهر خند: خنده ایکه از غایت اعراض و خشم کنند.
زهر کردن: تلخ کردن عیش زهر کردن چیزی را، بی مزه و ناگوار کردن.
زهره شب: روشنی شب.
زیر زبان گفتن: پوشیده

و آهسته سخن گفتن.
زیر لب گفتن: زیر زبان گفتن.
زیر و زبر: افراط و تفریط در احوال.
زیره به کرمان بردن: کار بی فایده کردن.
ژاژ خایی: بیهوده گویی.
ساغر بر تارک کشیدن: شراب خوردن بیکبار چنانکه ازان چیزی نماند یا بکمال شوق و رغبت خوردن.
سبک خیز: زودخیز، مردم جلدوتند، مردم چست و چالاک که در سرانجام دادن کارها متوقف نشود، اطلاق آن بر سایر حیوانات نیز آمده.
سبک دل: ظریف.
سخت رو: مردم درشت و ناهموار.
سخن برخاک افگندن: خوار و بی اعتبار کردن.
سر از خط برداشتن: ابا و سرکشی کردن.
سر افتادن: غالب و افزون آمدن.
سر بر خط داشتن: اطاعت کردن، فرمان بردن.
سر بر کردن: سر بر آوردن.
سر به زیر لحاف کشیدن: دراز کشیدن، پنهان شدن.
سرت سبز باد: عمرت دراز باد.
سر حرف بر آوردن: سر حرف باز کردن.
سلطان وقت خویش: نهایت فارغ بال، صاحب جمعیت.
سنگ دیگر بر سنگ نمی ایستد: بسیار سخت و شدید بودن.
شاخ به دیوار: گردنکش، مغرور.
شاطر زاده: خدمتگار چست و چالاک.
شانه در آب گذاشتن: مهیای آرایش بودن.
شکست دامن: چین و شکنج دامن.
شهادت سر بسته: شهادتی که از روی اخلاص بوده و در او شك و شبهه نبود.
شیران پولاد خای: دلیران، بهادران، اسپان پر زور.
شیرین کار: مسخره، شخصی که سخنان طرفه میگفته، شخصی که کارهای خوب از دستش بر آید، قناد.
صاحب خاطران: شاعران، اهل سخن، خوش طبعان.
صاحب فراش: مریض و بیمار.

صبح دل: متقی، پرهیزگار، روشن، صاف دل، مردم صاف دل و روشن ضمیر، پاک درون، روشندل.
صد کوزه اگر سازد یک دسته ندارد: اگر صد حرف بگوید یکی اصل ندارد.
صور آه: نعره، آه بلند دردناک فریاد و آواز بلند دردناک.
طاق افتادن: جدا و ممتاز شدن.
طبل در زیر گلیم زدن: پنهان داشتن امری که آن ظاهر و هویدا بود و شهرت یافته باشد.
طشت زر: آفتاب.
طفلان دبستان: کسی که هیچ مرتبه و قدر ندارد.
طوفان کردن: کار بزرگ کردن.
ظرفش لبریز شده: آخر شدن عمر، پیمانه پر شدن.
ظلمتیان: بت پرستان خلاف مذهب حق، طایفهٔ ثنویان که نور ظلمت را خدا گویند و خال خیر و شر نامند.
عالم کون و فساد: دنیای فانی، عالم سفلی.
عبرت شش روزه: آسمان زمین، آنچه درمیان آوریم و از ما به فعل آید، آنچه از حوادث به فعل میآید، آنچه بین آسمان و زمین و روی زمین است از مخلوقات آنچه درمیان اویم باشد.
عذر لنگ: بهانهٔ سست و ضعیف، عذر ضعیف، عذر سقیم، عذر نامسموع، بهانهٔ پوچ و نامسموع.
عنان سبک کردن: حمله کردن، روان شدن، آهسته به راه رفتن در کارها تأنی و تأمل نمودن.
عنقا: هر چیز نایافت و نایاب.
عیسی کده: آسمان چارم، صومعه و معبد حضرت عیسی، خانه مریم، خانه حضرت عیسی.
عیش ده روزه: حیات و زندگانی.
غاشیه بردوش: مطیع، فرمان بردار.
غث و ثمین: اندك و بسیار نیک و بد، قوی و ضعیف، فقیر و توانگر.
غنچه شدن: گرد گردیدن، جمع گردیدن.
غیوران شب: شب بیداران، شب خیزان.
فانوس خیال: فانوسی که در

او صورت ها کشند و آن صورت ها به زور آتش فتیله بگردد، فانوس گردان، آسمان.

فراخ آستین: بخشنده، کریم، جوانمرد صاحب همت.

فراخ دهن: شتاب رفتن، بسیار گو، پوچ گو، هرزه چانه ، بد زبان ، پرگویی، بی صرفه گویی.

فراخ رفتن: به شتاب و تعجیل رفتن.

فروکش کردن: اقامت کردن، در جایی ماندن.

فلان از فلان: لاف و گزاف گفتن، لاف و گزاف کردن

فیض قدس: فیض حق که بیواسطه روح اعظم بود و بدین فیض شؤنات ذاتیه و أعیان ثابته ثابت گشتند و فیض مقدس بر خلاف آن و بدین فیض وجود جمیع ارواح نفوس باشد.

قاروره بر سنگ زدن: ناخوش کردن عیش.

قافیه تنگ شدن: عاجز گشتن در گفتار و کردار.

قافیه سنجان: شاعران.

قدم از جان بر آوردن: ترک جان گفتن.

قدم بر سر کار خود نهادن: از مراد خود برگشتن، از مقصد و مطلب خود گذشتن.

قدم فشردن: ثابت قدم بودن.

قصه دراز کردن: بسیار گفتن سخنان بی فایده و بی ماحصل.

قلم شکستن بر کسی: حواله کردن، سپردن قلم.

قنادیل چرخ: ستارگان.

قیل و قال کردن: بحث کردن، گفتگو کردن.

کار آب و گل: بنا نهادن و مرمت شکسته کردن.

کار آگاه: دانا یان، منجمان، اصحاب فراست، اهل تجربه.

کارد به استخوان رسیدن: کارد از گوشت گذشتن، تنگ آمدن، قریب به هلاک شدن.

کار سخت گرفتن: سخت و دشوار گردانیدن کار.

کاسه سرنگون: آسمان، مفلس تهیدست، مردم صاحب همت و جوانمرد.

کاسه لیس: خوش آمد گوی، دون همت، پرخور، شکم خواره ، فقیر، گدا ، مردم صاحب شره و حریص، مردم گرسنه و فقیر که آنچه در بین کاسه بماند با انگشت و زبان بلیسند و بخورند، مردم رذل و متملق.

کاسه ها برهم خوردن: هنگامه ها برپا شدن، غوغای عظیم.
کسب هوا: نشستن در خانه های سرد و سیر کردن در امکنه* بارده تا باد سرد از آن کسب کنند برای ازاله* گرمی و وصول به طبیعت.
کشاده کف: کشاده دل.
کفن*پاره کردن: شفا یافتن از بیماری و ضعف، نجات یافتن از آفت و مهلکه.
کلاغ بدستش ریده: بدست افتادن زر سفید.
کلاه پیش کسی نهادن: اظهار عجز، فروتنی کردن، سجده نمودن، سر بر زمین گذاشتن اینطور در فرنگستان شایع است که هنگام تعظیم دادن کلاه خودرا از سر فرود میآورند.
کلاهش در هوا میرقصد: کمال خوشی رسیدن.
کمر سیخ کردن: کمر راست کردن و اندکی آرام گرفتن.
کوتاه نظر: عاقبت نا اندیش بخیل و کم همت.
کور باطن: کند فهم، کج طبع.
کوس زدن با کسی: دعوی برابری همسری، بمقابله حریف کردن و ضعف آراستن.
کیسه به صابون زدن: خرج کردن و خالی نمودن، خالی کردن کیسه به تمام ازانچه دروست.
گاو تازی: غالب نمودن خود و ترسانیدن غیم، غالب وا نمودن خودرا بر خصم و سخنان تهدید آمیز گفتن واشتلم نمودن و ترسانیدن او را.
گاو زادن: نفع یافتن، میراث، حالتی به هم رسیدن و دولتی به تازگی ظاهر شدن و انتفاع کلی یافتن.
گران خواب: دیرخوابیدن، مردی که دیر بخواب رود و دیر هم بیدار گردد.
گران رکاب: کسی که درجنگ ثبات قدم ورزد، مردم آرمیده و با تمکین، مقابل سبک عنان.
گران مایه: چیز نفیس و بیش بها.
گربه از دامن افگندن: ترک کاری.
گربه در انبان داشتن: مکر و حیله ورزیدن.
گربه در زندان کردن: غایت بخل، غایت خست
گرد آسیا خورده است: مردم

چشته خوار و حرام خوار.
گرد پای حوض گردیدن: سر درگم و مبهم در جایی بگردد بواسطهٔ ساختن کاری و بدست آوردن مطلبی، سر در گم و هرزه گردیدن، رسوا گردیدن.
گردنی کردن: سرکشی، نافرمانی کردن.
گرگ در پیراهن داشتن: صحبت با ناجنس داشتن.
گرم شدن بازار و هنگامه: بسیار به هم آمدن مردم.
گریه در گلو داشتن: مهیای گریه کردن، گریهٔ موجود و مهیا داشتن.
گستاخ روی: بی شرم، بی حیا.
گسسته عنان: مردم یله، مرکب بی قید خلیع العذار که به هر طرف خواهد راه رود.
گسسته مهار: بی قید، سخت ستیهنده، سخن نا شنو، به سر خود ستیزنده.
گل شگفتن: امر غریب به ظهور آمدن.
گلو بسته: ساکت، خاموش.
گلو گیر: مردم طامع و سمج و نا هموار که همه کس از و نفرت کنند.
گلیم از آب بر آوردن: از مهلکه نجات یافتن.
گم کردن پی: کاری کردن که کس پی به مطلب و مقصد این کس نبرد، بی نشان، مجازاً: بر کسی اطلاق کنند که کاری کند که پی به مطلب او برده نشود.
گوارا افتادن سخن: موافق آمدن صحبت.
گوسفند تسلیم: مجازاً: شخصی که در کمال تسلیم باشد.
گوش بر تافتن از کسی: اعراض نمودن.
گوشت تر شدن از چیزی: متلذذ شدن از سماع.
گوش مردم افتاده: رمز مخفی آشکارا گشته.
گوهر سفتن: انشای سخن کردن، قصه خوانی، گهر سفتن، مجازاً: بکارت بردن، سخن موزون و آبدار گفتن.
گوهر نیم سفت: کلام سربسته، کلامی که تمام استعداد متکلم صرف نشده باشد، کلامی که تمام قواعد و قوانین و صنایع و بدایع سخن در آن صرف نشده باشد، کلام مغلق.
لاله کاشتن و بنفشه درویدن:

روشن کردن ذغال به آتش.
لب را چشمه‌ٔ خضر ساختن: شراب خوردن پر دوام، بی فاصله شب و روزی.
لعاب عنکبوت: نقاشی، طراحی نقش کاری و تنیده‌ٔ عنکبوت.
لگد برابر زدن: داعیه‌ٔ رفعت کردن، مردم را بچشم کم دیدن.
مار بدست گرفتن: کار دشوار کردن.
مار در پیراهن: دشمن نزدیک.
مار ضحاکی: زنجیر بر پای مجرمان نهند، زنجیر، سر زنجیر.
مانند سنگ بستن: محکم بستن.
ماهتاب به گز پیمودن: کردن کار محال، حرکت لغو و بی فایده.
متاع شیرین: کالای کمیاب و گرانبها.
مجلس گفتن: وعظ گفتن.
مروارید بستن: خدمت و منصب نو یافتن و ترقی دراحوال به هم رسیدن، خجل شدن.
مریخ ذنب فعل: حلقه‌ٔ زنجیر که بر پای ستوران گذارند.
مسبحان ملاءاعلی: فرشتگان.
مشک بر داغ افشاندن: تازه ساختن داغ از برای آن که التیام نپذیرد.
مصحف خوردن: قسم به مصحف خوردن، قرآن فرو خوردن.
معده اش برگشته: هرچه میخورد برمیگردد و طبیعت هضم نمیتواند کرد.
مقراض بر کسی راندن: نواختن و قدر و منزلت بخشیدن، سر تراشیدن.
منشی فلک: عطارد، دبیر فلک.
مو برآوردن زبان قلم: بی کار ماندن قلم از نوشتن چه وقتی که مو یا ریشه به زبان قلم میآید حرف درست نوشته نمی شود.
مو بر تن تیغ کشیدن: در کمال غضب و خشمناکی آمدن.
مور در طاس افتادن: مبتلا شدن به بلا و شکنجه‌ٔ دایمی. چرا که موری که در طاس افتد بیرون نمی تواند آمد و پای در طاس بند نمیتواند.
موزه نهادن و کفش خواستن: سفر کردن.

مهره به طاس افگندن: آگاهانیدن، خبردار گردانیدن.
مهره در ششدر بودن: محبوس شدن، عاجز شدن، بند شدن، مهره در آن.
میدان به طرح دادن: بسیاری شتاب، جلد روی.
میدان عاج: ورق کاغذ سفید.
میدان کشاده یافتن: میدان فراخ یافتن، کور کردن.
میل کشیدن: میل در چشم کشیدن، دور گردانیدن، از پیش راندن.
مینوی خاک: گور.
میوهٔ دل: سخن، فرزند دلبند، فرزند، شعر.
نابود مند: مفلس، فقیر.
ناتراشیده : بی ادب ، مردم درشت، ناهموار، ناقبول، بی اصول.
ناخن‌بدندان: حیرت، افسوس، متأسف، متعجب، انگشت بدندان.
ناخن بر یکدیگر زدن: اعتراض و ایراد کردن.
نادان ده مرده گوی: مردم نادان بسیار گوی، پریشان گوی، بی فایده و هرزه و لایعنی گوی.
نا سفته‌گوهر مژگانی: اشك.
ناف افگندن: درمانده شدن.
نام از شکم افتادن: معدوم شدن.
نام بریخ زدن: محو ساختن، فراموش کردن.
نام پهن شدن بر آفاق: نام بر آمدن بر آفاق.
ناموس گاه: جنگ گاه، جنگ.
نان با ناخن میخورد: نهایت خسیس و فرومایه است.
نان شیرین بودن: نایاب بودن نان، به هم نرسیدن نان در بعضی فرهنگ ها به جای شیرین، شربت مرقوم است.
نان گربه میزند: افلاس، ناداری زیاد.
نرم آهین: زبون، سست نامرد، ترسنده.
نستعلیق حرف زدن: حرف به حرف تکلیف زدن، الفاظ را به مخرج ادا کردن.
نظر گردانیدن از چیزی: اعراض کردن، رو بر تافتن، نابینا کردن و شدن.
نعمت‌کده: بهشت.
نفخهٔ روح: دمی که جبرئیل در آستین مریم مادر عیسی (علیه السلام) دمیده بود.
نقش افگندن: آفریدن، تصویر کردن.

نقش نشاندن: اعتبار پیدا کردن و لهذا در ضبط و ربط و بندوبست ملک مستعمل میشود، چنانچه گویند: "نقش فلانی خوب نشست" مراد آن می باشد که اعتبار و دولت به هم رسانیده اگر گویند "نقش بد نشست" اراده آن بود که ذلت و خواری کشید.

نم بیرون نمی دهد: ریزش کم هم نکردن. گویند "فلان نم بیرون نمیدهد" یعنی قطره ای ریزش ندارد و پرممسک است.

نمکدان در آتش افکندن: شور و غوغا کردن، فتنه انگیختن.

نهان پیکران: فرشتگان پریان، جن و امثال آن، پیکر روحانی.

نهنگ زیر خفتان: شمشیر آبدار، شمشیر.

نیل برچهره مالیدن: رو سیاه گردانیدن، از رحمت محروم داشتن.

وقت گرگ و میش: اوّل صبح که هنوز سیاهی در آسمان باشد.

ورق برگردانیدن: تغییر اسلوب و اوضاع.

ورق ورق گشتن: مطالعه خوب نمودن.

هدیه* چان: خط، کتابت.

هرزه درای: پوچ گوی، هرزه گوی یا وه گوی.

هرکه از مرغ بترسد ارزن میکارد: بزدل، ترسناک.

هزار پیرهن گوشت فروختن: بسیار فربه شدن و بالیدن.

هفتاد و دو شاخ: هفتاد و دو ملت، هفتاد و دو قوم، هفتاد و دو ترتیل قرآن.

هفت گنجینه: زر، نقره، آهن، مس، قلع، سرب، برنج.

هم دم: دو غواص که دم هر دو برابر باشد، چنانچه هر گاه دم نگاه دارند، هر دو برابر توانند داشت چون یکی در دریا غواصی کند، دیگری در بیرون دم نگاه دارد، چون که دم این گرفته شود، آن که در آب است فی الفور برآرند تا هلاک نشود.

هم بوی: هم خوی، هم روش.

هم پشتی: مدد، معونت.

هندوانه از ترس افکندن: کمال بیم و ترس.

هیچ و پوچ: چیز سهل و بی مغز.

هیکل خاکی غبار: جسد

و قالب آدمی.
یار غار: یار صادق، چرا که پیغمبر (ص)، وقتی از مکه به اراده* هجرت برآمدند به راه درمیان غاری سه روز متواری بودند حضرت صدیق همراه بودند.
یاقوت سر بسته: دهان معشوق، لب معشوق، لبهای خاموش.
یدبیضا: کرامات خرق عادات.
یرقانی‌شدن: خزان شدن.
یك کاسه کردن: باهم پیوستن، بهم آمیختن.
یوسف‌روز: آفتاب.
یوسف‌زرین: یوسف روز.
یوسف زرین رسن: یوسف روز.

* * * * * * * * * *

معرفی کتاب

کتابهایی که در ایران چاپ میشوند، یا اینکه اصلاً بدست ما هندیها نمی رسند یا خیلی بدیر زیارت آنها نصیب ما می گردد. بنابراین در اینجا بعضی کتابهای چاپ ایران که در مجلّه های مختلف ایرانی بـررسی شده اند، معرفی می شوند تا این آثار گرانبهای دانشمندان ایرانی در زمینه های مختلف برای ما مجهول نمانند و حدّ اقل با اسم و تفصیل محتوای آنها آشنایی پیدا کنیم.

○ **سخن اهل دل:** (۲ جلد)، انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۷:

کتابی است حاوی شرح احوال و آثار گویندگان بزرگ فارسی زبان از آغاز تا امروز. چنانکه مؤلف این کتاب آقای سعید نیاز کرمانی ادعا نموده، این اثر به یکباره بوجود نیامده بلکه حاصل سالها حشر و نشر او با انجمن های ادبی و حضور در جلسات درس استیدی است که آموختن را فریضه می دانستند. گردآورنده احوال و آثار همهٔ سرایندگان پارسی زبان را در این اثر خود نگنجانده است بلکه تنها قسمتی از دواوین شعرا را از نظر گذرانده است. جلد اوّل این کتاب با شرح زندگی و چند شعر آذر بیگدلی آغاز میشود و با زندگینامه و اشعار رضا یغمایی بپایان

میرسد. مؤلف در جلد دوم به شعرای معاصر پرداخته و تنها به گردآوری چند شعر از شعرای معاصر ایران بسنده کرده است. نیمایوشیج، مهدی اخوان ثالث، منوچهر آتشی، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، منوچهر نیستانی، دکتر مهدی حمیدی وغیره از جمله سرایندگان معاصر هستند که انتخابی از شعر آنها در این مجلد بچاپ رسیده است.

○ شرح صد غزل از حافظ:

محمد علی زیبایی، انتشارات پاژنگ. ١٣٦٧: در این اثر صد غزل حافظ بنحوی شرح شده است که نخست نکته ها و معانی دشوار آنها باز شده و در این راه از قرآن و حدیث همچنین کتب منثور و منظوم عصر صفویه و متون دیگر و به طور کلی آثاری که بیش از این در فهم خواجه نوشته شده، استفاده گردیده است. رسیدن به جهان بینی شاعر و نیل به شناخت بیشتر حافظ هم هدف دیگر نویسنده می باشد. هر غزل به صورت مجزا و بیت به بیت آورده شده و پس از آن به مفاد و نکات هر یك اشاره شده است. ضمن آنکه در این بررسی مؤلف از ابیات مشابه دیوان خواجه هم غافل نبوده و در صورت ایجاب از آنها هم استفاده نموده است تا درك معنی هر بیت برای خواننده سهل تر گردد.

○ جمع پریشان: علی اکبر، انتشارات علمی، ١٣٦٨:

این اثر نخستین کوشش علمی و سنجیده در طبقه بندی

تفصیل موضوعی استعاره حافظ است. بیش از سیصد سر عنوان ابیات قریب المعنای حافظ در این کتاب گردآورده شده است. سر عنوانها که غالباً از شعر خود حافظ گرفته شده است، دارای نظم الفبایی هستند. این فرهنگواره از کتب مرجع و اساسی حافظ پژوهی است و در تفسیر متن به متن که یکی از مهمترین شیوه های تفسیر شعرهای حافظ و راهیابی به اندیشه های اساسی اوست، راهنمایی میکند.

○ حافظ نامه، شرح الفاظ، اعلام و مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ: بهاءالدّین خرمشاهی، (چاپ سوم)، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۲ جلد، ۱۳۶۸.

این شرحی است که نویسنده در تحلیل و توصیف اندیشه و شعر حافظ نوشته است. خرمشاهی از حافظ پژوهان کوشای معاصر است و جز حافظ نامه، دو اثر دیگر: ذهن و زبان حافظ و چارده روایت در زمینه‌ٔ حافظ پژوهی دارد.

انتشارات

مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی
سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۱) شهریور ۱۳۶۴/محرم الحرام ۱۴۰۶هـ بها: ۵۰ روپیه هندی.
۱- پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۲) خرداد ۱۳۶۵/رمضان المبارک ۱۴۰۶هـ بها: ۵۰ روپیه هندی.
۲- عصمت نامه یا داستان لورک و مینا، تحقیق پرفسور سیّد امیر حسن عابدی، آبان ۱۳۶۴/صفرالمظفر ۱۴۰۶هـ بها: ۴۰ روپیه هندی.
۴- فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ شعبهٔ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانهٔ حمیدیه بهوپال، بهمن ۱۳۶۴ فوریه ۱۹۸۶م، بها: ۱۰۰ روپیه هندی.
۵- فهرست نسخه های خطّی فارسی، کتابخانهٔ ندوة العلماء لکهنو، فروردین ۱۳۶۵/آوریل ۱۹۸۶م بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
۶- فهرست نسخه های خطّی عربی کتابخانهٔ ندوة العلماء، لکهنو، مرداد ۱۳۶۵/ذی الحجّة ۱۴۰۶هـ، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
۷- فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ راجه محمودآباد، لکهنو، بهمن ۱۳۶۶/جمادی الثانی ۱۴۰۸هـ بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
۸- غزلیات حافظ، بر اساس نسخهٔ مؤرخ ۸۱۳ هـ ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی ۱۳۶۷/جمادی الاوّل ۱۴۰۹هـ بها: ۶۰ روپیه هندی.
۹- دیوان حافظ بر اساس نسخهٔ مورخ ۸۱۸ هـ، ترتیب پرفسور نذیراحمد، دی ۱۳۶۷/جمادی الاوّل ۱۴۰۹هـ بها: ۱۲۰روپیه هندی.
۱۰- فهرست نسخه های خطّی و چاپی دیوان حافظ در هند، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، دی ۱۳۶۷/جمادی الاوّل ۱۴۰۹هـ بها: ۱۰۰ روپیه هندی.

QAND-E-PARSI is published by
The Office of the Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran,
18, Tilak Marg, New Delhi-110 001. ✆ 338 3232-4

Composed by: **Abdur Rehman Qureshi**
Printed at: **Presswork**s
30, Truck Parking Centre, Mall Road, Delhi - 110 054

QAND-E-PARSI

No. 2 & 3, Bahar 1370/June 1991

Chief Editor
Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran

Editor
Prof. S.H. Qasemi

The office of the Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi.